



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir



حج در قرآن

دکتر محمد علوی مقدم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حج در قرآن

نویسنده:

محمد علوی مقدم

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	حج در قرآن
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۶	معنای لغوی و اصطلاحی و شرعی حج
۲۵	فواید سیاسی، اجتماعی و تاریخی حج
۲۷	کعبه از آن دولت خاصی نیست
۳۰	آیات مربوط به حج:
۳۴	نظریه مفسران
۳۶	بیت الله، محلّ عبادت برای همه مردم
۴۱	فضیلت کعبه بر بیت المقدس
۴۵	چرا بیت الله منتسب به خدا است؟
۴۷	چرا در آیه ۱۲۵ سوره بقره مورد خطاب برای تطهیر «ابراهیم» و «اسماعیل» است و در آیه ۲۷ سوره حج، تنها «ابراهیم» را مخاطب ساخته است؟
۵۰	وراثت خانه، باید با فضیلت و تقوا همراه باشد
۵۱	نظریه مفسران
۵۲	سرّ تکرار چیست؟
۵۷	نظریه مفسران
۶۱	معنای «شعائر»
۶۲	رفع تعارض
۶۳	معنای تطوّع
۷۳	فرق میان «وقت»، «زمان» و «مدّت»
۷۴	ارتباط معنایی میان دو بخش آیه
۷۵	قرآن کریم می‌خواهد جهان بشری را از لحاظ روحی و

- عملی بسازد ۷۵
- تقوا شعار همه انبیا و رسالت تمام پیامبران است ۷۶
- آیات ۱۸۹ تا ۲۰۲ سوره بقره بیشتر مربوط به احکام حج است ولی در بخش پایانی آیات، دستورات سازنده مفید برای اجتماع هم دارد ۷۸
- کلمه «لَلَّهِ» در آیه، دارای اهمیت ویژه و از جنبه بلاغی مهم است ۸۱
- شأن نزول آیه ۸۳
- کلمه «لَلَّهِ» دلالت دارد بر این که حج و عمره باید خالصاً و ۸۴
- مخلصاً لِوَجْهِ اللَّهِ باشد و نه برای ریا و تظاهر و هدف مادی ۸۴
- اشْهُر جمعِ قَلْت است و اقل جمع هم سه می‌باشد ۹۳
- معنای رفت، فسوق و جدال ۹۴
- در بخش پایانی آیه، انسان‌ها به کارهای خیر تشویق شده‌اند ۹۵
- مسلمانان چگونه می‌توانند با طرح‌ریزی یک اقتصاد عمومی در کنگره عظیم حج از بیگانگان بی‌نیاز گردند؟ ۹۸
- نفی یک عادت جاهلی ۱۰۵
- هدف اصلی، انسان‌سازی و تعالی روحی انسان‌ها است ۱۰۶
- اسلام نَسَب و طبقه نمی‌شناسد، همه مردم در اسلام یکسانند ۱۰۸
- اسلام انسانها را به یاد خدا می‌اندازد ۱۰۹
- نظریه مفسران ۱۱۰
- ذکر گویان دو دسته‌اند: ۱۱۳
- بخش پایانی آیه، انسانها را به تقوا تشویق می‌کند ۱۱۵
- چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟ ۱۱۷
- تمام مردم در بیت‌الله مشترک هستند ۱۱۹
- فرق میان «مکه» و «بکه» ۱۱۹
- دلیل وجوب حج ۱۲۲
- انجام مراسم حج باید فقط برای خدا باشد ۱۲۴
- دلیل این‌که حج در تمام عمر فقط یک بار واجب است ۱۲۵

- تمام زائران کعبه باید از آزادی کامل بهره‌مند باشند ۱۲۹
- بخشی از آیه ۲ سوره مائده انسان ساز است و برای تعالی روح و فکر انسانها ضروری است ۱۲۹
- اسلام به تعاون در کارهای نیک دستور می‌دهد و نه تعاون در گناه ۱۳۰
- آیات ۹۵ و ۹۶ سوره مائده، که از بعضی احکام حج بحث کرده است: ۱۳۲
- خداوند کعبه را برای اصلاح امور دنیوی و اخروی مردم، «بیت الحرام» قرارداد ۱۳۴
- مسجد الحرام بیت الله است و برای همه بندگان خدا و کسی را نرسد که ادعای امتیاز کند ۱۴۰
- ممانعت مردم از عبادت در مسجد، تعدی به حق خداست ۱۴۱
- نظریه مفسران ۱۴۱
- کسی حق ندارد ادعای مالکیت سرزمین حرم را بکند ۱۴۷
- کعبه برای آنان بنا نشده که قبله‌شان جز خدا جای دیگر و کس دیگر است ۱۴۸
- نظریه مفسران ۱۴۹
- منظور از «منافع» چیست؟ ۱۵۳
- چرا در قرآن گفته شده «یأتوک» و گفته نشده «یأتوا البیت» ۱۵۴
- در حج سیمای اشرافیت نیست ۱۵۵
- نظریه مفسران ۱۵۵
- اسلام معتقد است که هر کار باید برای تقرب به خدا باشد ۱۶۱
- نظریه مفسران ۱۶۱
- وجه تسمیه بیت العتیق ۱۶۷
- قرآن از انسان‌ها می‌خواهد که از منهیات الهی دوری جویند ۱۶۸
- تقوا امری است معنوی و قائم به دل ۱۷۳
- نظریه مفسران ۱۷۳
- آیه ۳۵ سوره حج ۱۷۶
- نظریه مفسران ۱۷۷
- هدف اصلی، هدایت انسان‌هاست به توحید ۱۸۳

۱۸۶ منابع و مأخذ

۱۹۶ درباره مرکز

هج در قرآن

مشخصات کتاب

- سرشناسه : علوی مقدم محمد، ۱۳۱۱ -
 عنوان و نام پدید آور : حج در قرآن / نگارش محمد علوی مقدم [برای حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
 مشخصات نشر : تهران مشعر ۱۳۸۱.
 مشخصات ظاهری : ۱۸۳ ص.
 شابک : ۵۵۰۰ ریال : ۹۶۴-۷۶۳۵-۱۰-۹
 یادداشت : کتابنامه ص [۱۷۵] - ۱۸۳؛ همچنین به صورت زیرنویس
 موضوع : حج -- جنبه‌های قرآنی
 موضوع : حج -- احادیث
 شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
 رده بندی کنگره : BP۱۰۴/ح ۸ع ۳ ۱۳۸۱
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۱۲۷۴۹
 ص: ۱

اشاره

ص: ۸

معنای لغوی و اصطلاحی و شرعی حج

ص: ۹

حج که صورت و نمودار مشهود اجتماع خدایی و اسلامی است،

حج که اجتماعی است با قصد و جاذبه الهی،

حج که با فکر و زبان و لباس متحد، انسان‌ها را به سوی هدفی برتر پیش می‌برد و امتیازات مادی را از میان بر می‌دارد،

حج که با شکوه‌ترین عباداتی است که مسلمانان به جا می‌آورند،

حج که نمونه بارز مساوات و برابری طبقات مختلف می‌باشد،

حج که بزرگترین مظهر وحدت و یگانگی مسلمانان است،

حج که وسیله تحکیم روابط میان مسلمانان جهان است،

حج که می‌تواند بزرگترین کنگره سالانه اسلامی باشد و بسیاری از دشواری‌های مسلمانان را برطرف کند و ... در لغت قصد و آهنگ کردن است.

و به قول راغب اصفهانی (۱) «أصل الحجّ: القصد للزيارة».

۱-۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۰۷.

ص: ۱۰

قال الشاعر: «يَحْجُونَ الْبَيْتَ الزُّبْرَقَانَ الْمُعْضَفَرَا».

و در اصطلاح فقها: «الحجّ قصد البيتِ لِلتَّقَرُّبِ الى الله تعالى بأفعال مخصوصةٍ في اماكن مخصوصةٍ»؛ «حج زیارت کعبه با اعمال مخصوص در مکان‌های مخصوص است».

و یا به قول سید شریف جرجانی (۱): «و فی الشرع قصد بیت الله تعالی بصفة مخصوصة فی وقت مخصوصة بشرائط مخصوصة». در فقه اسلامی، حج به مجموعه‌ای از اعمال اطلاق می‌شود که در مکه و اطراف آن به جا می‌آورند و اقدام بدان، در صورت وجود استطاعت مالی و صحت مزاج و امتیت، بر هر شخص بالغ و عاقل و مکلف، در تمام عمر یک بار واجب است. البته حج منقسم است به: «تمتع»، «قران» و «افراد»، که برای آگاهی بیشتر از اعمال و اقسام حج و امور متعلق به آن؛ از احرام، طواف، سعی میان صفا و مروه، رمی جمرات، قربانی و استلام حجر، به کتبی که در بیان آداب و اعمال و مراسم حج نوشته‌اند و به «مناسک حج» نامبردار است، مراجعه شود.

هدف اصلی این نوشته، بحث لفظی نیست که مثلاً بگوییم:

«حجّ فلاناً یحجّه حجّاً (۲) قصده»، که به فتح «حاء» قصد کردن و یا مثلاً

۱- ۱. تعریفات جرجانی؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه «حجّ».

۲- ۲. دائرةالمعارف القرن العشرين، فرید وجدی، ج ۳، ص ۳۴۷. برای آگاهی بیشتر آنان که بخواهند از بحث لفظی نیز بهره‌مند شوند، مطالب زیر به عنوان پاورقی نوشته می‌شود:

راغب اصفهانی در ص ۱۰۷ «المفردات فی غریب القرآن» نوشته است:

حجّ، به فتح اول، مصدر است و حجّ، به کسر اول، اسم مصدر.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» ذیل واژه «حجّ» در جلد یکم، صفحات: ۵۶۹ و ۵۷۰ نوشته است:

الحجّ: القصد. حجّ الینا فلان، ای قدم.

حجّه یحجّه حجّاً، ای قصده.

حججت فلاناً، ای قصده.

رجل، محجوج: ای مقصود.

و قد حجّ بنو فلان فلاناً، ای اذا أطالوا الإختلاف الیه.

ثمّ تُعورِف استعماله فی القصد الی مکه للنسک الی البيت بالأعمال المشروعة فرضاً و سنّة.

ابن منظور از قول سیبویه نقل کرده است که گفت:

حجّه یحجّه حجّاً کما قالوا: ذکره ذکراً.

یعنی فعل متعدی است و مصدر آن به کسر حاء است.

ابن منظور از قول کسائی نقل کرده است که گفت:

کلام العرب کله علی فعلتُ فَعَلْتُ لَأَقُولَهُمْ حَجَجْتُ حِجَّةً وَ رَأَيْتُ رُؤْيَةً.

والحجّه: السنّة / سال و الجمع حجج.

و ذوالحجّه: شهر الحجّ، سمی بذلك للحجّ فيه. الجمع ذوات الحجّه.

امْرَأَةٌ حَاجَةٌ وَ نِسْوَةٌ حَوَاجٌ بَيْتَ اللَّهِ بِالْإِضَافَةِ وَ قَتَى كَهَ حَجَّ بِهِ جَا بِيَاوِرُنْدَ.

وَالْحِجَّةُ: الطَّرِيقُ. وَالْحُجَّةُ: الْبِرْهَانُ. جَمَعَ أَنْ، حُجَّجَ وَ حِجَّاجٌ اسْت.

ابن منظور از قول ازهری نقل کرده است: اِنَّمَا سُمِّيَتْ حَجَّةً لِأَنَّهَا تَحُجُّ أَي تَقْصِدُ وَ كَذَلِكَ مَحِجَّةُ الطَّرِيقِ: هِيَ الْمَقْصِدُ وَالْمَسْلُوكُ.

محمد بن ابی بکر رازی متوفای سال ۶۶۰ هـ. در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ کتاب «مختار الصحاح» نوشته است: الْحُجُّ فِي الْأَصْلِ، الْقَصْدُ. وَفِي الْعُرْفِ قَصْدٌ مَكَّةَ لِلنُّسْكِ.

از باب رَدُّ يَرْدُّ اسْت عَيْنُ الْفِعْلِ مُضَارِعُ أَنْ مَضْمُومٌ اسْت. اسْمُ فَاعِلِ أَنْ حَاجَّ جَمَعَ أَنْ حُجُّ مِي بَاشَد.

الْحِجُّ بِالْكَسْرِ، الْأَسْمُ. وَالْحِجَّةُ بِالْكَسْرِ أَيْضًا: الْمَرْءُ وَ هِيَ مِنَ الشَّوَاذِ.

لَا يَدُّ الْقِيَاسُ: الْفَتْحُ. وَ حَجَّيَةٌ بِكَسْرِ حَاءٍ: سَنَةٌ / سَالٌ. جَمَعَ أَنْ حَجَّجَ، بِرِ وَزْنِ عِنَبٍ. وَ ذَوَالْحِجَّةِ بِالْكَسْرِ، شَهْرُ الْحَجِّ. وَ جَمَعَهُ: ذَوَاتُ

الْحِجَّةِ. وَالْحِجَّةُ: الْبِرْهَانُ، رَجُلٌ مَحِجَّاجٌ: بِالْكَسْرِ: أَي جَدِلٌ. وَالتَّحَاجُّ: التَّخَاصُّمُ.

تهانوی، در کتاب «کشاف اصطلاحات الفنون» ج ۲، ص ۲۸۳ نوشته است:

حَجَّجَ بِهِ فَتَحَ حَاءٌ مَهْمَلَةٌ وَ تَشْدِيدُ جِيمٍ مَنْقُوطَةٌ، دَرِ لَغْتٍ قَصْدٌ بِهِ سَوَى چِزَى اسْت وَ دَرِ شَرِيعَتِ قَصْدٌ بِهِ سَوَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ؛ يَعْنِي كَعْبَهُ اسْت بَا اَعْمَالِ مَخْصُوصٍ وَ دَرِ وَقْتِ مَخْصُوصٍ.

اهالی نجد، این کلمه را، به کسر حاء خوانند و بعضی نیز گفته‌اند:

بِهِ فَتَحَ اسْمٌ مَصْدَرٌ وَ بِهِ كَسْرٌ مَصْدَرٌ بَاشَد وَ بِهِ عَكْسٌ هَمْ كَفْتَهُ اَنْد.

وَالْحِجَّةُ بِالْكَسْرِ: الْمَرْءُ؛ يَعْنِي يَكُ مَرْتَبَةً حَجَّجَ كَزَارْدَنَ وَ قِيَاسُ فَتَحَ اسْت وَ لِي بِهِ فَتَحٌ شَنِيدَه نَشَدَه اسْت.

وَ قَالَ الْخَلِيلُ: حَجَّجَ فَلَانِ عَلَيْنَا: أَي قَدَمٍ، پَسَ لَفْظِ حَجَّجَ اِطْلَاقِ شَدَه اسْت بِرِ قَدُومٍ وَ اَمْدَنَ بِهِ سَوَى مَكَّةِ.

شیخ طبرسی در تفسیر ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره «... فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ ...» گفته است: «حج در لغت قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای عمل».

شیخ مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی در جلد یکم، ص ۱۸۲ قاموس المحيط، نوشته است:

«حج در لغت؛ یعنی قصد. به فتح اول مصدر و به کسر اول اسم مصدر است.

فیروزآبادی، به «کثرة الاختلاف والتردد و قصد مكة لِلشُّكِّ» تعبیر کرده است.

الْحِجَّةُ بِالْكَسْرِ: الْمَرْءُ الْوَاحِدَةُ شَاذٌ؛ لِأَنَّ الْقِيَاسَ، الْفَتْحُ.

جلال‌الدین مقداد بن عبدالله السیوری متوفای سال ۸۲۶ هـ. در جلد یکم، صفحه ۲۵۷ کتاب «کنز العرفان» می‌نویسد:

حج در لغت؛ یعنی القصد المتکثر.

و در شرع: «قيل هو القصد الى بيت الله لأداء مناسك مخصوصة».

یا بهتر است بگوییم: «أَنَّ الْقَصْدَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ بِمَكَّةَ مَعَ أَدَاءِ مَنَاسِكِ مَخْصُوصَةً فِي مَشَاعِرِ مَخْصُوصَةً هُنَاكَ».

فخرالدین طریحی، متوفای سال ۱۰۸۵ هـ. در جلد دوم، صفحه ۲۸۵ کتاب «مجمع البحرین» ذیل آیه ۹۵ سوره آل عمران «... وَ لِلَّهِ عَلَى

النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ...» آورده است:

حَجَّ الْبَيْتِ: أَي قَصْدَهُ وَ السَّعْيُ فِيهِ. مِي كَوِينَد حَجَّجَتِ الْمَوْضِعَ، حَجَّجَهُ حَجًّا اِزْ بَابِ قَتَلِ عَيْنِ الْفِعْلِ مُضَارِعُ مَضْمُومٌ: قَصْدَتَهُ، وَ بَعْدَهَا دَرِ

اصطلاح فقط سفر بیت‌الله را حج گفتند و نه سفر دیگر را.

پس حج در لغت به معنای قصد است و در عرف فقها: قصدالبيت للتقرب الى الله بأفعال مخصوصة و بزمان مخصوص فی اماکن مخصوصة.

وَالْحَجَّ فَتَحًا وَ كَسْرًا لِقَتَانٍ وَ يُقَالُ: الْحَجَّجَ بِالْفَتْحِ مَصْدَرٌ وَ بِالْكَسْرِ الْأَسْمُ.

شیخ طریحی در جلد ۲، صفحه ۲۸۶ مجمع‌البحرین نوشته است: حَجَّةُ الوداع که در سال دهم هجری انجام شد، به کسر و فتح حاء و کسر و فتح واو قراءت شده است.

و نیز گفته است: ذوالحجَّه به کسر درست است. و هو شهرالحجَّ

بد نیست بدانیم که آل طریح در نجف بیت علم و فضل و ادب و تقوا بوده‌اند. این خاندان منسوب‌اند به شیخ طریح بن خفاجی جدّ این خاندان.

و در وجه تسمیه این خانواده به «آل طریح»، گفته‌اند که همسر خفاجی هفت بار پشت سرهم، سقط جنین کرد و چون به شیخ طریح آبتن شد نذر کرد که اگر خداوند او را فرزندی عطا کند، نامش را «طریح» خواهد گذاشت، چون فرزند به دنیا آمد، پدر برای وفای به نذر، او را «طریح» نامید و این خاندان به آل طریح مشهور شدند و نویسنده کتاب مجمع‌البحرین، فخرالدین طریحی، به فتح طاء مؤلف است و نه به ضمّ طاء. برای آگاهی بیشتر نک: ج ۱ صفحات: ۵، ۶ و ۷ مقدمه کتاب مجمع‌البحرین.

ابوالحسن عاملی فتوحی، از علمای قرن ۱۱ و ۱۲ هجری در صفحه ۱۲۳ کتاب «مقدمه تفسیر مرآة الانوار و مشکوٰة الأسرار» که در واقع مقدمه‌ای است بر تفسیر البرهان سید هاشم بحرینی، نوشته است:

حج در لغت به معنای قصد و در عرف به خانه خدا رفتن برای زیارت است.

عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور در جلد یکم صفحات: ۲۲۲ و ۲۲۳ کتاب «منتهی الأرب فی لغة العرب» نوشته است:

حجّ، به کسر و فتح حاء: قصد طواف بیت‌الله با شروط معلوم است.

حجّ، بالكسر، یکبار حج کردن، شاذّ است؛ زیرا که قیاس، فتح حاء است.

ذوالحجَّه، به کسر، ماه حجّ است.

حُجَّت به ضمّ: کلام مستقیم و برهان است.

حاجّ: مشدّد با ادغام و حاجج: صفت آن است برای مذکّر.

حاجة: صفت مؤنث و جمع آن «حواجّ» می‌باشد.

احجاج: به حج فرستادن است.

احتجاج: یعنی حجّت آوردن؛ يقال احتجّ علی خصمه.

محاَجَّة و حجاج: یعنی حجّت آوردن و خصومت کردن. قال الله تعالى. أ تُحاجُّوننی فی الله.

سعیدالخوری الشرتونی در جلد یکم، صفحه ۱۶۴ کتاب «اقرّب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد» نوشته است:

حجّ فلاناً حجّاً از باب نَصَرَ يَنْصُرُ: ای قصده.

ولی بعدها این کلمه در قصد به مکه برای زیارت خانه خدا به کار رفته است. حجّ فلاناً عَلَيْنَا: ای قَدِمَ؛ یعنی وارد شد.

ولی «حجّ زیدٌ عمراً: غلبه بالحجَّه». الحاجّ: من زار البيت الحرام.

حاجّ گاهی اسم جمع به معنای حجاج آمده است، همچون قول نحوی‌ها: «قدم الحاجّ حتّی المشاء»

در اقرّب الموارد، حجّ به فتح حاء اسم مصدر و به کسر حاء مصدر است.

ص: ۱۵

«حجّ زیّد عمرّاً» یعنی غلبه بالحجّة: و مثلاً حاجّه یعنی خاصمه. واحتجّ الرجل یعنی أتى بالحجّة. استحجّ یعنی طلب الحجّة. الحاجّ یعنی من زار البيت الحرام. و جمع آن حجّاج و حجّيج است.

و هدف آن نیست که گفته شود: تاریخ مکه به سال‌های ۱۸۹۲ قبل از میلاد می‌رسد که ابراهیم با فرزندش (اسماعیل) و مادر او (هاجر) به آن وادی غیر ذی زرع هجرت کردند. (۱)

و نیز هدف آن نیست که به الفاظ پرداخته شود و نتیجه فدای مقدمات شود و مطالب اساسی گفته نشود و ... بلکه می‌خواهم، ضمن بررسی آیات قرآنی، هدف اساسی حجّ و این کنگره بزرگ و این مجتمع اسلامی جهانی به دقت بررسی شود.

فوائد سیاسی، اجتماعی و تاریخی حج

فوائد سیاسی و اجتماعی و تاریخی حجّ، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی باید دانست که سفر به سوی خانه خدا؛ یعنی سیر الی‌الله

۱- ۱. و اگر کسی بخواهد در این باره و در باره دیگر مسائل مربوط به مکه مطالعه کند، می‌تواند به جلد نهم از صفحه ۳۲۶ تا صفحه ۳۷۲ «دائرةالمعارف القرن العشرين» مقاله‌ای که فاضل دانشمند- محمد لیب بک البتونی - نوشته است، مراجعه کند.

ص: ۱۶

و حرمت به سوی صاحب خانه و نه به خانه. در واقع حج سیر و جودی انسان است به سوی خدا، این است که باید توجه حاج به آن مقصد عالی باشد تا آن‌گاه که به میقات می‌رسد و لباس احرام می‌پوشد، درک کند که از خود، بیرون آمده و ترک تعینات و تعلقات کند، تا در نتیجه آرامش درونی احساس کند و اگر ترک علایق نکند، نتواند به حرم امن درآید و مَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا. حج رونده باید سالک الی‌الله باشد؛ یعنی از منازل شهوات و مشتتهیات نفسانی و لذات جسمانی عبور کند و از لباس صفات بشری خود را منخلع سازد و تعینات خودی را کنار بگذارد و پرده‌های پندار را بدرد و به قول شیخ محمود شبستری. (۱)

مسافر آن بود کو بگذرد زود ز خود صافی شود چون آتش از دود
 حاج (حج رونده) اگر تربیت روحانی نیابد و نفس او مهذب نشود، باید گفت: مصداق شعر ناصر خسرو واقع شده که گفته است:
 رفته و مکه دیده، آمده باز محنت بادیه خریده به سیم
 شاید بتوان گفت: قربانی کردن، خود رمزی است برای کشتن نفس اماره و از میان بردن انانیت و تعبیر حضرت صادق علیه السلام هم که گفته است: (۲)

۱- شرح گلشن راز، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲- ۲ به نقل از صفحه ۵۲۲ «نکته‌هایی از قرآن مجید».

ص: ۱۷

«واذبح حنجره الهوی والطمع عند الذبیحه» (۱)

اشارتی به همین معنا است.

در حج، آدمی باید از همه علقه‌ها رها شود؛ زیرا در حج آدمی قصد و آهنگ خانه خدا می‌کند؛ یعنی در واقع باید از خانه خویش و از کالبد تن و از جسم خاکی مادی به سوی ملکوت اعلی برود و به سوی خدا رجعت کند.

اگر معنی و مفهوم واقعی حج بخوبی درک شود، معنای اسلام درک شده است. بی‌جهت نبود که امام علی علیه السلام در آخرین ساعات عمر، در وصیت خویش گفته بود. (۲)

«... اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكْتُمْ لَمْ تُنَاطِرُوا...»

«شما را به خدا قسم، تا زنده‌اید و جان در تن دارید، از خانه خدا، دست نکشید و آن خانه را از حج گزاران خالی نگذارید، که اگر زیارت آن خانه ترک شد موجودیت شما به خطر خواهد افتاد.» (۳)

کعبه یک مجمع دینی است، برای ایجاد وحدت؛ یعنی در این مرکز بزرگ، باید اختلافات حل شود و این مرکز باید مرجع رفع اختلافات باشد.

کعبه از آن دولتِ خاصی نیست

۱-۱ یعنی: گلوی هواهای نفسانی و آزار، در هنگام سربریدن قربانی، بیر.

۲-۲ صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ۴۲۲.

۳-۳ صبحی صالح، نهج البلاغه ص ۶۹۵ در ترجمه «لم تناظروا» نوشته است: «ای لم ينظر اليكم بالكرامة، لا- من الله ولا من الناس، لا همالكم فرض دينكم».

ص: ۱۸

این مجمع دینی، که خدا برای آن احترام خاصی قائل شده و جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ ... (۱)

، به شخص خاصی تعلق ندارد. از آن دولت مخصوصی نیست. کسی جز خدا مالک آن نمی‌باشد و متعلق به همه مردم است.

... جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سِوَاءَ الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ ... (۲)

همه مردم در آن خانه حق دارند و هیچ کس حق ندارد که دیگری را مانع شود؛ زیرا این خانه ... مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا ... (۳) است.

مسلمان‌ها باید از این مجمع سالانه، که فرصت بسیار مناسبی است، برای ایجاد روابط دوستی و برادری، حدّ اکثر استفاده را ببرند و اهداف مشترک توجیه شود و معارف مبادله گردد و روابط مختلف فرهنگی و تجاری، ایجاد شود.

حج، درس برادری و برابری به انسان‌ها می‌آموزد؛ یعنی همان طوری که، همه مردم- از رئیس جمهور و کشاورز ساده- وقتی به کعبه می‌روند، لباس یکسان می‌پوشند.

طبق یک برنامه حرکت می‌کنند و در نتیجه، امتیازات از میان می‌رود.

باید در شؤون زندگی اجتماعی هم این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از میان برود؛ زیرا به قول سید قطب: (۴) اسلام خواسته

۱- ۱ مائده: ۹۸

۲- ۲ حج: ۲۵

۳- ۳ بقره: ۱۲۵

۴- ۴ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸

ص: ۱۹

است که با این جامه نندوخته احرام، که همگان می‌پوشند، امتیاز فردی و قبیله‌ای و جنسی را از میان بردارد و به قریش که در جاهلیت برای خود امتیازی قائل بود و در مراسم حج با دیگران در عرفات توقف نمی‌کرد و با دیگران بازمی‌گشت، دستور داد:

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... (۱)

با این دستور به طایفه قریش که به نسب خود می‌بالید و با مردم در عرفات به یک جا نمی‌ماند و هنگام پراکنده شدن مردم و کوچ کردن آنها، کوچ نمی‌کرد و به امتیاز طبقاتی خویش می‌نازید، فهماند و گفت: عادات ناپسند جاهلی و آداب نادرست را از خود دور کنید و از این کارهای ناروا برکنار باشید و از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است؛ ... وَاسْتَتَعْفَرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ. (۲)

این که، حج گزار باید در حال احرام، از جدال و مناقشه تند و نظایر این‌ها، بپرهیزد و از زن و زیور، دوری گزیند، به انسان می‌فهماند که در حرم خدا باید خود را خالص کند. برای خدا باشد. دلها باید به هم نزدیک و نزدیک شود و دریابد که آن چه سبب وحدت آنان شده و این وحدت را در آنان فراهم آورده و نیرومندی در این انسان‌ها ایجاد کرده، اسلام است. اسلام است که انسان‌ها را به یکدیگر مرتبط ساخته. اسلام است که در انسان‌ها برابری ایجاد کرده. اسلام است که می‌گوید: در شؤون زندگی اجتماعی باید این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از

۱- ۱. بقره: ۱۹۹.

۲- ۲. همان.

ص: ۲۰

میان برود.

بحث در باره اسلام و مزایای این دین آسمانی نیست و هدف اصلی این نوشته نه این است که در باره مناسک و آداب حج بحث کند، بلکه هدف اصلی این است که: بفهمیم، کلمه «حج» که ده بار (۱) در قرآن مجید آمده و در هر مورد به یکی از احکام و امور مربوط به این دستور اشاره شده، در آیات مختلف چگونه است و به عبارت دیگر در باره آیات مربوط به حج سخن گفته شود و در اطراف آن آیات بحث شود.

البته در قرآن مجید، نام سوره بیست و دوم که ۷۸ آیه دارد و جز آیات ۵۲، ۵۳، ۵۴ و ۵۵ که در میان مکه و مدینه نازل شده و بقیه آیات مدنی (۲) است، سوره‌ای به اسم سوره حج هست ولی مباحث مربوط به حج در دیگر سوره‌های قرآنی نیز وجود دارد و محمد العربی العزوزی - نویسنده لبنانی - در کتاب خود، مباحث مربوط به حج در قرآن مجید را جمع‌آوری کرده و آیات مربوط به هر مبحث را مشخص کرده است. (۳)

آیات مربوط به حج:

آیات مربوط به «وجوب حج» و «مناسک حج»:

سوره بقره (۲)، آیات: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰ و ۲۰۳

سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷

سوره مائده (۵)، آیه ۳

۱-۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳.

۲-۲. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۷۶.

۳-۳. دلیل مباحث علوم القرآن المجید، صص ۶۹، ۷۰ و ۷۱.

ص: ۲۱

سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۲

سوره براءه (۹)، آیه ۳

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۲

آیات مربوط به: «فدیه» و «هدی» و احکام آن دو:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۶ و ۳۷

سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۵

آیات مربوط به «حج تمتع» و «احصار»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیه ۲

آیه مربوط به «آن چه که انجام دادنش برای حاج حرام است»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۷

آیات مربوط به «تجارت در حج»:

سوره بقره (۲) آیه ۱۹۸

سوره حج (۲۲)، آیه ۲۸

آیه مربوط به «سقاییت حج»:

سوره براءه (۹)، آیه ۱۹

ص: ۲۲

آیات مربوط به «حکم صید در حج» و «کیفر کسی که در حرم صید کند»:

سوره مائده (۵)، آیات: ۱، ۲، ۶۵ و ۹۶

آیات مربوط به «چگونگی اتمام حج و عمره» و «بیرون آمدن از احرام»:

سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶

سوره مائده (۵)، آیه ۲

سوره حج (۲۲)، آیه ۲۹

سوره فتح (۴۷)، آیه ۲۷

آیاتی که از: «بیت»، «کعبه»، «حرم»، «بلد» و «قریه» سخن گفته است:

سوره بقره (۲)، آیات ۱۲۵ و ۱۲۷

سوره آل عمران (۳)، آیات ۹۶ و ۹۷

سوره مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷

سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۳

سوره انفال (۸)، آیات: ۳۴ و ۳۵

سوره براءه (۹)، آیات: ۷، ۱۹ و ۲۸

سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۵ و ۳۳

سوره نمل (۲۷)، آیه ۹۱

ص: ۲۳

سوره شوری (۴۲)، آیه ۷

سوره طور (۵۲)، آیه ۴

اینک به بحث در باره برخی از این آیات که مربوط به حج است، می‌پردازیم:

وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاٰمِنًا (۱)

«(بیاد آورید) هنگامی را که خانه کعبه را مرکز امن و مرجع امر دین برای مردم قرار دادیم ...»

کلمه «الناس» در این آیه، یعنی همه مردم و نه فقط عربها، و نیز از آیه چنین برداشت می‌شود که خدا، خانه کعبه را یک پناهگاه عمومی و یک مرکز امتیّت برای همه مردم قرار داده است و در آیه بعد هم، ابراهیم از خدا خواسته است که:

«خدایا! این خانه را محلّ امن قرار ده»؛ وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا (۲)

از این آیات استنباط می‌شود که خانه کعبه یک مرکز امن و پناهگاهی است که نه تنها افراد انسان باید در امنیت به سر برند، بلکه حیوانات هم باید در امن و امان باشند و نیز از این آیات چنین استنباط می‌شود که مسلمانان باید هشیار باشند و از قداست و امنیت این سرزمین، بهره برند و در کنار هم بنشینند و از طریق مذاکره، مشکلات را حلّ کنند و در رفع

۱-۱. بقره: ۱۲۵

۲-۲. بقره: ۱۲۶

ص: ۲۴

دشواری‌های دیگر مسلمین جهان بکوشند.

جای تأسف است که بگوییم: مسجدالحرام و خانه کعبه‌ای که در جاهلیت محل امن و امان بوده، امروز چنین نیست و گاهی در آن جا خون انسان‌ها ریخته می‌شود و مسلمانان به این نکته توجه ندارند.

نظریه مفسران

این که در ترجمه آیه: **وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ ...** گفتیم: «به یاد آورید»، از این جهت است که آیه مزبور از لحاظ نحوی، عطف است، بر چند آیه پیش از خود که خدا گفته است: **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي ...** شیخ محمد عبده (۱) ضمن این که **اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ ...** را معطوف بر آیه قبل دانسته، نوشته است که معنی چنین است: «واذکر ایها الرسول أو ایها الناس ...» منظور از «البیت» در این آیه، کعبه است (۲) (چنان که در آیه‌های ۱۲۷ و ۱۵۸ سوره بقره و نیز آیه ۹۶ سوره آل عمران به همین معناست)، خانه‌ای که خدا آن را مرکز امن قرار داده و به علت این که داخل شدن در آن، بر مشرکان حرام است، «بیت‌الحرام» نامیده‌اند و «کعبه» گفته‌اند چون که چهار گوشه است و مربع. و این خانه **مَثَابَةً لِلنَّاسِ** است؛ یعنی محل رجوع مردم است، مرجع است؛ زیرا مردم، همه ساله بدان سو رو می‌آورند و هر سال به سوی این

۱-۱. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹.

۲-۲. ابوالفتوح رازی هم در جلد اول، صفحه ۳۱۵ تفسیرش گفته است: «خلاف نیست در آن که، بیت در آیه کعبه است.»

ص: ۲۵

خانه رفت و آمد می‌کنند.

و آن جا را پناهگاه می‌دانند و محل اجتماع.

ابن قتیبہ (متوفای سال ۲۷۶ هجری) در تفسیر آیه: **وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ...** نوشته است (۱): «أى معاداً لهم، من قولك: ثبت الى كذا و كذا: عُدَّتْ اليه و ثاب اليه جسمه بعد العلة، ای: عاد. أراد: ان الناس يعودون اليه مرّة بعد مرّة».

ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از علمای قرن سوم و چهارم هجری در تفسیر خود نوشته است. (۲) «فالمثابة: العودُ اليه».

زمخشری هم نوشته است: (۳) «مثابة للناس: مرجعاً للحجاج»، «والبيت اسم غالب للكعبة كالنجم للثريا».

شیخ طوسی ذیل آیه: **وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ...** نوشته است: (۴) بیت در لغت، منزل و مأوی است و در مورد شعر گفته می‌شود: ابیات الشعر و در مورد منزل و مأوی، بیوت الناس.

بیت شعر را از آن جهت بیت گفته‌اند که حروف و کلمات را فراهم آورده و در مجموعه‌ای گرد آورده است، همان طوری که،

بیت (خانه) اهل خانه و افراد خانه را در یک جا گرد می‌آورد. (۵)

۱-۱. تفسیر غریب القرآن، ص ۶۳

۲-۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹

۳-۳. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۰۹

۴-۴. تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۰

۵-۵. شیخ مسعود سلطانی هم در جلد ۱، صفحه ۳۸۷ کتاب «اقصى البیان» می‌نویسد: «بیت از ابیات الشعر، برای انضمام حروف و کلمات به یکدیگر است همان طور که بیت، از بیوت الناس، هم افراد و اهل یک قبیله را گرد می‌آورد».

ص: ۲۶

شیخ طوسی در فرق میان «مثابه» و «مثاب» از قول اخفش، گفته است:
 در «مثابه» مبالغه بیشتر است و تایی آن، برای مبالغه است؛ لما کثر من یثوب الیه، همچون: علامه، نسابه، سیاره.
 ولی فزاء و زجاج گفته‌اند که: مثاب و مثابه به یک معنی است. (۱)
 «ثاب الیه عقله، ای: رجع الیه» (۲)

جصاص (متوفای سال ۳۷۰ هجری) در کتاب «احکام القرآن» ذیل بحث از آیه وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ... در باره «مثابه» نوشته است (۳) «قال أهل اللغة: اصله من ثاب يثوب مثابة و ثوبا: اذا رجع. انما دخل التاء عليه للمبالغة، لما كثر من يثوب الیه كما يقال: نسابه، علامه، سیاره.» کثرت رجوع، از آن جهت است که مردم همه ساله بدان جا می‌روند و بازگشت بدان جا را دوست دارند. (۴)

بیت الله، محلّ عبادت برای همه مردم

ابن عربی (متوفای سال ۵۴۳ هجری) در بحث از آیه وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ... نوشته است: (۵)
 فضل خدا، شامل تمام مردم است که کعبه را «مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» قرار داده و

۱-۱. به نقل از: تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۱

۲-۲. همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۵۲

۳-۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۸۳

۴-۴. قرطبی هم در جلد ۲، صفحه ۱۱۰ تفسیر خود، تایی در «مثابه» را برای مبالغه دانسته و گفته است: «لکثرة من یثوب، ای یرجع»

۵-۵. احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸

ص: ۲۷

نه برای عرب تنها و قبیله قریش فقط.

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش و اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای سال ۷۷۴ هـ) در تفسیر خود از قول ابن عباس و بیضاوی (متوفای سال ۷۹۱ هـ) در تفسیرش «أنوار التنزیل و أسرار التأویل» و سید هاشم بحرانی (متوفای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هـ) در «البرهان فی تفسیر القرآن» و سید عبدالله شبّر (متوفای سال ۱۲۴۲ هـ) در تفسیرش و جلال‌الدین محمد بن احمد و جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی در تفسیر معروف خود به نام «تفسیر جلالین» و فیض کاشانی در تفسیر صافی و دیگر مفسران، همگی ذیل آیه: **وَ اذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ...** نوشته‌اند. (۱)

«مثابه»؛ مرجع و محلّ عود است. یا «مرجعا یتوبون الیه من کلّ جانب» (۲)

و یا «مرجع و محلّ عود یا موضع ثواب» و یا «مرجعا یتوب الیه اعیان الزوّار» و یا «مثابه للناس»؛ یعنی «مجمعا للنّاس» و یا «مثابه للناس»؛ «مرجعا یتاب الیه کلّ عام» و یا «المثابه؛ العود الیه» که اگر خوب دقت شود به این نتیجه می‌رسیم که «مثابه للنّاس»؛ یعنی مرجعی که همه ساله مردم بدان جا برای کسب ثواب، مراجعه می‌کنند و نیاز هر حاجتمندی برآورده می‌شود؛ یعنی «لا ینصرف عنه منصرفٌ و هو یری

- ۱-۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸؛ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۵۱؛ تفسیر شبّر ص ۵۸؛ تفسیر جلالین ص ۲۶ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹.
- ۲-۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۷۷ و ۷۸، طبرسی در ضمن گفته است: «البت اسم غالب للكعبة كالنجم للثريا».

ص: ۲۸

أَنَّهُ قَدْ قَضَىٰ مِنْهُ وَطْرًا».

و شاعر هم در این باره، خوب گفته است:

جَعَلَ الْبَيْتَ مَثَابًا لَّهُمْ لَيْسَ مِنْهُ الدَّهْرُ يَقْضُونَ الْوَطْرَ (۱)

در واقع همان معنایی را که نویسنده کتاب «لسان التنزیل»؛ (زبان قرآن) در قرن چهارم یا پنجم هجری گفته و مثابه را مرجع؛ یعنی جای بازگشت، و قیل: مجمعاً معنی کرده است، ابو البقاء عکبری (متوفای سال ۶۱۶ هـ) در کتاب «التبیان فی اعراب القرآن» و کتاب

(۲) «املاء ما منّ به الرحمن...» نوشته است. (۳)

شیخ محمد عبده (۴) «بیت الله» را نعمت بزرگی برای مسلمانان دانسته و ضمن این که آن جا را مأمنی دانسته، «مرجعاً لِلنَّاسِ وَ يَقْضُدُونَهُ» هم می‌داند و می‌افزاید: لفظ «مثابه»، متضمن معنای زیارت و ثواب هم هست.

مرحوم طالقانی از عبارت «مثابه للناس» چنین استنباط کرده است که توجه به چنین خانه باید فطرت حق جویی و عدل را بیدار سازد و انگیزه تعالی خواهی را که از خواسته‌های فطری آدمی است، در انسان زنده کند و کلمه «للناس» هم قیام به وظایف انسانی را در آدمی بر می‌انگیزاند و به انسان ها یاد می‌دهد که برای خدا به پا خیزند و در کعبه اعلام کلمه حق کنند

۱-۱ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲-۲ دو کتاب «التبیان فی اعراب القرآن...» و «املاء ما منّ به الرحمن...» با اسم‌های مختلف که نویسنده آن‌ها ابوالبقاء عکبری است، یک کتاب است.

۳-۳. التبیان، ج ۱؛ ص ۱۱۲ و «املاء ما منّ به الرحمن...»، صص ۶۱ و ۶۲.

۴-۴ تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹.

ص: ۲۹

و به خدا تقرب جویند. (۱)

و خلاصه این که از کلمه «مثابه للناس» به قول سید قطب چنین استنباط می‌شود که خدای بزرگ بیت‌الله را برای همه مردم (: ناس) محلّ عبادت قرار داد تا در آن جا به خدا رو کنند و به تدریج از خودپرستی و سودجویی و برتری طلبی به در آیند (۲) و با اندیشه‌های بلند ابراهیم آشنا شوند و کسانی هم که به نام وارثان ابراهیم روی این خانه دست گذاشته‌اند، باید بدانند که این خانه نمازگاه و پناهگاه همه مردم است و ویژه گروه و طایفه خاصی نیست و وارثان حق ندارند که دیگران را از آن باز دارند؛ زیرا این خانه، بیت‌الله است و به قول سید قطب نه «بیت أحد من الناس!» (۳)

ابویحیی محمد بن صمّادح التجیبی (متوفای سال ۴۱۹ هـ) نوشته است: (۴)

«المثابۀ والمثابُ واحدٌ و هو المعاد والمرجع یؤتی فی کلّ عام».

جلال‌الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱ هـ) همین مطلب را با بیانی روشن‌تر نوشته است: «مثابه، اسم مکان است از ثاب: اذا رجع؛ لأنّ الناس یرجعون الیه عامّاً بعد عام» (۵)

۱-۱. پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۳۰۰

۲-۲. چه نیکو گفته است خواجه عبدالله انصاری در صفحه ۵۳ تفسیر ادبی و عرفانی‌اش: «دل مردمان را خانه خود ساختیم که بیگانه چون نگرد، جز حَجری نبیند» که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نایینا» ولی دوست وراء سنگ نگرد».

۳-۳. فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۵۵

۴-۴. مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، صص ۵۲ و ۵۳

۵-۵. مُعَرِّک الأقران فی اعجاز القرآن، ج ۲، ص ۲۶۴

ص: ۳۰

فاضل مقداد، نوشته است: (۱) «مِثَابَةٌ» از فعل «ثاب» یعنی رجوع است و در این جا مفعول دوم فعل «جعلنا» است و مصدر می‌باشد و استحباب تکرار حج از کلمه «مِثَابَةٌ» یعنی مرجعاً، که مفهوم رجوع دارد و به اصطلاح «یقتضی العود الی ماکان علیه»، استنباط می‌گردد.

نویسنده کتاب «أقصى البیان فی آیات الأحکام» نیز گفته است: (۲)

برخی از کلمه «مِثَابَةٌ»، که به معنای مرجع است و مفهوم رجوع از آن استنباط می‌شود، تکرار حج را مستحب دانسته‌اند.

ثعالبی (۳) احتمال داده است که کلمه «مِثَابَةٌ» از ثواب باشد، چون در

۱- ۱. کنز‌العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، صص ۳۰۹ و ۳۱۰.

۲- ۲. أقصى البیان فی آیات الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۷.

۳- ۳. ثعالبی مفسر، غیر از ثعالبی نیشابوری است

ثعالبی نویسنده تفسیر «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن» که نامش عبدالرحمان بن محمد بن مخلوف الجعفری الجزائری می‌باشد، فقیهی است از شمال آفریقا. وی در سال ۷۸۸ هجری در الجزایر متولد شده، به تونس و قاهره رفته و در سال ۸۷۳ هجری، فوت شده است برخی هم تاریخ فوت او را سال ۸۷۵ هجری دانسته‌اند.

مهمترین تألیف او همین تفسیر است، کتاب دیگرش «العلوم الفاخرة فی النظر فی امور الآخرة» می‌باشد. در اخلاق هم کتابی به اسم «جامع الأمهات فی احکام العبادات» نوشته است.

ثعالبی نویسنده تفسیر، غیر از ثعالبی نیشابوری نویسنده «یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر» است. ثعالبی نیشابوری در سال ۳۵۰ هجری متولد و در ۴۲۹ هجری فوت شده است. ثعالبی نیشابوری مجموعه‌ای به اسم «ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب» نوشته است و «کنز‌الکتاب» نیز که ۲۵۰۰ قطعه از ۲۵۰ شاعر را گرد آورده از ثعالبی نیشابوری است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: دائرة المعارف الاسلامیة ماده ثعالبی، نوشته بروکلیمان، ص ۱۹۳ و ۲۰۰.

ص: ۳۱

آن‌جا، انسان‌ها به ثواب می‌رسند. (۱)

در آیه مورد بحث و اذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْنًا ... (۲)

به قول ابن عربی (۳) یعنی «أمن من عذاب الله تعالى في الآخرة...» و بعضی هم گفته‌اند: این خود احسانی است از سوی خدای بزرگ که برای خانه، در دل‌های عرب عظمتی به وجود آورد که هر کس بدان پناه برد، تأمین یابد.

شیخ طبرسی هم گفته است: (۴) این خانه به علت عظمت و احترامی که دارد، محل امن است و هر کس که خود را در پناه آن قرار دهد، نباید متعرض وی شوند و پیش از اسلام هم، مردم همین احترام را برای خانه کعبه قائل بودند و این احترام از زمان شریعت ابراهیم و اسماعیل تا روزگار اسلام، رعایت شده است.

شیخ طبرسی در تفسیر دیگرش نیز گفته است: (۵) «أمنًا» یعنی «موضع امن» همان طوری که در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز گفته شده است: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا...؛ زیرا به قول شیخ طبرسی؛ «لأنَّ الجاني يأوي إليه فلا يتعرض له حتى يخرج».

فضیلت کعبه بر بیت المقدس

۱-۱. تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۱۰۶

۲-۲. بقره: ۱۲۵

۳-۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸

۴-۴. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳. شیخ طبرسی گفته است:

«و قوله تعالى: «أمنًا، أراد مأمنًا؛ أي موضع أمن»

و نیز گفته است: «و كان قبل الإسلام يرى الرجل قاتل أبيه في الحرم فلا يتعرض له». و نیز گفته است: «و كانوا قد توارثوه من دين اسمعيل فبقوا عليه الى ايام نبينا صلى الله عليه و آله».

۵-۵. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۷

ص: ۳۲

قرطبی هم نوشته است: (۱) کلمه «أمناً» در این آیه از آن جهت ذکر شده که فضیلت کعبه بر بیت المقدس را بفهماند و نشان دهد که کعبه محلّ امان است و «لیس فی بیت المقدس هذه الفضیلة، ولا یحجّ الیه الناس و من استعاذ بالحرم، أمن من أن یغار علیّه». ملا فتح الله کاشانی (متوفای سال ۹۸۸ هـ) «أمناً» را موضع امن و ایمنی که در آن جا کسی را نکشند و متعرض او نشوند، تفسیر کرده است. (۲)

فیض کاشانی در تفسیر کلمه «أمناً» نوشته است (۳) که در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: «مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيراً بِهِ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَيِّحِطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ دَخَلَهُ مِنَ الْوَحْشِ وَالطَّيْرِ كَمَا أَنْ آمِنًا مِنْ أَنْ يُهَاجَ أَوْ يُؤْذَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ».

شیخ محمد عبده «أمناً» را به «ذا امن» معنا کرده (۴) و افزوده است که امن بودن بیت الله را خدا در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز تکرار کرده است.

... وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ ...

«مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید.»

بنا به روایتی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، «مقام ابراهیم» همان نقطه‌ای است که در مسجد الحرام به این نام معروف شده است؛ «لِأَنَّ مَقَامَ

۱-۱. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۱۱

۲-۲. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۰۲

۳-۳. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹

۴-۴. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹

ص: ۳۳

ابراهیم اذا اطلق لا يفهم منه الا المقام المعروف، الذی هو فی المسجد الحرام». (۱)

در مورد مقام ابراهیم، اقوال دیگری هم هست: (۲)

ابوالفتوح رازی می‌نویسد: (۳) برخی از قراء، فعل «اتخذوا» را به صیغه ماضی خوانده‌اند لیکن بیشتر آنان، به کسر و به صیغه امری قرائت کرده‌اند.

ابن عربی گفته است: مقام ابراهیم، جایی است که ابراهیم خدای خود را در آن جا خوانده و «مصلی جایگاه و موضع دُعاست و برخی هم معنای اختصاصی مصلی را در نظر گرفته و آن را، نمازگاه اختصاصی دانسته‌اند. (۴)

و ظاهراً چنین استنباط می‌شود که امر، در این جا بر وجوب دلالت می‌کند. (۵)

ابوالبقاء عکبری نوشته است: «مِن» در «مِن مَقام» برای تبعیض است؛ یعنی «اتَّخَذُوا بعض مقام ابراهیم مصلی» و جایز است که به معنای «فی» باشد. لیکن اخفش آن را زاید دانسته و مصلی را اسم مکان شمرده و افزوده است که: می‌توان مصدر دانست و در این صورت مضاف آن مقدر است؛ یعنی «مکان صلاة».

۱-۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳

۲-۲. همان مأخذ و همان صفحه و جلد و نیز می‌توان رجوع کرد به تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۹

۳-۳. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۶

۴-۴. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰

۵-۵. احکام القرآن، ج ۱، ص ۸۵

ص: ۳۴

قرطبی در باره «مقام» در آیه ... وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا ... می‌نویسد:

«المقام فی اللغه، موضع القدمین» و از قول نحاس نقل کرده است که «مقام» به فتح میم، از «قام»، «يقوم»، ثلاثی مجرد مشتق است و مصدر و اسم مکان می‌باشد و به ضم میم از «اقام»، ثلاثی مزید فیه است. (۱)

شیخ محمد عبده نوشته است (۲) که فعل «اتخذوا» رانافع و ابن عامر به فتح «خاء» قراءت کرده و آن را فعل ماضی دانسته‌اند و بر فعل ماضی «جعلنا» معطوف کرده‌اند. ولی بقیه قراء آن را به کسر خاء خوانده و فعل امر دانسته‌اند و فعل ماضی «قلنا» را برای ایجاز حذف کرده‌اند و از لحاظ بلاغی فایده‌اش این است که در اذهان شنونده و خواننده، تأثیر بیشتری دارد.

جمله در اصل «... قلنا اتخذوا من مقام إبراهيم مصلياً...» بوده است.

سید هاشم بحرانی (بحرینی) در ذیل ... وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا ... از قول حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است: اگر دو رکعت نماز طواف واجب در جای دیگری، جز مقام ابراهیم خوانده شود، «... فَعَلَيْكَ اعَادَةُ الصَّلَاةِ». (۳)

نویسنده کتاب «اقصى البيان» نوشته است: (۴) وجوب دو رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام از فعل امر «اتخذوا» استنباط می‌شود.

۱-۱. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۱۲

۲-۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۱

۳-۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵۲

۴-۴. اقصى البيان، ج ۱، ص ۳۸۷

ص: ۳۵

ابن عربی نوشته است: (۱) مقام، جایی است که ابراهیم خدای خود را در آن جا خواند. مُصَلَّى را هم بعضی جایگاه و موضع دعا دانسته‌اند و برخی دیگر معنای اختصاصی مُصَلَّى را در نظر گرفته و آن را نمازگاه دانسته‌اند.

... وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۲)

نویسنده کتاب (۳) «لسان التنزیل» کلمه «عَهْدْنَا» را «فرمودیم» معنی کرده است. ابن کثیر هم درباره معنای عَهْدْنَا الی اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ ... نوشته است: (۴) یعنی «أَمَرَهُمَا اللَّهُ أَنْ يَطَهَّرَاهُ...». (۵)

ثعالبی هم، نوشته است: (۶) «عَهْدْنَا»؛ یعنی «أَمَرْنَا».

بنابراین، دستور خدایی این است که: خانه کعبه بر اساس تقوی و طهارت بنا شود. و ابوالفتوح رازی هم نوشته است: (۷) «خانه مرا بر طهارت بنا کنید؛ یعنی بر توحید...»

چرا بیت الله منتسب به خدا است؟

- ۱-۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰
- ۲-۲. بقره: ۱۲۵
- ۳-۳. لسان التنزیل، ص ۲۰۷
- ۴-۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۱
- ۵-۵. در صفحه ۲۶ تفسیر جلالین هم «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل...» به «أمرناهما» تعبیر شده است.
- ۶-۶. تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۱۰۶
- ۷-۷. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۸

ص: ۳۶

جالب است که، به جهت فضیلت و اهمیت این خانه بر دیگر مکان‌ها، خدا گفته است: «بیتی» و بیت را به خود نسبت داده، تا مزیت آن، بر دیگر مکان‌ها روشن شود.

و به قول شیخ طبرسی: (۱) «وَأَمَّا أَضَافَ الْبَيْتِ إِلَى نَفْسِهِ تَفْضِيلًا لَهُ عَلَى سَائِرِ الْبِقَاعِ وَ تَمْيِيزًا وَ تَخْصِيصًا».

نویسنده تفسیر المنار نوشته است: (۲) «عَهْدَ اللَّهِ بِالشَّيْءِ؛ وَصِيَاهُ بِهِ» و منظور این است که خداوند آن دو- ابراهیم و اسماعیل- را مکلف کرد که خانه کعبه را از آفات و شرک و به قول طبری، از بت‌ها و پرستش بت‌ها و شرک به خدا تطهیر کنند که به قول نویسنده «مختصر تفسیر طبری» (۳) همین معنی «أولَى الاقوال بالصواب عند الطبري على ما في تفسيره» می‌باشد.

ابن کثیر هم در ذیل ... أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي ... (۴)

نوشته است: (۵) یعنی با «لا- إله إلا الله» از بت‌هایی که مشرکان آنها را بزرگ می‌پنداشتند، خانه را تطهیر کنید و در واقع خدا می‌خواهد بگوید: «طَهَّرَاهُ مِنَ الشَّرْكِ وَ الرَّيْبِ وَابْنِيَاهُ خَالِصًا لِلَّهِ ...» و زجاج (۶) گفته است: معنای «طَهَّرَا»؛ «اصفاه من تعليق الأصنام عليه» است.

۱-۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۴

۲-۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۲

۳-۳. مختصر تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۵۳

۴-۴. در صفحه ۲۶ تفسیر جلالین نوشته شده است که: حرف جرّ «ب» مقدر است و در واقع «بأن طَهَّرَا بَيْتِي ...» بوده است.

۵-۵. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۲

۶-۶. معانی القرآن و إعرابه، ج ۱، ص ۱۸۷

ص: ۳۷

و به گفته شیخ طبرسی (۱) ... أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي ... یعنی «ای طَهَّرَا بَيْتِي» که به اصطلاح «ان» مفسره باشد و بیت را هم، تفضیلاً علی سائر البقاع، خدا به خود اضافه کرده است.

اختصاص «بیت» به ذات خدا که منزله از صفات جسمی است، برای چیزی نیست، بلکه به قول نویسنده تفسیر المنار، (۲) جنبه نمادین دارد و آن را بیت‌الله گفته، تا اشارتی باشد به این که ذات مقدس خدایی، حاضر و ناظر است، البتّه منظور حضور رحمت الهی است و لذا توجه بدان نیز، به منزله توجه ذات عالیّه اوست، همان طوری که از مکان دور نیز، در نماز، بدان مکان توجه می‌شود. پس این که، خدا به ابراهیم و اسماعیل فرمان داده و بر عهده آنان گذاشته که خانه‌اش را برای طواف کنندگان آماده سازند، معلوم می‌شود که این جا خانه کسی نیست، خانه هیچ یک از انسان‌ها نیست، خانه به ملت خاصی تعلق ندارد و حتّی ابراهیم و اسماعیل هم مالک این خانه نیستند تا چه رسد به ساکنان فعلی آن منطقه.

ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هجری) نوشته است:

«العاکفین؛ المقیمین. یقال: عکف الرجل علی کذا؛ اذا أقام علیه». «و منه الإعتکاف: أنّما هو الإقامة فی المساجد علی الصلاة و الذکر لله». (۳)

چرا در آیه ۱۲۵ سوره بقره مورد خطاب برای تطهیر «ابراهیم» و «اسماعیل» است و در آیه ۲۷ سوره حج، تنها «ابراهیم» را مخاطب ساخته است؟

۱-۱. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۸

۲-۲. تفسیر المنار، ج ۱، صص ۴۶۰ تا ۴۶۳

۳-۳. تفسیر غریب القرآن، ص ۶۳

ص: ۳۸

ممکن است کسی بگوید: چرا در آیه مورد بحث (آیه ۱۲۵ سوره بقره) فعل «طَهَّرَا» به صیغه مثنی است و مورد خطاب هم، ابراهیم و اسماعیل - پدر و پسر - هر دو می‌باشند ولی در آیه ۲۷ سوره حج، مورد خطاب، ابراهیم تنهاست و گفته شده ... وَ طَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ؟

در پاسخ، با توجه به آیه ۲۷ سوره حج، می‌توان گفت:

در آیه ۱۲۵ سوره بقره هم، روی سخن بالاستقلال به ابراهیم است و اسماعیل عنوان تبعی دارد و در واقع، عمل تطهیر به عهده ابراهیم علیه السلام است و اسماعیل یاری کننده اوست. (۱)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا ... (۲)

«ای پیامبر، هنگامی را به یاد آر که ابراهیم گفت: ای خدای من، این شهر را، محل امن و آسایش قرار ده.»
و دنباله آیه، چنین است:

۱-۱. نکته‌هایی از قرآن مجید، ص ۴۶۲

۲-۲. بقره: ۱۲۶

ص: ۳۹

... وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. (۱)

«و به کسانی از اهل این سرزمین که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از میوه‌های فراوان روزی عنایت کن (ما این دعای ابراهیم را اجابت کردیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره‌مند ساختیم) لیکن به آنان که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد (از رزق این جهان که روزی اندکی است) و سپس آنان را در آخرت به عذاب آتش دچار می‌سازیم و چه بد سرنوشتی و سرانجامی دارند!»

درخواست ابراهیم، از خدا این است که: مگه را محل امن قرار دهد و امتیت مستقر گردد و به گفته شیخ طبرسی، (۲) علاوه بر امتیت معنوی، امتیت از تخریب و انهدام و ایمنی از قحطی و تنگدستی هم مورد تقاضای ابراهیم بوده است.

ابوالفتوح رازی، (۳) «آمن» را به معنای «مأمون» دانسته است، از باب:

«لَيْلٌ قَائِمٌ»؛ شبی که در آن نخسبند.

و «نَهَارٌ صَائِمٌ»؛ روزی که در آن روزه دارند.

و «بَيْعٌ رَابِعٌ»؛ بیعی که در آن سود کنند.

و «صَفْقَةٌ خَاسِرَةٌ»؛ دست زدنی (کنایه از معامله و داد و ستد) که در آن زیان کنند.

۱-۱. بقره: ۱۲۶

۲-۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۶

۳-۳. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۲۰

ص: ۴۰

و «بلد آمن»؛ شهری که در آن ایمن باشند.

«آمناً» صفت برای «بلد» است، پس تنها اهل شهر و مردم بلد را در بر نمی‌گیرد، بلکه نبات و حیوان هم از خطر قطع و صید در امان هستند و این است که قطع درختان و صید جانوران بر مُحَرمان روا نیست.

وراثت خانه، باید با فضیلت و تقوا همراه باشد

نکته جالب این که: به قول سید قطب (۱) از این آیه می‌فهمیم که وراثت خانه باید با فضیلت و نیکوکاری همراه باشد؛ زیرا ابراهیم، پس از درخواست ربّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا ... دعای دیگری و درخواست دومی از خدا دارد که می‌گوید:

«به اهل این خانه و مردم این سرزمین؛ مردمی که مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ باشد و به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشد، از ثمرات و بهره‌ها روزی عنایت کن»؛ یعنی به آنان که اهل فضیلت هستند. و نتیجه آن که ابراهیم علیه السلام وراثت همراه با فضیلت را درخواست کرده است.

و به قول سید قطب: «... مرّة اخرى يؤكّد معنى الوراثة للفضل والخير...» را با بخشی از آیه ... وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ... تأیید کرده و در واقع این نعمت را ویژه اهل فضیلت دانسته و گروهی را کنار گذاشته است، گو این که به علت کمال لطف خدایی، به غیر مؤمنان هم که مشمول دعای ابراهیم نبودند، این برکات شامل شده و می‌شود، منتهی کافر هم از بهره اندک که همان بهره حیوانی باشد، استفاده خواهد کرد و بهره‌اش ثمرات محدود و

۱-۱. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۵۵.

ص: ۴۱

منقطعی خواهد بود و سرانجام گرفتار عذاب خواهد شد؛ ... وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعَهُ قَلِيلًا ...

نظریه مفسران

برای این که معنی و تفسیر دقیق آیه مورد بحث را بفهمیم، سخن ابوالفتوح رازی را باز می‌گوییم که گفته است: در این بخش از آیه حذف و اختصاری هست و تقدیر آن، چنین است: «اجیبْ دَعْوَتَكَ فِي مَنْ آمَنَ بِي وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَأَمَّا مَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعَهُ قَلِيلًا ...»؛ یعنی ای ابراهیم، دعای تو در حق مؤمنان مستجاب است اما در مورد کافران، ایشان را اندکی برخوردار می‌دهم.

شیخ طوسی نوشته است: (۱) تقدیر وَ اذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ ... چنین بوده است: (۲) «وَ اذْ كُرَّ اذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ ...» «بَلَدًا آمِنًا» یعنی «بلدًا یأمنون فیہ ...»

معنای درخواست ابراهیم که از خدا خواسته است تا این شهر بَلَد آمِن باشد، این است که بیت‌الله و کعبه، مرکزی باشد که تعدی و تجاوز در آن نباشد، هر کس به وظیفه‌اش آشنا باشد، هر کس بتواند در کمال آزادی حرف خود را بگوید، تجاوز و خیانت در آن نباشد، آبروی مردم محترم باشد، بیت‌الله محل امن و امان باشد.

ابن عربی گفته است: اَمْنِیت بلد، بدین معنی است که هر کس در آن

۱-۱. تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۶.

۲-۲. این سخن را زجاج متوفای ۳۱۱ ه. ق. پیش از شیخ طوسی در کتاب «معانی القرآن و اعرابه» ج ۱، ص ۱۸۷ گفته است.

ص: ۴۲

مأمون باشد و در امان و به اصطلاح، اهل بلد در امتیت باشند و این به طور مجاز است ولی به هر حال، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. طبرسی هم گفته است: (۱) «بلداً آمناً» یعنی «بلداً ذا أمن» از قبیل «عیشة راضیه» هست؛ یعنی «عیشة ذات رضى». (۲)

سَرِّ تَكَرَّرِ چِیَسْت؟

برخی گفته‌اند: بخشی از این آیه در سوره ابراهیم هم تکرار شده است، سَرِّ آن چیست و چرا در آیه مورد بحث (۱۲۶ سوره بقره) گفته شده وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا آمِنًا یعنی «بلداً» بدون الف و لام و در آیه ۳۵ سوره ابراهیم، آمده است: وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا؛ یعنی «البلد» با الف و لام؟

در جواب گفته‌اند: در آیه نخستین که «بلداً» بدون الف و لام است، اشاره است به کعبه پیش از بنا، ولی در آیه ۳۵ سوره ابراهیم که گفته شده: «البلد» و با الف و لام آمده، در واقع اشاره به کعبه، بعد از بنا است. به عبارت دیگر، در آیه نخستین، «بلداً» مفعول دوّم است و «آمناً» نعت

۱-۱. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۸.

۲-۲. فاضل مقداد در ج ۱، ص ۳۳۵ کتاب «کنز الفرقان» گفته است: بلداً آمناً از باب تسمیه محلّ به اسم [حالّ فیه] می‌باشد؛ زیرا امن و امان، در حقیقت مربوط به اهل بلد می‌شود.

در ج ۲، ص ۲۹۴ کتاب «مسالك الأفهام» هم، بلداً آمناً را [بلداً ذا أمن] مثل آیه ۲۱ سوره الحاقه «/ عیشة راضیه» معنی کرده است.

ص: ۴۳

است و صفت برای آن. و در سوره ابراهیم «البلد» مفعول اول است و «آمناً» مفعول دوم برای فعل «اجْعَلْ» در آیه ۳۵. یا به عبارت ساده‌تر: در آیه نخستین، ابراهیم خواسته است که سرزمین بی آب و علفی به صورت «بَلَدًا آمِنًا» در آید و در سوره ابراهیم آیه ۳۵ خواسته شده که بَلَدٌ غَیْرِ آمِنٍ، محلّ امن شود. (۱)

بخش دوم آیه چنین است:

... وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ...

ابراهیم پس از درخواست امتیّت برای رفاه زندگی، درخواستِ رزق و ثمرات کرده است؛ زیرا «أَشْكَنَهُمْ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ». سید هاشم بحرانی (۲) (بحرینی) از قول ابوعلی طبرسی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام گفته است: علاوه بر ثمرات مادی، که از آفاق جهان بدان ناحیه می‌رود، می‌توان ثمرات معنوی را که ثمرات قلوب باشد؛ یعنی محبت مردم به یکدیگر، در نظر گرفت.

ابوالبرکات، ابن الأنباری گفته است (۳) که:

«مَنْ» در محل نصب است؛ زیرا بَدَلٌ بعض از کُلِّ است از «اهله» و

۱-۱. برای آگاهی بیشتر، صفحه ۲۲ «اسرار التکرار فی القرآن» مطالعه شود و نیز رجوع شود به صفحه ۸ تفسیر أسئله القرآن المجید و أجوبتها.

۲-۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳-۳. البیان فی غریب القرآن، ص ۱۲۲ و نیز رجوع شود به ج ۲، ص ۱۱۹ تفسیر قرطبی.

ص: ۴۴

ضمیر «هُم» در «منهم» به مبدلٌ منه برمی‌گردد.

ابوالبقاء عکبری هم گفته است: (۱) «مَنْ» بَدَلِ بَعْضٍ از کُلِّ است از «اهله» و در «مَنْ كَفَرَ» هم دو وجه جایز است:

۱. «مَنْ» موصول باشد و به معنای «الَّذِي» و در محلِّ نصب. فعل آن با قرینه محذوف و تقدیر آن «وَأَرْزُقُ مَنْ كَفَرَ» است.

۲. «مَنْ» شرطیه باشد، فعل «كفر» فعل شرط و فعل «امْتَعَهُ» جوابِ آن، و فاء هم خود دلیل است بر این که: فعل، جواب شرط است.

«قلیلاً» هم به گفته ابوالفتوح رازی (۲) ممکن است صفت مصدر محذوفی باشد؛ یعنی «متاعاً قلیلاً» و نیز امکان دارد که «قلیلاً» صفتِ ظرفِ محذوفی باشد؛ یعنی «زماناً قلیلاً».

مکی بن ابی طالب (۳) قیسی (متوفای سال ۴۳۷ ه. ق.) پیش از ابوالفتوح رازی و دیگران، با تفصیل بیشتر همین مطالب را گفته و افزوده است که:

مجزوم نشدن فعل «فامتعه» که جواب شرط است به علت دخول «فاء» می‌باشد و نیز افزوده که ممکن است «مَنْ» مبتدا باشد و محلاً مرفوع و فعل «امتعه» خبرِ آن.

ابویحیی محمد بن صُمادح التجیبی (۴) (متوفای سال ۴۱۹ ه. ق.) فعل

۱-۱. التبیان فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۱۳ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۰۹ و تفسیر سُبُر، ص ۵۸ و مسالک الافهام، ج ۲،

ص ۲۹۴ که «مَنْ» را بدل بعض از کُلِّ است از «اهله» «قصداً الی تخصیص الرزق بهم» و کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲-۲. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۲۰ و نیز می‌توان رجوع کرد به ج ۱، صص ۴۵۶ تا ۴۶۰ تفسیر التبیان.

۳-۳. مشکل اعراب القرآن، ص ۷۱.

۴-۴. مختصر من تفسیر الإمام طبری، ص ۵۳.

ص: ۴۵

«فامّته» را «ارزُقه فی حیاته» تفسیر کرده است و در تفسیر «ثم اضطرّه» هم گفته است: «معنی الإضطرار، الإکراه و الإجبار». فاضل مقداد گفته است: از جمله «و ارزق أهله من الثمرات (۱) ...» رفاهیت در معیشت و نیک‌حالی، فهمیده می‌شود؛ زیرا گفته شده «من الثمرات» و گفته نشده: قوت و مایحتاج اولیه و نیازهای مقدماتی زندگی.

و نیز گفته است: از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور از «ثمرات» «ثمرات القلوب» است؛ یعنی آنان را نزد مردم محبوب گردان.

درخواست امتیّت برای مکه و دُعا برای اهل مکه، به کثرت ثمرات و نعم، خود چیزی است که مُشعر به افضلیّت مکه و افضلیّت مجاورت مکه است. (۲)

فاضل مقداد (۳) درباره «و من کفر فامّته قليلاً» گفته است: این جمله جواب از سؤال مقدّری است؛ زیرا در بخش نخست، دعا برای مؤمنین، متبادر به ذهن بود ولی خدا گفته است: «و من کفر فامّته ...»؛ یعنی «و ارزق من کفر ایضاً ...»؛ کافران را هم بهره‌مند خواهم ساخت؛ زیرا که آنان را آفریده‌ام و ملتزم به دادن روزی ایشان شده‌ام. خواجه عبدالله انصاری، نیکوتر ترجمه کرده است: (۴)

۱-۱. الثمرات، المأكولات ممّا یخرج من الأرض و الشجر.

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۷

۳-۳. همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۳۶.

۴-۴. تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار، ص ۵۳.

ص: ۴۶

«... گفت کافران را هم، اندکی برخوردار کنم، پس از آن، آنها را گرفتار آتش سازم، که بد فرجام و عاقبتی است.» نویسنده اقصی البیان، نوشته است: (۱) در «ثُمَّ اضْطَرَّهٗ اِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ» ثُمَّ برای تراخی است؛ یعنی «ادفعه بعد زمان الی النار و أشوقه الیها فی الآخرة و بثس المصیر، ای المرجع و المأوی .

نویسنده تفسیر المنار نوشته است: (۲) از سیاق عبارت «... وَ مَنْ كَفَرَ...» چنین استنباط می‌شود که در این عبارت، از جنبه بلاغی، ایجاز به حذف وجود دارد که از جمله، فهمیده می‌شود و این گونه ایجازها، ویژه کلام خداست و در واقع خدا گفته است. درخواست ابراهیم درباره مؤمنان مستجاب است؛ «فَجَعَلَ لَهُمْ هَذَا الْخَيْرِ فِي الدُّنْيَا...».

وَ إِذْ يَدْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْقُوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ. (۳)
 « (و نیز به یاد آور) وقتی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند (و می‌گفتند) خدایا! از ما بپذیر و این خدمت را از ما قبول کن، البته که تو شنوا و دانایی»

در بخش دوم این آیه و در آیه‌های بعدی (۴) مسأله تضرع و دعا طرح شده و از خدا خواسته شده و به خدا نیایش شده که:

۱-۱. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۱۳

۲-۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۵

۳-۳. بقره: ۱۲۷

۴-۴. آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره بقره.

ص: ۴۷

«پروردگارا! در میان ذریه من فرستاده‌ای برانگیز که آیات تو را برایشان بخواند و به آنان علم و حکمت بیاموزد و روان‌شان را از زشتی‌ها پاک و منزّه سازد»

و آهنگ دعا چنان است که در هر شنونده‌ای اثر می‌گذارد و به او حیات می‌بخشد و این خود، از ویژگی‌های قرآن است. (۱)
از آیات قرآنی به طور کلی چنین استنباط می‌شود که ابراهیم کعبه را تجدید بنا کرده؛ زیرا از آیه ۳۷ سوره ابراهیم فهمیده می‌شود که خانه قبل از ابراهیم بوده که او گفته است:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ...

«ای خدا، برخی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان، در کنار خانه تو سکونت دادم.»
از این آیه می‌فهمیم که اثری از کعبه، به هنگام ورود ابراهیم در سرزمین مکه، وجود داشته است.

نظریه مفسران

جصاص (۲) ذیل آیه ۱۲۷ سوره بقره، در بحث از ... رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ... گفته است: معناه: «يقولان ربنا تقبل» (۳) و فعل «يقولان» به خاطر دلالت کلام، حذف شده است. و در قرآن نظیر این فراوان است:

۱-۱. فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲-۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۹۳.

۳-۳. تقبل؛ ایجاب الثواب علی العمل.

ص: ۴۸

همچون آیه ... وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ ... (۱)

یعنی: «یقولون أخرجوا أنفسکم».

ابوالبرکات (۲) ابن الانباری هم گفته جصاص را تکرار کرده و افزوده است: «حذف القول کثیر فی کتاب اللّٰه و کلام العرب» و نیز اضافه کرده است که: برخی از قُرّاء هم در «مِنَ الْبَيْتِ» وقف نموده و جمله را از «وَأَسْمِعِيلَ» آغاز می‌کنند و در این صورت، مفهوم آیه چنین می‌شود: «و اسمعیل یقول رَبَّنَا».

در واقع اینان گفته‌اند: «انّ البناء کانَ مِنْ ابراهیم وحده و الدّعاء کانَ مِنْ اسمعیل وحده».

ابن کثیر ذیل تفسیر آیه مورد بحث، ضمن این که نوشته است: «قواعد» جمع «قاعد» به معنای اساس است، متذکر شده که خانه کعبه، پنج سال پیش از بعثت پیامبر، تجدید بنا گردیده، یعنی در ۳۵ سالگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حجر الأسود هم به دست رسول الله که پیش از بعثت او را «امین» می‌خواندند، نصب گردید. (۳)

فاضل مقداد (۴) ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است: «یرفع» فعل مضارع است و حکایت حال ماضی را می‌کند و «قواعد» هم جمع «قاعد» است و جمع بستن آن به اعتبار این است که هر قسمت نسبت به مافوق خود، قاعده محسوب می‌شود و نسبت به قسمت زیرین بنا به حساب می‌آید.

۱-۱. انعام: ۹۳

۲-۲. البیان فی غریب اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۲۳

۳-۳. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، صص ۱۸۰ و ۱۸۱

۴-۴. کنز العرفان، ج ۱، صص ۳۳۷ و ۳۳۸

ص: ۴۹

معنای «یرفع» یعنی: یثبت و یبنی؛ زیرا وقتی که هر راه چیده شود و بنا، آن را روی هم بگذارد، متّصف به ثبوت می‌شود. و رفع بنا و بالا آمدن ساختمان، چیزی است که به تدریج و خود به خود درست می‌شود و در واقع بالا آمدن بنا با روی هم گذاشتن مواد و مصالح ساختمانی ملازمه دارد، و در این مورد هم از باب اطلاق معنای «لازم» و اراده معنای «ملزوم» است. این که قرآن گفته است: *وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ ... فَصِيحٌ تَرَأَىٰ تَأْتِيهِ* ... یعنی «... یبنی علی القواعد» و یا بگوییم: «و اذ یرفع ابراهیم قواعد البیت ...»؛ زیرا در این دو تعبیر، ابهام وجود دارد و ابهام موجب ناخوشایندی است و روشنی عبارت موجب شادی و خوشایندی، در صورتی که در تعبیر قرآن هیچ ابهامی وجود ندارد و بسیار هم فصیح است. فاضل مقداد، ذیل بحث از همین آیه نوشته است:

«و اسمعیل» او، برای بیان حال است و «اسمعیل» مبتداست و می‌دانیم که بنای بیت، نیاز به دستیار دارد؛ یعنی «اسمعیل یناوله». در باب *رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا* نوشته است: این جمله دعائیه دلالت دارد بر این که خانه را برای عبادت ساختند و نه برای سکونت؛ زیرا هدف اصلی از درخواستِ *تَقَبَّلْ* چیزی، جز عبادت، چیز دیگری نمی‌تواند متصوّر شود. (۱)

علّامه جواد الکاظمی (متوفّای او اواسط قرن یازدهم ه. ق.) همان

ص: ۵۰

مطالبِ فاضلِ مقدار را تکرار کرده و شرح و بسط فراوانی داده و متذکر شده است: (۱)

«وَأَذِ يَرْفَعُ» یعنی «واذکر اذ یرفع».

و «القواعد جمع القاعدة و هی الأساس و الأصل».

نویسنده کتاب (۲) «أقصى البيان» همان مطالبِ فاضلِ مقدار را با اضافاتی بیان کرده و افزوده است:

«رفع»، «اعلام» و «اصعاد» تقریباً نظیر یکدیگرند، منتهی نقیضِ رفع، وضع است و نقیضِ کلمه اصعاد، انزال است.

رفعت نقیضِ ذلت است.

و نیز کلمات: «قواعد»، «اساس» و «ارکان» تقریباً نظیر یکدیگرند.

واحد قواعد، قاعده است. قاعده در لغت ثبوت و استقرار می‌باشد؛ قاعده البناء؛ أساسه الذی بنی علیه.

إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. (۳)

«البته که سعی میان صفا و مروه از شعائر و آداب عبادات الهی است، بنابراین کسانی که حج خانه خدا و یا عمره به جا می‌آورند،

مانعی ندارد که سعی میان صفا و مروه نیز به جای آورند و

۱-۱. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۹۸

۲-۲. أقصى البيان، ج ۱، ص ۴۱۵

۳-۳. بقره: ۱۵۹

ص: ۵۱

کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، همانا که خدا در برابر اعمال آنها شکرگزار و از کارهای آنها آگاه است.»

معنای «شعائر»

زجاج، نوشته است: (۱) شعائر جمعِ شعیره است: «والشعائر، کلّ ما كان موقف او مسعی و ذبح.» مسلمانان از طواف (یعنی سعی، و این از مقوله مجاز است) میان صفا و مروه اجتناب داشتند؛ زیرا که اعراب جاهلی اصنام خود را میان دو کوه صفا و مروه گذاشته بودند و می‌پنداشتند که سعی در آن‌جا گناه است و لذا قرآن گفت: ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ... پس از نزول این آیه، خدا اعلام کرد، این دو از شعائر هستند و سعی میان آن دو کوه، گناهی نیست.

جصاص در ذیل آیه مورد بحث، نوشته است (۲) از قول ابن عباس:

«قال: كان على الصفا تماثيل و أصنام و كان المسلمون لا يَطَّوَّفون عليها؛ لأجل الأصنام و التماثيل: فانزل الله تعالى: فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»

ابن عربی ذیل بحث از این آیه، نوشته است: (۳)

۱-۱. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸.

۲-۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۱۰، بسیاری از مطالب «احکام القرآن» جصاص را مؤلفان و مفسران بعدی، در کتابهای خود نوشته اند.

۳-۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۷.

ص: ۵۲

«مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ يَعْنِي مِنْ مَعَالِمِ اللَّهِ فِي الْحَجِّ».

مفرد شعائر، شعیره است. اشعارالهدی؛ یعنی نشان گذاشتن حیوان قربانی با داغ و علامت دیگر. فَلَاجُنَاحٍ عَلَيْهِ، جُنَاحٌ در لغت یعنی مَیْلٌ و انحراف به هر طریقی که باشد، لیکن بیشتر، در انحرافِ به گناه به کار رفته است و بعدها، در دین به طور مجاز، از جُنَاحٌ تعبیر به گناه شده است.

رفع تعارض

شاید به ذهن کسی خطور کند که ظاهراً در آیه، تعارضی هست، بدین معنی که، چطور می‌شود بگوییم: صفا و مروه از شعائرالله است و گناهی نیست که سعی، میان آن دو انجام شود؟

در پاسخ می‌گوییم: چنین نیست بلکه باید بدانیم که در دوره جاهلیت، عرب‌ها پس از زیارت بُت‌های خود، طواف و سعیی هم برای صفا و مروه انجام می‌دادند و چون مسلمان شدند، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا طواف و سعی صفا و مروه، ضرورت دارد؟ این آیه نازل شد: إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ ... و بعدها رسم شد که میان این دو کوه، سعی انجام شود.

وقتی می‌گوییم: «لا جُنَاحَ عَلَيْكَ أَنْ تَفْعَلَ» خود این عبارت، اباحه و دستور جواز انجام فعل است.

و وقتی می‌گوییم: «فلا جُنَاحَ عَلَيْكَ إِلَّا تَفْعَلَ» خود، اباحه‌ای است برای ترک فعل و می‌تواند دستوری برای انجام ندادن آن کار

ص: ۵۳

باشد.

بنابراین، قول خدای سبحان ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ... نمی‌تواند دلیلی بر ترک سعی و طواف باشد؛ زیرا در جاهلیت که سعی و طواف میان آن دو کوه، برای خاطر بت‌ها بوده و بر باطل، گناه شمرده می‌شده، ولی بعد از اسلام، خدا گفته است که ممنوع نیست؛ زیرا برای هدف باطلی نیست، و چون مشکلی برای مسلمانان نخستین بوده و خاطره‌ای از دوران جاهلی، در ضمیر آنان نقش بسته، لذا آیه، نازل شد که إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ... یعنی «مِنْ مَعَالِمِ الْحَجِّ وَ مَنَاسِكِهِ لَا مِنْ مَوَاضِعِ الْكُفْرِ وَ مَوْضِعَاتِهِ». پس هر شخص حج و عمره‌گزاری از طواف به آن دو، ممنوع نخواهد بود.

معنای تطوع

«التطوع» (۱) هو ما يأتيه المرء من قبل نفسه، یعنی آنچه که شخص از پیش خود و به میل خود انجام دهد. (۲)

در تفسیر «لباب التأویل فی معانی التنزیل» معروف به تفسیر «الخازن» که در سال ۷۲۵ هجری تألیف شده، نوشته شده است: (۳) در این آیه، صفا و مروه نام دو کوه معروف است در مکه که در دو طرف مسیعی واقع شده و برای همین است که الف و لام بر آنها، در آمده است.

۱- ۱. در صفحه ۲۱۰ لسان التنزیل نوشته شده: تطوع: هر که به رغبت خویش کند نیکی را و از خویشتن کاری کردن که برون فریضه و سنت بود؛ یعنی طاعت زیادی.

۲- ۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۸.

۳- ۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۱۱.

ص: ۵۴

«شعائر الله»؛ یعنی هر نشانه‌ای که وسیله قرب به خدا باشد؛ از دعا و نماز و ذبیحه.

مشاعر الحج؛ یعنی معالِمه الطاهره للحواس و يقال: شعائر الحج. شعائر همان مناسک است.

کلمه «جُنَاح» از «جَنَحَ»: إِذَا مَالَ عَنِ الْقَصْدِ الْمُسْتَقِيمِ.

در جاهلیت به احترام دو بُیت «اساف» که در صفا قرار داده شده بود و «نائله» که در مروه بود، میان صفا و مروه، سعی به جا می‌آوردند و دور آن دو بت می‌گشتند و چون اسلام بت‌ها را شکست، مسلمانان از سعی میان صفا و مروه سر باز زدند و آن را کار نادرست و ناخوشایندی پنداشتند، این آیه، نازل شد و به آنان اجازه داد که میان صفا و مروه سعی انجام شود و اعلام شد که این دو، از شعائر الله است؛ گو این که در جاهلیت از شعائر جاهلی بوده است. (۱)

اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای سال ۷۷۴ ه. ق.) در تفسیر خود، در ذیل آیه مزبور، نوشته است: (۲) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: «... فليس لِأَحَدٍ أَنْ يَدَعَ الطَّوْفَ بِهِمَا»

و نیز نوشته است که رسول خدا گفته است: «ابْدَأْ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ» یا «ابْدَؤُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ». (۳)

و افزوده است که این سعی، رمزی است از رفت و آمد هاجر میان صفا و مروه برای یافتن آب جهت فرزندش؛ یعنی سعی، تلاش و حرکتی است

۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۱۲

۲-۲. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۹۸ تا ۲۰۰

۳-۳. همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۹۹

ص: ۵۵

دارای هدف. (۱)

ابی سعود، محمد بن محمد العمادی (متوفای سال ۹۵۱ ه. ق.) در تفسیر خود، ذیل بحث از آیه مزبور، نوشته است: (۲)

... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا ...

فعل «يَطَّوَّفُ» از باب تَفَعُّلِ بوده که اصل آن «يَتَطَوَّفُ» بوده، «تا» ی منقوطة به «طا» ی مؤلّف يَدَلَّ شده و «طاء» در «طاء» ادغام گردیده است.

و علّت این که از باب «تفعل» آمده، این است که طواف کننده در طواف خود به تکلف می‌افتد و کوشش بی‌اندازه، باید مبذول دارد و رنج فراوان باید تحمّل کند. (۳) حرف جرّ «فی» هم حذف شده است و اصل آن «... فی ان يَطَّوَّفُ بهما ...» بوده است. درباره مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا نوشته است: «خیراً» منصوب است؛ زیرا که صفت است برای مصدر محذوف؛ یعنی در اصل «و من تطوع تطوعاً خیراً» بوده است.

جلال‌الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱ ه. ق.) در تفسیر خود،

۱-۱. بسیاری از مطالب قدما و نوشته‌های آنان، در جلد یکم، ص ۱۶۹ تفسیر «البرهان فی تفسیر القرآن» تألیف سید هاشم بحرانی بحرینی، متوفای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه. نیز هست. او نوشته است: برخی می‌پنداشتند که سعی میان صفا و مروه از ساخته‌های مشرکان است، لذا آیه «إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ ...» نازل شد.

و نیز از قول امام صادق علیه السلام، نقل شده که «... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ...» یعنی «لَا حَرَجَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا».

۲-۲. تفسیر ابی‌السعود، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳-۳. یکی از معانی باب تَفَعُّلِ تکلف است، و هو معاناةُ الفاعلِ الفعلِ ليحصلِ نحو: «تشجع عمرو» ای تکلف الشجاعة و عاناهما لتحصل. نقل از مقدمه المنجد.

ص: ۵۶

ضمن بحث مفصّل درباره آیه مورد بحث، نوشته است: (۱) لازم است که سعی از صفا آغاز شود، هر چند که حرف عاطفه «واو» مفید ترتیب نیست، لیکن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی هست که فرمود: «ابْدُؤُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ». فاضل مقداد، ذیل آیه مزبور، نوشته است: (۲) صفا، در لغت، سنگ سخت مرمری است. مفرد، این کلمه، «صَفَاءٌ» است مثل حَصَا و حَصَاءٌ.

جوهری از قول أصمعی نقل کرده: «الْمَرْوُ، حِجَارَةٌ بَيَاضٌ بَرَاقَةٌ يَقْدَحُ مِنْهَا النَّارُ» واحد آن «مروء» است. بعدها صفا و مروه برای دو کوه در مکه عَلم شده و مشهور است. (۳)

و نیز فاضل مقداد افزوده است که «شعائر» به گفته جوهری، نشانه‌های حج است و هر چیز نشانه طاعت خدا باشد، شعائر است. به عقیده أصمعی، مفرد شعائر، شعیره است، و دیگران مفرد این کلمه را «شعاره» دانسته‌اند. «جُنَاح»؛ یعنی گناه و اثم، اصله من الجنوح: خروج از حد اعتدال و انحراف از راه راست.

سعی از ارکان حج است و واجب؛ زیرا نصوصی از اهل بیت علیهم السلام بر وجوب آن هست و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيُ فَاسْعَوْا». (۴)

۱-۱ الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۰

۲-۲ کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۱۱

۳-۳ برخی از فرهنگ نویسان، کلمه «الصفا» را سریانی دانسته، و به معنای صخره آورده‌اند.

۴-۴ کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۱۲

ص: ۵۷

نویسنده کتاب (۱) «اقصى البيان» بسیاری از مطالب «کنز العرفان» را باز گفته و افزوده است: علّت این که، در قرآن گفته شده: ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ ... این است که مسلمانان در آغاز می‌پنداشتند سعی میان صفا و مروه و طواف آن دو، گناه است؛ زیرا طواف، برای بزرگداشت آن دو بتِ پنداری صفا و مروه بوده، پس از اسلام و شکستن بت‌ها برای مسلمانان نیز سعی میان آن دو، دشوار بود و حتی برای آنان حَرَجی بود، خدا این حَرَج را برداشت و فهماند که کار بت‌پرستان حج گزار جاهلی که بت‌ها را طواف می‌کردند و بر آنها دست می‌کشیدند و آنها را مسح می‌کردند، گناه بود و نوعی کجروی، و چون هدف تغییر کرد، قرآن گفت: ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ (۲)

نویسنده کتاب «مسالك الأفهام» هم در بحث از آیه مزبور، نوشته است: (۳)

«شعائر»، جمع شعیره، به معنای علامت است و در واقع علامت‌هایی است که آدمی را به یاد خدا می‌اندازد.

و در بحث از ... فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ ... نوشته است:

یعنی آنان که حج یا عمره انجام می‌دهند ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ... مانعی ندارد که بر آن دو طواف کنند و نیز افزوده است از ظاهر عبارت «فلا جناح» شاید بعضی بگویند: این سعی می‌تواند واجب

۱-۱. اقصی البيان فی آیات الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۹

۲-۲. همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۹۰

۳-۳. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۳۳

ص: ۵۸

نباشد؛ یعنی مستحب و یا مباح باشد. (۱)

نویسنده کتاب، در پاسخ این شبهه گفته است: (۲)

چنین نیست، بلکه سعی میان صفا و مروه واجب و از ارکان است و با ترک آن حج باطل می‌شود؛ زیرا ائمه اطهار علیهم السلام اعرف به قرآن هستند و آیات قرآنی را بهتر درک کرده‌اند؛ چه، مهبط وحی و معدن تنزیل می‌باشند و سپس نویسنده کتاب روایت زیر را نقل کرده است: (۳)

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَرِيضَةٌ أَمْ سُنَّةٌ فَقَالَ فَرِيضَةٌ.»

نکته دیگر این که: «اصل الطواف: الدَّوْرَانُ حَوْلَ الشَّيْءِ» است ولی در این جا منظور سعی میان آن دو است، با توجه به این که محقق محترم، شیخ محمدباقر شریف‌زاده، در پاورقی کتاب «مسالك الافهام» (۴) نوشته است:

«و قد يطلق على التردد بين الشئین و يعبر عنه بالسعى و هو المراد.»

خلاصه این که، چون سعی میان صفا و مروه از آداب جاهلی بود،

۱-۱. از عبارت «فلا جناح عليه» ظاهراً چنین استنباط می‌شود که سعی میان صفا و مروه اختیاری است؛ «لأن نفي الجناح إنما يدل على رفع الجرح والاثم» و ظاهراً آن چه که به صورت «فلا جناح» گفته می‌شود، می‌توان گفت: آن چیز واجب است و یا مستحب است و یا مباح.

۲-۲. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۳۴

۳-۳. همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۴

۴-۴. ج ۴، ص ۳۳۳

ص: ۵۹

مسلمانان می‌پنداشتند که ناپسند است؛ زیرا نمی‌خواستند در دوران اسلامی، کاری از کارهای زمان جاهلی را انجام دهند؛ چه، اسلام در وجود مسلمانان اثر گذاشته بود و انقلاب اسلامی در اعماق وجودشان، جا گرفته و آنان را دگرگون کرده بود، این بود که هر چه وابسته به زمان جاهلی بود، نادرست می‌دانستند و از آن بیزار بودند و حتی از انجام طوافی که جزو عادات و آداب جاهلی بود، ناراضی بودند، ولی آیه به آنان آرامش داد، آنان را مطمئن ساخت و عملاً ثابت کرد که هر چه از شعائر و قوانین جاهلی با آیین اسلام سازگار باشد، می‌توان انجام داد و فقط آنچه را نادرست می‌دانست از میان برد.

ولی اسلام بسیاری از آداب دینی و شعائر حج را که پیش از اسلام معمول بوده و آنها را مشروع شناخته، اجازه انجام آن را صادر کرده است.

مثلاً در همین مورد، برای اینکه آن را کار نیک بشمارد، دنباله آیه می‌گوید:

... وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.

«آنان که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک، اطاعت کنند، خدا در برابر کار آنها سپاسگزار است و از کارهای آنان آگاه.»

کلمه «شاکر» در این آیه، رضایت الهی را از انجام این کار متداول در جاهلی - که اسلام هم تأیید کرده - می‌نماید و می‌خواهد بگوید که خدا از این بنده سپاسگزار است و نیز به قول سید قطب، این کلمه (شاکر) به انسان‌ها آداب شکرگزاری در برابر احسان را یاد می‌دهد و به انسان‌ها می‌آموزد که وقتی خدای بزرگ از بنده سپاسگزاری می‌کند، بنده باید

ص: ۶۰

به طریق اولی از خدای خود که چیزهای فراوانی به او عطا کرده، شکرگزاری کند. (۱)

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

«ای پیامبر! در باره هلال ماه از تو پرسش کنند (که سبب بیدر و هلال ماه چیست؟) بگو: اینها، برای بیان اوقات عبادات و اندازه گیری وقت جهت مردم و برای شناختن زمان حج است و نیکوکاری آن نیست که از پشت بام به خانه‌ها در آید (در جاهلیت رسم بود که چون به هنگام حج مُحْرَم می شدند و جامه احرام می پوشیدند، از درِ خانه وارد نمی شدند، بلکه از ثقب پشت خانه وارد می شدند تا حَجَّشان تمام شود) نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و در هر کار از راه آن داخل شوید وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا و از خدا پروا داشته باشید، باشد که رستگار شوید.» (۲)

در بخش نخست این آیه، از «أَهْلُهُ» - جمع هلال - سخن گفته، که اهله برای اندازه گیری وقت مردم و برای شناختن زمان حج است و در بخش دوم، خداوند ضمن این که نفی یک عادت جاهلی کرده، دستور داده که در هر کار، از راهش داخل شوید.

۱-۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۰۸.

۲-۲. می توان به جلد یکم، صفحه ۴۷ تفسیر نسفی، از لحاظ به کار بردن برخی لغات مراجعه کرد.

ص: ۶۱

نظریه زجاج و جصاص در باره کلمه «هِلال» و مشتقات آن

زجاج از کلمه «هِلال» و مشتقات آن به تفصیل بحث کرده و گفته است: (۱)

«استهَلَّ الصَّبِيُّ، اِذَا بَكَى حِينَ يُولَدُ اَوْ صَاخَ»

و نیز در عربی گفته می‌شود:

«أَهَلَّ الْقَوْمَ بِالْحَجِّ وَالْعِمْرَةِ، أَي رَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّلْبِيَةِ».

به ماه نو، «هِلال» گویند؛ زیرا وقتی که دیده می‌شد، مردم صدای خود را بلند می‌کردند؛ (وَأَمَّا قِيلَ لَهُ هِلالٌ لِأَنَّهُ حِينَ تَرَى يَهَلُّ

النَّاسُ بِذِكْرِهِ)

و می‌گویند: «أَهَلَّ الْهلال»- به صیغه مجهول- وَاسْتَهَلَّ وَنَمَى گویند:

أَهَلَّ- به صیغه معلوم- و چون می‌گویند: «أَهَلَّلْنَا؛ أَي رَأَيْنَا الْهلال». «وَأَهَلَّلْنَا شَهْرَ كَذَا وَكَذَا: إِذَا دَخَلْنَا فِيهِ».

زجاج می‌افزاید: (۲) شهر (: ماه) را برای شهرت و آشکار بودنش، شهر گویند و هلال را از آن جهت هلال گویند که با دیدنش

مردم صدای خود را بلند کنند.

البته در این که ماه را در دو شب هلال گویند یا در سه شب،

۱-۱. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۴۶ و نیز می‌توان به: ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، تفسیر التبیان شیخ طوسی مراجعه کرد.

۲-۲. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۴۷.

ص: ۶۲

اختلاف است. (۱)

جصاص در جلد یکم، صفحه ۲۹۸ کتاب «احکام القرآن» نوشته است:

بعضی می گویند:

«ان الإهلال هو رفع الصوت و ان أهلال الهلال من ذلك لرفع الصوت بذكره عند رؤيته».

در آغاز رؤیت هلال، اظهار تلبیه کنند.

استهلال الصبی هم از آن جهت است که کودک حیات خود را به آوازی و یا حرکتی ابراز می دارد. «استهلال الصبی: ظهور حیات بصوت أو حركة».

بیضاوی (متوفای سال ۷۹۱ هجری) نوشته است: (۲)

عرب‌ها، از اختلاف حالات ماه، خواهند پرسید و خواهند گفت: به چه دلیل گاه، ماه باریکه‌ای است همچون نخی و کم کم بزرگ

می شود و به صورت بَدْر و قُرْصِ کامل درمی آید و سپس نقصان می پذیرد و به صورت اولیّه، باز می گردد؟

از طرفی می دانیم که مردم آن زمان، قدرت بهره بردن از پاسخ مستقیم نداشتند، به همین جهت، قرآن بدون این که از علّت

دگرگونی وضع ظاهری سخن بگوید و توضیح دهد که چرا ماه در آغاز به شکل هلال

۱-۱. آن چه درباره «یسئلونک عن الأهلة» دیگران در قرون بعد گفته اند، زجاج در قرن سوم هجری گفته است. برای آگاهی بیشتر

نک: ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ معانی القرآن و اعرابه للزجاج.

۲-۲. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۲.

ص: ۶۳

نمایان می‌شود و سپس تربیع اول درست می‌شود و بعد به شکل بدر، هویدا می‌گردد و مجدداً، در آغاز ماه، باریکه‌ای در آسمان ظاهر می‌شود. جواب داده است که این دگرگونی حالت ماه، نشانه‌هایی است برای عبادات مردم تا که وقت را بشناسند و زمان حج را بدانند.

ذکر کلمه «حج» پس از «مواقیت للناس» و تخصیص یافتن این کلمه، از این جهت است که عرب‌ها پیش از نزول این آیه، بدون توجه به رؤیت هلال با اعداد و ارقام و شمارش و حساب ماهها، حج به جا می‌آوردند ولی اسلام، زمان حج را به رؤیت هلال مرتبط ساخت. (۱)

حدیث: «صُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ» از پیامبر صلی الله علیه و آله، مؤید همین معنی است. (۲)

فرق میان «وقت»، «زمان» و «مدت»

بیضاوی، نوشته است: «مواقیت» جمع «میقات» است از ماده «وقت». و فرق میان «وقت» و «مدت» و «زمان»، این است که: مدت؛ مطلق امتداد حرکت فلک است از آغاز تا انتها. زمان؛ مدت تقسیم شده است. و وقت؛ زمان فرض شده است، برای کاری. تقریباً همین تفاوت را، در تفسیر ابی السعود (۳) می‌بینیم با این بیان:

۱- ۱. ماههای حج، در آیه ۱۹۷ سوره بقره مشخص شده است: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ...

۲- ۲ احکام القرآن ابن عربی، ج ۱، ص ۹۹.

۳- ۳ تفسیر ابی السعود / ارشاد العقل السليم الى مزایا القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۵۶.

ص: ۶۴

مدّت؛ مطلق حرکت فلک را از مَبْدَأُ به انتها گویند.

زمان؛ وقت تقسیم شده به ماضی، حال و استقبال است.

وقت؛ زمان مفروض و واجب، برای کاری است.

ابوبکر عتیق سورآبادی که ظاهراً تفسیر خود را در قرن ششم هجری نوشته است، در ذیل آیه مورد بحث، می‌نویسد: (۱)

«همی پرسند تو را یا محمّد از نوماهها ...»

«معاذبن جبل پرسید: یا رسول‌الله، آن زیاده و نقصان ماه چراست؟»

خدای می گوید: ... قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ

با آن که سؤال معاذبن جبل به قول ابوبکر عتیق سورآبادی، لغو بود و سؤال از زیادت و نقصان جرم ماه کرد، لیکن خدای تعالی جواب داد از روی حکمت، چنان که در آن فایده بود، خلق را.

«بگو یا محمّد از ماهها و گشتن آن به زیادت و نقصان، از برای نگاه داشتن حساب روزهاست مردمان را تا وعده‌ها و گردش ایام را بدان حساب نگاه دارند و موسم حج را بشناسند و در غلط نیفتند و از هلال نگاه دارند.»

ارتباط معنایی میان دو بخش آیه

شاید برای برخی، ارتباط معنایی دو بخش آیه، دشوار باشد؛ زیرا در بخش نخست از نوماهها و مَوَاقِيتِ حَجِّ بحث شده و در بخش دوم، از افعال اعراب که ... وَلَيْسَ الْبُرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا ...؛

۱-۱. تفسیر سورآبادی، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص: ۶۵

«نیکوکاری آن نیست که از پشت بام به خانه‌ها در آید، بلکه نیکی در آن است که تقوا پیشه کنید و خویشتن دار از شهوات باشید و در هر کار از راه آن داخل شوید.»

مفسران قدیم و جدید از این اشکال مُتبادر به ذهن، پاسخ داده‌اند و مثلاً نویسنده تفسیر ابی السعود، نوشته است: (۱) یا می‌گوییم: عرب‌ها از دو چیز پرسیده‌اند:

۱- از هلال و نوماهها؛ که پاسخ آن: ... مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجَّ ... است.

۲- چون مُحْرَم می‌شدند، از دَرِ خانه و یا خیمه وارد نمی‌شدند و آن کار را خوب می‌دانستند ولی اسلام آنان را نهی کرد و در جواب گفت:

لَيْسَ بِيْرٍ.

و یا می‌گوییم: پیامبر گرامی برانگیخته شده تا بیان شرایع کند، بنابراین لازم دیده که پس از مسأله مربوط به «أَهْلُهُ: نوماهها» که به حج هم مربوط می‌شود، مسأله دیگری از احکام حج را که در جاهلیت معمول بوده، بیان کند و یکی از عادات و رسوم خرافی دوران جاهلی که اعراب، چون محرم می‌شدند، از راه معمولی و در رسمی به خانه وارد نمی‌شدند، نفی کند و این عادت جاهلی را منسوخ نماید و به طور ضمنی بگوید که: در هر کار از راهش داخل شوید.

قرآن کریم می‌خواهد جهان بشری را از لحاظ روحی و

عملی بسازد

۱- ۱. تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۶.

ص: ۶۶

نکته جالب، بخش پایانی آیه است که گفته: ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ یعنی پس از بیانِ اهله و نوماهها، که می‌توان از روی آن آغاز، وسط و آخر ماه را تشخیص داد و کارهای اجتماعی را طبق آن تنظیم کرد و پس از بیانِ نفی یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلی، از آن‌جا که قرآن کتاب آیین بشری است، کتابی است که می‌خواهد جهان بشریت را از لحاظ روحی و عملی بسازد و در صدد آن است که مجتمع انسانی را چنان بنا کند که آدمی بتواند در آن مجتمع به خوبی زندگی کند، دستور ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ ... را صادر می‌کند؛ زیرا تقوا را، راه رستگاری می‌داند، سبیلِ فلاح را در تقوا می‌داند، البته نه تقوا به معنای پرهیز، که آدمی به گوشه‌ای نشیند و از کار و فعالیت دست بکشد و انزوا گزیند و از دسترنج دیگران بهره ببرد و لقمه نانی بخورد و خود منشأ اثر اقتصاد جامعه نباشد و تحرک اجتماعی نداشته باشد، بلکه تقوایی منظور نظر است که در آن ترس از خدا و اطاعت از او و پرهیز از محرمات وجود داشته باشد؛ زیرا ریشه کلمه «تقوا» وقایه است، به معنای خود را حفظ کردن و از گناه مصون داشتن. در زبان عربی گفته می‌شود: (۱) «وَقَاكَ اللَّهُ شَرَّ فُلَانٍ وَقَايَةً» و نیز گفته می‌شود: «وَقَاهُ اللَّهُ وَقَايَةً»؛ یعنی «حَفَظَهُ اللَّهُ».

تقوا شعار همه انبیا و رسالت تمام پیامبران است

۱-۱. لسان العرب المحيط، ج ۳، ص ۹۷۱، ذیل ماده «وَقَى»

و خدا هم گفته است در سوره مدثر آیه ۵۶: ... هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ «هُوَ أَهْلٌ أَنْ يُتَّقَى عِقَابَهُ وَأَهْلٌ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا يُوَدَّى إِلَى مَغْفِرَتِهِ». نک: همان مأخذ و همان صفحه.

ص: ۶۷

تقوا به معنای واقعی کلمه، همان چیزی است که رسالت انبیا است «فما من نَبِيٍّ اِلَّا اَمَرَ بِالتَّقْوَى . «و ما من رسول اِلَّا امر بتبليغ التقوى ؛ یعنی تمام انبیا مأمور به تبليغ تقوا هستند. رسولی نیست که مأمور رساندن تقوا به مردم نباشد. تقوا، شعار تمام انبیا و هدف همه پیامبران و رسالت همگی آنان است. پیامبران سفرای خدایند، برای بندگان خدا و تمام آنان، مشعل نورانی تقوا را در دست دارند و می‌خواهند به وسیله آن مشعل، انسان‌ها را به حقیقت برسانند، منتهی هر پیامبری موقعیت خاص و محیط ویژه‌ای دارد. لیکن هدف همه یکی است.

هر پیامبری، انسانها را به تقوا تشویق می‌کرد و به آنان امانت و درستکاری و دادگری را یاد می‌داد و از عواقب ستمکاری و نادرستی برحذر می‌داشت و به آنان یاد می‌داد که فضیلت در سایه تقوا فراهم است؛ «... وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلٰى عَجْمِيٍّ فَضْلٌ اِلَّا بِالتَّقْوَى ...» (۱)

و هیچ کس بر دیگری ترجیح ندارد، مگر در سایه تقوا و گرمی‌ترین انسان، نزد خدا آن کس است که تقوای بیشتری داشته باشد؛ «... اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ» (۲)

در طول تاریخ اسلام، در سراسر عالم اسلام، از کناره اقیانوس کبیر تا سواحل اقیانوس اطلس، خطبه‌ای ایراد نشد، که خطیب نگوید: «اتَّقُوا اللّٰهَ».

پیامبر اسلام: پیش از آن که به نبوت مبعوث گردد و «نبی» باشد، «تقی» بود و به مردم ثابت شده بود که درستکار است و امین و با تقوا. روزی هم

۱- ۱. تحف العقول، ص ۳۳. بخشی از خطبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است در حجة الوداع.

۲- ۲. حجرات: ۱۳.

ص: ۶۸

که به نبوت مبعوث گردید، در آغاز مردم را با مشعل تقوا به راه راست خواند.

خلاصه این که قرآن نمی‌خواهد قانون نجومی تشریح کند و بگوید:

چرا ماه در آغاز به شکل هلال نمایان می‌شود و سپس تربیع اول درست می‌شود و بعد به شکل بدر هویدا می‌شود و بار دیگر در اول ماه به شکل باریکه‌ای ظاهر می‌گردد، بلکه هدف اصلی سر و سامان دادن به زندگی انسان‌ها و سرانجام توصیه انسان‌هاست به

تقوا. (۱)

علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به «الخازن» که تفسیر خود را به سال ۷۲۵ هجری تألیف کرده، می‌نویسد: (۲)
حالات مختلف ماه، که در آغاز ماه، هلالی است و سپس به صورت تربیع و بدر در می‌آید برای نگهداری حساب و تنظیم امور دنیوی و دینی مناسب‌تر است تا خورشید که همیشه به یک حالت است. (۳)

و در باره بخش دوم آیه هم، الخازن، نوشته است: مرد مُحَرَّم، در آغاز اسلام و پیش از نزول این آیه، از در اصلی به خانه وارد نمی‌شد، اگر اهل شهر بود از ثقب و یا نردبان به خانه وارد می‌شد و چنانچه بیابانی بود، از پشت خیمه به خیمه در می‌آمد و این عمل را کار نیک می‌پنداشتند. (۴)

آیات ۱۸۹ تا ۲۰۲ سوره بقره بیشتر مربوط به احکام حج است ولی در بخش پایانی آیات، دستورات سازنده مفید برای اجتماع هم دارد

۱-۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۵۸ و ۲۶۴.

۲-۲. بسیاری از مطالب پیشینیان در جلد یکم، ص ۱۴۱ تفسیر الخازن، آمده است.

۳-۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴-۴. درباره تفسیر آیه مورد بحث، می‌توان به جلد یکم ص ۲۲۵ تفسیر ابن کثیر و نیز جلد یکم ص ۱۸۸ تفسیر البرهان، مراجعه

کرد و ترجمه تفسیر طبری ج ۱، ص ۱۱۸ و کشف الحقایق، ج ۱، ص ۱۲۸.

ص: ۶۹

آیات ۱۸۹ تا ۲۰۲ سوره بقره، بیشتر مربوط به احکام حج است ولی جالب این است که بخش نخست این آیات، گاه از اهلّه جمع هلال (نوماهها) سخن گفته که اهلّه برای اندازه گیری وقت مردم و برای شناخت زمان حج است و گاه نفی یک عادت خرافی نادرست دوره جاهلی را کرده و در ضمن فهمانده که در هر کار از راهش داخل شوید و گاه گفته است با آنان که جنگ را با شما آغاز کرده‌اند، بجنگید تا وقتی که فتنه از میان برداشته شود، و دین خدا برقرار گردد و نیز دستور داده است: هر که نسبت به شما تعدی کرد، به مثل آنچه بر شما تعدی کرده است، تعدی کنید و نیز دستور داده که حج و عمره را برای خدا (۱) تمام کنید. در حج، کسی نباید مرتکب گناه شود و جدال کند. خداوند بزرگ دستورات دیگری نیز در این آیات داده است ولی از آنجا که قرآن می‌خواهد انسانها ساخته شوند و به کارهای نیک و سازنده رهنمون گردند، در بخش دوم این آیات و یا بهتر بگوییم در بخش پایانی آیات از مسائلی سخن گفته که برای جوامع بشری مفید است و در نهاد انسانها تقوا به وجود می‌آورد و انسانها را می‌سازد.

(۲)

- ۱-۱. ذکر کلمه «الله» در آیه ۱۹۶ بقره وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... و نیز در آیه ۹۷ آل عمران، ... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ... از آن جهت است که حج باید لله و خالص برای خدا باشد، در تمام موارد باید خدادر نظر حج گزار باشد و به خدا توجه داشته باشد.
- ۲-۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک: فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۶۴ تا ۲۸۳.

ص: ۷۰

قرآن در بخش پایانی آیه ۱۸۹ سوره بقره گفته است:

... وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ «از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.»

و در بخش پایانی آیه ۱۹۰ سوره بقره، گفته است:

... وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ «تعدي مکنید که خدا تجاوز کنندگان را دوست ندارد.»

و در بخش پایانی آیه ۱۹۴، سوره بقره، گفته است:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ، «از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.»

و باز در بخش پایانی آیه ۱۹۵ سوره بقره گفته است:

... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ «و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

و در بخش پایانی آیه ۱۹۷ سوره بقره گفته است:

... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ «زاد و توشه برگیرید و بدانید که نیکوترین توشه، تقوا است ...»

و به قول سید قطب (۱) «والتقوى زاد القلوب و الأرواح» است.

ص: ۷۱

اینک برخی از آیات را، که بیشتر به حج ارتباط دارد، مورد بحث قرار می‌دهیم:

وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ ... (۱)

«حج و عمره را برای خدا به پایان برسانید (وقتی که برای حج یا عمره احرام بستید باید حج و عمره را به وجه کامل و با تمام شرایط برای خدا تمام کنید) و اگر بازماندید (موانعی مثل ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از محرم شدن وارد مکه شوید) هرچه ممکن باشد و آنچه، از قربانی فراهم شود (ذبح کنید و از احرام، خارج شوید) و موی سر نسترید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود).»

از بخش نخست این آیه، چنین استنباط می‌شود که در به‌جا آوردن اعمال و مراسم حج و عمره، جز تقرب به خدا، نباید انگیزه دیگری در کار باشد. تمام این مراسم باید به خاطر خدا انجام گیرد، نه برای تظاهر و ریا. (۲)

کلمه «لله» در آیه، دارای اهمیت ویژه و از جنبه بلاغی مهم است

کلمه «لله» در این آیه، حایز اهمیت است، انجام حج باید خالصاً مخلصاً لوجه الله باشد؛ عرب پیش از اسلام، مطابق عرف و عادت خود،

۱-۱. بقره: ۹۶.

۲-۲. زجاج در جلد یکم، صفحه‌های ۲۵۵ و ۲۵۶ کتاب «معانی القرآن و اعرابه» درباره برخی از کلمات این آیه، بحث کرده است.

ص: ۷۲

حج به جا می‌آورد اما نه برای خدا بلکه برای اجتماع و تظاهر کردن و به یکدیگر فخر فروختن و برآوردن نیازهای یکدیگر، حضور در اسواق و اجتماعات به جهت مصالح مادی و شخصی بود، قصد قربت به خدا در آن نبود. ولی اسلام هدف را تغییر داد و حقیقت حج را تبیین کرد و به شیوه ابراهیم علیه السلام برگردانید و مسلمان‌ها را به یادگیری مراسم حج تشویق کرد و پیامبر اسلام گفت: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ...»، به هر حال در اسلام حج باید لله باشد (۱) و به قول ابوالبقاء عکبری، (۲) کلمه «لله» مفعول له است و متعلق به فعل «اتّموا».

درباره کلمه «اتّموا» اقوال مختلفی نقل شده، (۳) که یکی از آنها به پایان رسانیدن حج و عمره است وقتی که آنها را شروع کنند و مجاهد گفته است:

«وَاتَّمُوا الْحَجَّ بِحُدُودِهَا وَسُنَّتِهَا» و حقیقه الإتمام للشيء: «استيفاءه بجميع اجزائه و شروطه و حفظه من مفسداته و منقصاته»
عمره در لغت: عبارة عن الزيارة، و در شرع: عبارة عن زيارة البيت. (۴)
در وجوب عمره، میان علمای فرق مختلف، اختلاف هست و در قرآن

۱-۱. احکام القرآن، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹

۲-۲. املاء ما من به الرحمن...، ص ۸۵

۳-۳. احکام القرآن، ج ۱، صص ۱۱۷ و ۱۱۸

۴-۴. الحج و هو فی اللغة عبارة عن القصد و خصه الشرع بوقت مخصوص و بموضع مخصوص علی وجه یبین علی الوجه الشرع،

نک: احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۸

ص: ۷۳

مجید حجّتی برای وجوب عمره (آن طور که برای وجوب حجّ هست) (۱) وجود ندارد، بلکه امر برای اتمام عمره هست به صورت «وَاتَّمُوا...» که در آیه مزبور اتمام عمره، دستور داده شده و نه شروع و آغاز عمره. (۲)

شیخ طبرسی نوشته است: به عقیده برخی «والعمره واجبه كوجوب الحجّ» و به اعتقاد برخی دیگر: «انها مشنونه» و از قول اینان که به استحباب عمره عقیده دارند، استدلال کرده است که عمره واجب نیست؛ «لأنّ الله تعالى أمر باتمام الحجّ و العمره، و وجوب الإتمام لا يدلّ على أنّه واجب...»

شیخ طوسی عقیده دارد عمره نیز واجب است؛ زیرا از قول امام علی علیه السلام نقل کرده است که فعل «وَأَتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...» به معنای «أقیموها» می‌باشد. (۳)

یعنی: حج و عمره تا آخر آنچه دارند، به پا دارید.

شأن نزول آیه

این آیه در سال ششم هجرت، زمانی که مشرکان در حدیبیه، (۴) پیامبر اکرم را از مکه باز داشتند، نازل شد. البته نه این که پیامبر اکرم را حبس کنند، بلکه او را از رفتن به خانه کعبه بازداشته بودند. در آیه ۲۵ سوره فتح

۱-۱. آیه ۹۷ آل عمران ... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ...

۲-۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳-۳. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر التبیان، ج ۲، صص، ۱۵۴ و ۱۵۵.

۴-۴. مکانی است در دو فرسنگی مکه و غزوه حدیبیه رسول صلی الله علیه و آله در آنجا روی داده است.

ص: ۷۴

هم، اشارتی بدان شده است؛ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ ... ابن کثیر نوشته است: (۱) در معنای این آیه از ابن عباس روایت شده است: هر کس مُحْرَم به حج و یا عمره شود، حق ندارد تا پایان مراسم حج، از احرام در آید.

در تفسیر الخازن هم (۲)، از ابن عباس روایت شده که تمام حدود و مناسک حج را انجام دهید و به اتمام رسانید. ابی السعود در تفسیر خود نوشته است: در ذیل وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... بیانی است برای این که کار آغاز شده را به پایان برسانید، همان‌طور که در آیه ۱۸۷ بقره ... ثُمَّ اتَّمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ ... برای بیان روزه است که باید تا شب ادامه یابد و وجوب روزه، از این آیه استنباط نمی‌شود، بلکه وجوب آن از آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ... (۳) فهمیده می‌شود. همان‌طور هم وجوب حج از آیه مورد بحث وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... استنباط نمی‌شود بلکه وجوب آن را از آیات دیگری همچون آیه ... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... (۴) می‌توان فهمید. و خلاصه گفتار مفسر مزبور این است که امر به اتمام فعلی، دلیل بر وجوب آن فعل، نمی‌تواند باشد.

کلمه «لله» دلالت دارد بر این که حج و عمره باید خالصاً و

مخلصاً لوجه الله باشد و نه برای ریا و تظاهر و هدف مادی

۱-۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۰

۲-۲. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۴۵

۳-۳. بقره: ۱۸۳

۴-۴. آل عمران: ۹۷

ص: ۷۵

فاضل مقداد (۱) و نیز نویسنده کتاب «اقصی البیان» (۲) نوشته‌اند که: کلمه «لله» در این آیه به صراحت دلالت دارد بر این که انجام حج و عمره باید خالصاً مخلصاً لوجه الله باشد و نه برای ریا و تظاهر و نه برای هدف مادی و تهیه معاش زندگی؛ زیرا هدف باید امتثال امر خدا باشد و به قصد تقرب به خدا؛ چه، حج و عمره از عبادات می‌باشد و در عبادات باید قصد تقرب به خدا باشد.

فاضل مقداد افزوده است: حج و عمره در قرآن مجید، به‌طور مجمل بیان شده و نیاز به بیان معصوم هست و پیامبر اکرم هم در این باره، گفته است: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» (۳).

شیخ طوسی (۴) و شیخ طبرسی، (۵) ذیل بحث از آیه ... فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسِرَ مِنَ الْهُدَىٰ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهُدَىٰ مَحَلَّهُ ... نوشته‌اند: در معنای «حصر» اختلاف هست؛ یعنی ممنوعیت از طرف دشمن باشد یا قدرت زورمندی ایجاد ممنوعیت کند و یا بیماری آدمی را

۱-۱. کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۷۱

۲-۲. اقصی البیان، ج ۱، صص، ۳۵۱ و ۳۵۹

۳-۳. در پاورقی کتاب «کنزالعرفان»، ج ۱، ص ۲۷۱ نوشته شده است که در جلد یکم ص ۴۵۶ سنن ابی داوود حدیث چنین است: «لِتَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحِجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ»

۴-۴. تفسیر التبیان، ج ۲، صص ۱۵۵ و ۱۵۶

۵-۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹

ص: ۷۶

منع کند و محرم نتواند پس از احرام وارد مکه شود، فَمَا اسْتَيْسَرَ (۱) مِنْ الْهُدْيِ ... آنچه از قربانی فراهم شود، ذبح کند و از احرام خارج شود.

بیضاوی ذیل «وَ إِنْ أَحْصَرْتُمْ» نوشته است؛ یعنی منعتم، یقال حَصَرَهُ الْعَدُوُّ وَ أَحْصَرَهُ؛ اِذَا حَبَسَهُ وَ مَنَعَهُ عَنِ الْمَضِيِّ. و افزوده است که مراد و مقصود در این جا: حصر: لَعَدُوُّ است، به دلیل «فَإِذَا أَمَنْتُمْ» و به دلیل نزول این آیه در حدیبیه، که مشرکان، پیامبر اکرم را از مکه بازداشتند نه این که پیامبر را حبس کنند.

... فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهُدْيِ

ابوالبقاء عکبری (۲)، در توجیه این بخش گفته است؛ یعنی «فالواجب ما استیسر» یعنی مبتدای کلام محذوف است یا به قول بیضاوی: (۳) «فَعَلَيْكُمْ مَا اسْتَيْسَرَ» جواب جمله شرطیه «فان أحصرتم»، جمله «فما استیسر من الهدی» می باشد.

نویسنده کتاب «أقصى البيان» (۴) گفته است: «فما استیسر» یا در محل رفع است بنابر تقدیر «فعلیه ما استیسر» و جایز است که در محل نصب باشد و در این صورت، تقدیر آن «فاهدوا ما استیسر» می باشد.

نویسنده اقصی بیان، ضمن بحث مفصل از کلمه حصرو (۵) احصار مثل

۱-۱. در صفحه ۲۱۰ کتاب لسان التنزیل نوشته شده است: «فما استیسر» پس آن چه آسان شود؛ یعنی دست رسد و سامان بود. از مصدر «استیسار»

۲-۲. املاء ما من به الرحمن ... ص ۸۵

۳-۳. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵

۴-۴. اقصی بیان، ج ۱، ص ۳۶۶

۵-۵. نویسنده تفسیر «مختصر من تفسیر الامام الطبری» در ج ۱، ص ۶۲ نوشته است: «فان احصرتم ...»؛ یعنی منعتم و حبستم عن العمل و الوصول الى البيت.

ص: ۷۷

صدّ اصداد و گفته‌های جوهری، در «صحاح اللغه» و ابن سکیت و تفاوت میان خَصِير و صَيْد افزوده است که در فقه امامیه، برای هریک حکم جداگانه‌ای است؛ زیرا حکم بیماری که به علّت بیماری ممنوع شود، این است که بیمار قربانیش را با دوستانش بفرستد. (۱)

... وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ... یعنی و موی سر نشتید. (۲)

مگر وقتی که قربانی به محلّ خود برسد، تراشیدن موی سر، یکی از کارهایی است که می‌باید، در حج انجام داد، لیکن پیش از رسیدن هدی و قربانی به محلّ خود (قربانگاه)، لا- حَلَقَ وَلَا تَقْصِرَ وَلَا إِخْلَالَ؛ یعنی اگر محرم منع شد و در حصر قرار گرفت و خواست که از محرم بودن در آید.

به وسیله قربانی کردنِ هَدْيِ ممکن برای او، خواه شتر باشد یا گاو و یا گوسفند، از حالتِ احرام بیرون می‌آید ولی تا رسیدن هَدْيِ و فرستادن قربانی به قربانگاه، موی سر نمی‌تراشد. (۳)

معنای هَدْيِ

هَدْيِ: (۴) بنابه گفته الخازن؛ (۵) یعنی ما یهدی الی البیت. اعلاه: بدنه (شتر)، اوسطه: بقره (گاو)، ادناه: شاء (گوسفند).

۱-۱. اقصی البیان، ج ۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳

۲-۲. در ج ۱، ص ۱۱۰، تفسیر سورآبادی نوشته شده «... مَسْتَرِيد سرهای شما را...»

۳-۳. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵

۴-۴. نویسنده تفسیر «مختصر من تفسیر الإمام الطبری» در ج ۱، ص ۶۲ نوشته است: هَدْيِ: «و هو ما قَرَّبَ الی اللّٰه- عَزَّ وَ جَلَّ - بَمَنْزِلَةِ الْهَدِيَّةِ يَهْدِيهَا الی غَيْرِهِ يَتَقَرَّبُ بِهَا الیه.»

۵-۵. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۴۹

ص: ۷۸

نویسنده کتاب «اقصى البيان» (۱) نوشته است: اشتقاق «هدى» یا از ماده هديه است و یا از ریشه «هداه اذا ساقه الى الرشاد؛ لأنه يساق الى الحرم».

نکته جالب بخش پایانی آیه این است که خدا گفته است:

... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (۲)

به قول ابی السعود و بیضاوی؛ (۳) یعنی «واتقوا الله في المحافظة على أوامره و نواهيه؛ خصوصاً في الحج» و خداوند شدید العقاب است، (لمن لم يتقّه) (۴)

علّامه فاضل، جواد الكاظمی، متوفی در اواسط قرن یازدهم هجری، در بحث از آیه مزبور نوشته است: در عبارت وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ... عمره عطف بر حج شده و چنین به نظر می‌رسد که امر برای وجوب است و عمره نیز همچون حج واجب است، لیکن دلیل دیگری بر عدم وجوب عمره هست و آن، چنین است: «قيل يا رسول الله: العمرة واجبة مثل الحج؟ فقال: لا ولكن ان تعتمر خيراً لك» (۵)

نویسنده مزبور افزوده است که خداوند، پس از آن که دستور داده:

۱-۱. اقصی البيان، ج ۱، ص ۳۶۶

۲-۲. بقره: ۱۹۶

۳-۳. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵ و تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۹

۴-۴. برای آگاهی بیشتر از تفسیر آیه مورد بحث ۱۹۶ از سوره بقره می‌توان به تفاسیر زیر نیز مراجعه کرد: مجمع البيان فی تفسیر

القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹ تا ۲۹۲ و تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۱۵۴ تا ۱۶۲ و تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۹۲

۵-۵. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۱۳۶

ص: ۷۹

حج و عمره را برای خدا انجام دهید و در صورت وجود موانع و ترس از دشمن و یا بیماری، چنانچه نتوانستید پس از احرام بستن وارد مکه شوید، آنچه فراهم شود و امکان داشته باشد، ذبح کنید و از احرام در آید، نکته جالب، بخش پایانی آیه است که خدا گفته: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** که می‌خواهد بگوید: در محافظت حدود الله و آنچه که بدان مأمور شده‌اید و آن چه از آن نهی شده‌اید، از خدا بترسید و بدانید که خدا، شدید العقاب و سخت کیفر است؛ **«لِمَنْ خَالَفَ أَوْامِرَهُ وَ نَوَاهِيَهُ وَلَمْ يَتَّقِهِ»**. (۱)

الْحِجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحِجَّ فَلَا رَفْثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحِجِّ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَرَوَدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ.

«حج در ماههای معینی است، پس هر که (با احرام و شروع به مناسک حج) در آن ماهها، حج را بر خود واجب کند، نباید که با زنان در آمیزد و نباید گناه مرتکب شود و در حج به مجادله برخیزد و هر کار خیری که بکنید خدا می‌داند و توشه برگیرید و بدانید که نیکوترین توشه، تقوا است. و ای صاحبان عقل و ادراک، خدا ترس شوید.»

نویسنده کتاب «لسان التنزیل» نوشته است: (۲)

۱- ۱. مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۸۶

۲- ۲. لسان التنزیل، ص ۲۱۰

ص: ۸۰

«الحجَّ»؛ ای وقت الحج. (۱)

«اشهرُ معلومات»؛ ماههای دانسته، یعنی شوال و ذوالقعدة و دهه ذوالحجَّة. لَأَنَّ الإِثْنَيْنِ و ما فوقهما جماعة و الوقتُ يذكر بعضه بکله، که:

«زُرْتُكَ العام و جئتُكَ اليوم»

این آیه دلالت می‌کند بر این که، نیتِ احرام بستن باید در ماههای حج (شوال، ذوالقعدة و ذوالحجَّة) باشد و در غیر آن ایام روا نیست و وقت حج تعیین شده و اختصاص به زمان معین دارد. (۲)

مکی بن ابوطالب قیسی نوشته است: (۳) الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ... مبتدا و خبر است و در این عبارت، مضاف محذوف است و در معنی می‌گوییم:

«أشهرُ الحجِّ أشهرٌ معلومات» (۴)

و اگر این تقدیر را قائل نشویم، طبق قاعده، «اشهرُ» باید بنا بر ظرفیت، منصوب باشد، همان طور که می‌گوییم: «القتالُ اليوم»، «الخروجُ الساعة».

۱-۱. ابن قتیبه در صفحه ۲۱۰ کتاب «تأویل مشکل القرآن» در باب «الحذف و الاختصار» نوشته است: مضاف حذف شده؛ یعنی «وقت الحجَّ»؛ ابوهلال عسکری هم در صفحه ۱۸۷ الصناعتین یکی از اقسام حذف را حذف مضاف و جانشین شدن مضاف الیه به جای آن دانسته و آیه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ... را هم مثال آورده است.

۲-۲. متشابهات القرآن، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳-۳. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۸۹.

۴-۴. در جلد ۱، صفحه ۱۵۲ تفسیر الخازن نوشته شده است: «... وقت الحج اشهر معلومات» و در جلد ۱، صفحه ۱۵۹ تفسیر ابی السعود نوشته شده است: «یعنی وقته معروفات بین الناس»

ص: ۸۱

فاضل مقداد (۱) ذیل بحث از آیه «الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ...» نوشته است:

تقدیر آیه چنین است: «زمان الحج اشهر معلومات»؛ یعنی «معروفات للناس» و منظور این است که زمان حج تغییر نمی‌کند و این موضوع در واقع ردّ بر عقیده عرب جاهلی است که معتقد به نسیء (۲) بوده‌اند.

و این ماههای دانسته شده، سه ماه: شوال، ذی‌قعدة و ذی‌حجه است و این که برخی ماه شوال و ذی‌قعدة و ۹ روز و یا ۱۰ روز از ماه ذی حجه را زمان حج دانسته‌اند، درست نیست؛ زیرا که «اشهر» جمع است و جمع «لا یصدق علی أقلّ من ثلاثة».

ابو بکر عتیق سور آبادی در جلد یکم، صفحه ۱۱۱ تفسیر خود نوشته است: در بحث از الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ ... یعنی: للحج اشهر معلومات ... یا «اشهر الحج اشهر معلومات ...» یعنی هر که احرام گرفت در آن ماهها و نیت حج کرد، فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ...

در بحث از ... فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ ... نوشته‌اند: (۳)

«فرض»؛ یعنی وجوب الشیء و يقال: «وفرضتُ علیک کذا، ای اوجبتُه».

۱-۱ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲-۲ قرآن مجید، آنان را که وقت حج را به تأخیر می‌انداختند، مورد سرزنش قرار داده و در آیه ۳۷ سوره توبه گفته است: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا ... یعنی تأخیر در حج، افزایش کفر است و به سبب این تغییر دادن، خود را به ضلالت انداخته، گمراه می‌کنند. نک: مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳-۳ تأویل مشکل القرآن، صص ۴۷۵ و ۴۷۶. و نیز می‌توان برای آگاهی بیشتر، رجوع کرد به: مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴ و تفسیر التبیان، ج ۲، صص ۱۶۲ تا ۱۶۶.

ص: ۸۲

و عبارت ... فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ ...؛ یعنی اَوْجِبَهُ عَلَى نَفْسِهِ.

و در آیه ۸۵ سوره قصص (: ۲۸) که خدا گفته است: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ ... بعضی از مفسران گفته‌اند؛ یعنی «انَّ الَّذِي انزَلَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ...»

گو این که می‌توان گفت؛ یعنی «اوجب عليك العمل بما فيه».

فاضل مقداد در بحث از ... فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ ... گفته است: (۱) پس هر که خود را ملزم به نیت حج و گفتن تلبیه و احرام بستن کرد، (۲) «فلا رَفَثَ (۳) و لا فسوق (۴) و لا جدالَ فی الحجِّ» آمیزش با زنان و دروغ گفتن و جدال ممنوع است.

و حتی بعضی گفته‌اند: از قرار گذاشتن و مُواعده، برای نزدیکی، به زبان و اشاره به چشم نیز منع شده است. از دشنام و بدگویی و تنازع القاب (یکدیگر را به لقب بد صدا کردن) هم منع شده است.

حتی بنا به گفته عیاشی در جلد یکم، صفحه ۹۵ تفسیرش، شخصِ مُحَرَّم، نباید کلماتِ «لا والله» و «بلی والله» به کار برد.

نویسنده کتاب «اقصى البيان في آیات الاحكام» و نیز نویسنده کتاب «مسالك الافهام في آیات الأحكام» تقریباً بسیاری از مطالب کتاب

۱-۱ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲-۲ در جلد ۱، صفحه ۱۳۳ احکام القرآن، ابن عربی نوشته است: حج را بر خود واجب گردانند با نیت که قصد باطنی است و با احرام که عمل ظاهری است و با تلبیه که ذکر شنیدنی است.

۳-۳ در همان مأخذ و همان صفحه، نوشته شده: الرَّفَثُ كُلُّ قَوْلٍ يَتَعَلَّقُ بِذِكْرِ النِّسَاءِ.

۴-۴ فسوق: جميع المعاصي. قال النبي صلى الله عليه وآله: سباب المسلم فسوق و قتاله كفر. نك: احكام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۴.

ص: ۸۳

«کنز‌العرفان» را در باب آیه مورد بحث نوشته‌اند و افزوده‌اند که: (۱)

مثلاً مضاف کلمه حجّ، مقدر است و در اصل آیه چنین بوده است:

«زمان الحجّ» یا «وقت الحجّ اشهر معلومات»؛ یعنی زمان حجّ ماههای مشخصی است و «لا یصحّ وقوع الحجّ الا فیها».

اَشْهُرُ جَمْعٍ قَلَّتْ اسْتِ وَاَقْلُّ جَمْعٍ هَمَّ سَهٍ مِی‌بَاشَد

و نیز نویسند «مسالك الافهام» گفته است: چون اشهر، جمع قلت است اقل جمع هم سه می‌باشد. بنابراین، اکثر علمای شیعه، همچون سید مرتضی و دیگران گفته‌اند که ماههای حجّ، سه ماه است. (۲) اخبار معتبر هم که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، این مطلب را تأیید می‌کند:

«عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ هِيَ سُؤَالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ».

از حضرت امام باقر علیه السلام نیز چنین روایتی نقل شده است.

سید هاشم بحرانی (بحرینی) هم نوشته است: (۳) از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور از الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ۳ ماه شوال و ذوالقعدة و ذوالحجه است و «لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَحُجَّ فِيمَا سِوَاهُنَّ».

۱-۱. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۷۵ و مسالك الافهام، ج ۲، صص ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹.

۲-۲. ابن عربی هم در جلد یکم، صفحه ۱۳۲ احکام القرآن نوشته است: در این که ماههای حجّ، شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه است، اختلافی نیست جز این که اختلاف در ماه ذوالحجه است که آیا تمام ماه را باید جزو ماه حج دانست و یا این که ۱۰ یا ۱۲ روز آغاز ماه را؟

۳-۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۹۹.

ص: ۸۴

نویسنده «مسالك الأفهام» درباره فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ نوشته است: (۱) هر که با نیت کردن و مُحَرَّم شدن و تلبیه گفتن، حَجَّ را بر خود فرض (۲) کند (واجب کند) فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ.

معنای رِفْت، فسوق و جدال

از امام موسی کاظم علیه السلام در این باره سؤال کردند، فرمود:

«الرِفْتُ» (۳)؛ جماع النساء (و آمیزش جنسی با زنان) و «الفسوق»؛ الكذب و المفاخره و «الجدال»؛ قول الرجل: «لا والله» و «بلى والله». شاید کسی بگوید: حُرمت دروغ و فحش در گفتار و جدال با مردم، ویژه ایام حَجَّ و زمان محرم شدن نیست، بلکه همیشه حرام است. در جواب گفته شده است: آری، «هی حرام مطلقاً لکنه فی الحجِّ أَكْثَرُ وَأَبْلَغُ».

و روی همین اصل است که با «لا» ی نفی جنس بیان شده تا اینکه در نهی آن‌ها، مبالغه بیشتر باشد و به قول نویسنده تفسیر ابی السعود:

(۴)

۱-۱. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲-۲. فرض حَجَّ با نیت کردن، که امری قلبی است، می باشد و تحَقَّق خارجی نیت، محرم شدن و تلبیه گفتن است.

۳-۳. و قيل: الرِفْتُ: كلام متضمن لما يستقبح ذكره، من ذكر الجماع و دواعیه. نك: تفسير الخازن، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴-۴. نك: تفسير ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۹. ابی السعود در همین جلد و همین صفحه توضیحات زیر را نیز داده است:

«فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ: ای لا جماع أو فلا فحش من الكلام و لا خروج من حدود الشرع بارتكاب المحظورات».

«وَلَا جِدَالَ: ای لا مرء مع الخدم و الرِفْقَةُ».

ص: ۸۵

از نظر بلاغی، کلمه «فی الحجج» به جهت اهمیت آن تکرار شده و در واقع اضممار در مقام اظهار است؛ زیرا علت حکم را هم بیان کرده است.

در بخش پایانی آیه، انسان‌ها به کارهای خیر تشویق شده‌اند

و باز هم نکته جالب در آیه مورد بحث (آیه ۱۹۷ بقره) بخش پایانی آیه می‌باشد که خدا گفته است: ... وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ ... دنبال نهی از چیزهای بد و کارهای شرّ، خدا انسان‌ها را تشویق و ترغیب به کار خیر کرده است. یعنی پس از این که خدا انسان‌ها را از کارهای ناشایست برحذر داشته، بلافاصله به کارهای خوب تشویق و ترغیب کرده است، با توجه به این که نگفته است: «و ما تفعلوا من شیء» که شامل شرّ هم بشود، بلکه کلمه «خیر» آورده، آن هم به شکل نکره، تا به قول زمخشری افاده عموم کند و یک نوع تشویق و تحریک به کار خیر باشد. و جالب‌تر این که: دنباله آیه هم، از تقوا سخن گفته و بهترین زاد و توشه را تقوا دانسته و عبارت ... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ... را آورده است. و چنین استنباط می‌شود که علاوه بر انجام مراسم حج، باید زاد و توشه دیگری که تقواست و توشه دل، تهیّه کنید و از تهیّه این زاد معنوی غفلت نکنید. (۱)

۱-۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۰۲ و مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ و اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

ص: ۸۶

الخازن در تفسیر خود نوشته است: (۱) در این بخش از آیه، خدای بزرگ پس از نهی از کارهای زشت و ناپسند، انسان‌ها را به کار خیر تشویق کرده و حتی افزوده است: مؤمن باید بداند که خدا از انجام کار نیک او آگاه است. نکته مهم این که: قرآن اگر می‌خواست مقابل هر کار زشت، چیز خوبی بگوید، لازم بود که در برابر «رفث» مثلاً کلام حَسَن و در برابر «فسوق» بَر و تقوا و در مقابل جدال و مراء، از وفاق و اخلاقِ جمیله سخن بگوید ولی یک کلمه گفته است که بیانگر همه خوبی‌هاست و همه محاسن را در برمی‌گیرد و آن کلمه «خیر» است ... وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ ... (۲)

و در پایان آیه گفته شده است: ... وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ (۳)

یعنی ای صاحبان خرد، خداترس شوید و از بیم عذاب من بترسید و به قول ما محسن فیض، (۴) اقتضای لُب، خشیت و ترس از خداست و دنبال تقوا «واتَّقون» آمده است؛ زیرا هدف اصلی، خداترسی و اطاعت از دستورات خدایی است.

۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۴ قبل از او زمخشری در کشف جلد یکم صفحه ۳۴۷ نوشته است.

۲-۲. برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر این آیه، می‌توان به تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۵ و ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۲۹ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ و کشف زمخشری، ج ۱، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ و تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۱ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۵۷ و تفسیر جلالین، ص ۴۱ و تفسیر شبّر، ص ۶۸ و ۶۹ مراجعه شود.

۳-۳. در جلد یکم، صفحه ۱۵۴ تفسیر الخازن، نوشته شده است. ذوی الألباب؛ یعنی ذوی العقول: الذین یعلمون حقایق الأمور.

۴-۴. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

ص: ۸۷

ابوبکر عتیق سورآبادی، نوشته است: (۱) «الْبَابُ جَمْعُ لُبٍّ بُوْدَ وَ لُبٌّ مَغْزٌ بُوْدَ وَ لِيَكُنْ خَرْدٌ رَا لُبًّا كَوَيْنِدُ؛ زِيْرَا كِه حَاصِلٌ وَ خِلَاصَهٗ مَرْدَمٌ، عَقْلٌ اسْتِ؛ چنان که حاصل بادام مغز است و مردی که وی را عقل نبود چون گوزی (جوزی) بود که در آن مغز نبود.»

معین الدین محمد بن محمود نیشابوری در تفسیر خود که بازمانده از قرن ششم هجری است، چه زیبا به زبان فارسی در تفسیر ... وَ اتَّقُوْنَ يَا اُولٰٓئِیْهِ الَّلَّبَابِ نوشته است:

«و از من که خدای شما هستم بترسید و از خلاف فرمان من بپرهیزید، ای خداوندان خرد و از جز من باک مدارید که هر که خرد دارد، داند که از عاجز باک نباید داشت و قادر بر کمال، خداوند زمین و آسمان است - جَلَّ جَلَالُهٗ - پس، از وی باید ترسید»

ادامه بحث در باره آیات ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۳ سوره بقره:

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّنْ رَبِّكُمْ فَاِذَا اَفْضَيْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ (۲) عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوْهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّیْنَ.

۱-۱. تفسیر سورآبادی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲-۲. محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی متوفای سال ۶۶۶ هجری در صفحه ۱۴ کتاب «تفسیر أسئلة القرآن المجید و اجوبتها» نوشته است: فایده تکرار امر به «ذکر» این است که ذکر خدا به طور مکرر باشد و نه فقط یک بار. نک: ص ۱۴ کتاب تفسیر أسئلة القرآن المجید و اجوبتها.

ص: ۸۸

«گناهی بر شما نیست که در حج از فضل پروردگار خود برخوردار شوید (در هنگام حج کسب معاش کرده و از منابع اقتصادی حج بهره ببرید؛ زیرا یکی از فلسفه‌های حج پی‌ریزی یک طرح اقتصادی اسلامی است) و چون از عرفات باز گشتید، در مشعر الحرام خدا را یاد کنید و سپاس گزارید که راه را به شما نمود و حال آن که پیش از آن شما گمراه بودید.»

مسلمانان چگونه می‌توانند با طرح‌ریزی یک اقتصاد عمومی در کنگره عظیم حج از بیگانگان بی‌نیاز گردند؟

این آیه، یک حکم دوره جاهلی؛ یعنی گناه بودن داد و ستد در ایام حج را لغو کرده و گفته است که در زمان مراسم حج داد و ستد مانعی ندارد؛ زیرا اسلام می‌خواهد در این کنگره عظیم - که تمام مسلمانان واجب الحج دنیا در آن گرد می‌آیند - افزون بر فلسفه اخلاقی و جنبه‌های سیاسی و فرهنگی این کنگره، طرح‌ریزی یک اقتصاد عمومی را هم بکند و با همکاری و همفکری مسلمانان پایه‌های اقتصادی جوامع اسلامی ریخته شود تا از مبادلات تجاری میان آنان، چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آید که مسلمانان از بیگانگان بی‌نیاز گردند. (۱)

ابن عربی نوشته است: (۲)

سوق عکاظ مَجَنَّةٌ و ذوالمجاز در جاهلیت بازارهایی بوده و

۱-۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲-۲. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۵.

ص: ۸۹

اعراب جاهلی در هنگام حج، در این بازارها داد و ستد می‌کردند.

به قول ابن عباس، این آیه نازل شده تا معلوم گردد که در زمان حج با انجام مراسم حج و ادای واجبات حج، تجارت و داد و ستد اشکالی ندارد.

البته برخی هم گفته‌اند: «انَّ الْحَجَّ دُونَ تِجَارَةٍ أَفْضَلٌ».

سخن ابن عربی و روایت ابن عباس را، نویسنده تفسیر الخازن هم گفته و افزوده است:

«تجارتی که خلل و نقصی در اعمال حج وارد کند، مباح نیست و اولی ترک آن تجارت است و حج بدون تجارت اولی است.»

(وقال بعض العلماء انَّ التَّجَارَةَ انْ وَقَعَتْ نَقْصاً فِیْ اَعْمَالِ الْحَجِّ، لَمْ تَكُنْ مَبَاحَةً وَّ اِنْ لَمْ تَوْقَعْ نَقْصاً فِیْهِ كَانَتْ مِنَ الْمَبَاحَاتِ الَّتِیْ الْاَوْلٰی

تَرْكُهَا لِتَجْرِیدِ الْعِبَادَةِ عَنْ غَیْرِهَا؛ لِاَنَّ الْحَجَّ بَدْوْنَ التَّجَارَةِ اَفْضَلُ وَّ اَكْمَلُ). (۱)

ابو بکر عتیق سورآبادی در ترجمه آیه مورد بحث نوشته است: (۲)

«نیست بر شما بزه، بدان چه بجوید افزونی نعمتی از خدای شما در سفر حج...»

و سپس در تفسیر آیه افزوده است که:

«این آیه در شأن گروهی آید که پنداشتند در سفر حج، تجارت

۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۱۵۵.

۲-۲. تفسیر سورآبادی، ج ۱ صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

ص: ۹۰

نشاید که گفتندی آن سفر خالصاً خدای راست و در آن سفر، طالب دنیا نشاید و تجارت را شأنِ مزدوران و جمّالان و جمّالان می‌دانستند.»

نویسنده کتاب «أقصى البيان» هم نوشته است: (۱) در جاهلیت تجارت در وقت حج روا نبود ولی اسلام آن را روا شمرد البته با توجه به دستور ... لَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ که با «لا» ی نفی جنس گفته شده است. و افزوده است که جمله «ان تبتغوا» در عبارت لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً ... در محلّ نصب است، بنابه تقدیر «فی» و به اصطلاح منصوب به نزع خافض است و اصل آن چنین بوده است: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِي أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً

جصاص در بحث از آیه مزبور نوشته است، (۲) عرب‌ها پس از اسلام، به قیاس دوره جاهلی، در هنگام حج، تجارت را رها کردند، تا این که آیه مزبور نازل شد و تجارت را در هنگام حج روا شمرد. جصاص استدلال کرده به این که در آیه ۲۸ سوره حج لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً ... منافع عام است و شامل منافع دنیاوی و اخروی می‌شود و تخصیص ندارد، با توجه به این که آیه ... وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ... (۳)

نیز عام است و حجاج را مستثنی نکرده است و دلالت می‌کند بر این که، حجّ مانع تجارت نمی‌باشد.

۱-۱. أقصى البيان، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲-۲. احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

۳-۳. بخشی از آیه ۲۷۵ سوره بقره.

ص: ۹۱

... فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ... (۱)

«وقتی که از عرفات کوچ کردید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید.»

نویسنده کتاب «لسان التنزیل» نوشته است: (۲) «الإفاضه» به معنای «به انبوهی باز گردیدن» است. و «فاذا افضتم»؛ یعنی «چون به انبوهی باز گردید.»

ابوبکر عتیق سورآبادی هم نوشته است: (۳) «چون به هم باز گردند از عرفات سوی مُزدلفه و آن شبانگاه باشد که از عرفات به مزدلفه در آیند.»

معنای لغوی «افاضه»

ابن عربی می‌نویسد: (۴) در لغت «افاضه» حرکت سریع است و افزوده است: خداوند در قرآن، وقت افاضه و حرکت دسته جمعی از عرفات را مشخص نکرده، لیکن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را با عمل خود بیان کرده است و آن حضرت در عرفات: «وَقَفَّ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ قَلِيلًا وَذَهَبَتِ الصَّفْرَةُ وَغَابَ الْقُرْصُ». (۵)

بیضاوی در تفسیر خود ذیلِ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ نوشته است:

۱-۱. بقره: ۱۹۸

۲-۲. لسان التنزیل، ص ۲۱۰

۳-۳. تفسیر سور آبادی، ج ۱، ص ۱۱۲

۴-۴. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷

۵-۵. انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۲۲۶

ص: ۹۲

«أَفْضُتُمْ مَنْ أَفْضَتِ الْمَاءُ إِذَا صَبَبْتَهُ بِكَثْرَةٍ» بوده است و مفعول فعل «أَفْضُتُمْ» محذوف است و اصل آن «أَفْضُتُمْ أَنْفُسَكُمْ» بوده است و در واقع همان مفهوم انبوهی و فراوانی و لبریز شدن از فراوانی جمعیت را بیان کرده است.

ابی السعود هم در تفسیر خود، تقریباً همان مطلب را نوشته است: (۱)

«فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ؛ أَي دَفَعْتُمْ مِنْهَا بكَثْرَةٍ، مِنْ أَفْضَتِ الْمَاءُ: إِذَا صَبَبْتَهُ بِكَثْرَةٍ».

فاضل مقداد نوشته است: (۲)

«الإِفْاضَةُ؛ الدَّفْعُ بِكَثْرَةٍ مِنْ إِفْاضَةِ الْمَاءِ وَهُوَ صَبَبُهُ بِكَثْرَةٍ»

و اصل جمله، «أَفْضُتُمْ أَنْفُسَكُمْ» بوده؛ یعنی مفعول فعل حذف شده است. و افزوده است: «عرفات» نام سرزمینی است و به صیغه جمع آمده و مفرد آن «عرفه» است؛ همچون اذرع (۳) و قنسرین (۴) که به صیغه جمع آمده ولی مفرد مراد است. گویند: در اصطلاح این کلمات ملحق به جمع می‌باشند.

۱-۱. تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳-۳. اذرع، ملحق به جمع مؤنث سالم است، اسم محلی است در شام. اذرع جمع اذرع که هم جمع ذراع می‌باشد. مالک، ج ۱، ص ۶۷، شرح ابن عقیل. جلد یکم. أوضح المسالک.

۴-۴. قنسرین، شهری بود در سوریه، میان حلب و حمس، نزدیک عواصم.

ص: ۹۳

توقف در عرفات به روز عرفه، از واجبات است و رکن حج محسوب می‌شود و با ترک آن، حج باطل است؛ زیرا بنا به گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

«الحجَّ عرفه»^(۱).

از طرفی، قرآن مجید وقوف به عرفه را از فرایض حج دانسته است؛ زیرا خدا در آیه بعدی (۱۹۹ بقره) گفته است: **ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ...** که به صیغه امری بیان شده است، با آوردن حرف عطف «ثم» که بر تراخی دلالت می‌کند و مستلزم وجود در آن مکان و توقف در آن سرزمین است.^(۲)

معنای عرفات و مشعر

عرفات، جمع عرفه است و سرزمین مخصوص نزدیک به مکه به عرفات نامور است و روز نهم ذی‌حجه را نیز روز عرفه گویند. در وجه تسمیه آن، تفسیر الخازن^(۳) از قول عطاء نقل کرده که جبرئیل مناسک را به ابراهیم نشان می‌داد و از او می‌پرسید: عرفت؟ او هم پاسخ می‌داد: عرفت.

و لذا آن مکان را «عرفات» گفتند. و عرفات محل آگاهی است؛ همانطور که مشعر جایگاه شعور است که یکی را پلید و دیگری را پاک، یکی را آزادی‌خواه و دیگری را ستمگر می‌کند.

مشعر (بر وزن مفعول) از ماده «شعارة»، به معنای علامت است؛ زیرا آنجا نشانه‌ای است برای عبادت. آنجا سرزمین شعور و خودآگاهی است.

۱-۱. به نقل از پاورقی کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲-۲. به قول فاضل مقداد در ج ۱، ص ۳۰۳ کنز‌العرفان، «... ولا خلاف فی وجوبه».

۳-۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۵.

ص: ۹۴

اول باید شعور باشد تا آدمی به شناخت برسد. «سَمَى المشعر الحرام؛ لِأَنَّهُ مَعْلَمٌ لِلْعِبَادَةِ». (۱)

به مشعر «مزدلفه» هم می‌گویند، از ماده «ازدلف» ای؛ دنا: نزدیک شد؛ «لَأَنَّ النَّاسَ يَدْنُو بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ». (۲)

نویسنده کتاب «مسالك الأفهام» نوشته است: گرچه در وجه تسمیه عرفات (این سرزمین وسیع) جهات گوناگونی ذکر شده و تمام وجوه در جلد دوم صفحه ۲۰۴ مسالك الافهام بیان گردیده است، ولی بهتر آن است که بگوییم: این سرزمین وسیع که جذب روحانی و معنوی عجیبی دارد، محیط بسیار آماده‌ای است برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاک او و مشعر را هم از آن جهت مشعر گویند که آنجا، مَعْلَم و نشانه‌ای است از این مراسم پرشکوه حج؛ «سَمِيَتْ مَشْعَرًا لِأَنَّهُ مَعْلَمٌ لِلْحَجِّ...». (۳)

وچه خوب است که انسان‌ها در آن حالت روحانی و در آن شب تاریخی و هیجان‌انگیز (شب دهم ذی‌الحجه) اندیشه و فکر و شعور تازه‌ای در درونشان به وجود آید و حالت آگاهی در آنان پیدا شود. مگر نه این است که کلمه «مشعر» از ماده «شعور» است. در اینجا اگر به معنای لغوی کلمه «افاضه» (۴) توجه کنیم، جنبه بلاغی عبارت که خَلَقَ به رودخانه‌ای تشبیه شده و می‌خواهد بگوید: پس هنگامی که این رودخانه عظیم از سرزمین عرفات به جوشش و جریان

۱-۱. لسان العرب، ماده «شعر».

۲-۲. کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳-۳. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴-۴. افاضه از: افاض الماء اذا صبّه بكثره.

ص: ۹۵

افتاد؛ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ فِي حَرَامِ اللَّهِ تَعْلِيمًا وَ تَوْحِيدًا بِعِزَّتِهِ لِيُخْرِجَكُم مِّنْهُ بِرَحْمَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ يُخَوِّطَ لَكُمْ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجَكُم مِّنْهُ بِقُدْرَتِهِ عَنِ الْغَيْبِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱)

راه راست هدایت کرد، هر چند که پیش از این شما از شمارِ گمگشتگان بودید. (۱)

زجاج هم نوشته است: (۲) از نظر بلاغی، از لفظ «افاضه» چنین برداشت می‌شود که وقوف در عرفات واجب است؛ زیرا مصداق کلمه «افاضه» پس از وقوف است و قرآن هم گفته است: فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ ... (۳)

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ. (۴)

«از همان جا که مردم کوچ می‌کنند (از عرفات به مشعر و از مشعر به سرزمین منا) کوچ کنید و از خداوند آمرزش بطلبید که خدا آمرزنده مهربانی است.»

نفی یک عادت جاهلی

- ۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷.
- ۲-۲. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۶۱.
- ۳-۳. برای آگاهی بیشتر از آیه ۱۹۸ سوره بقره می‌توان به تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ تفسیر التبیان، ج ۲، صص ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، صص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ تفسیر جلالین، ص ۴۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۱۱ و ۱۱۲؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۴ و ۲۸۵ و تفسیر المنار، ج ۲، صص ۲۳۰ تا ۲۳۳ مراجعه شود.
- ۴-۴. بقره: ۱۹۹.

ص: ۹۶

این آیه در واقع یک عادت جاهلی را نفی کرده است؛ زیرا در جاهلیت، اشراف در مسیری اختصاصی، کنار از بستر رودی که مردم در آن به سوی مشعر جاری بودند، حرکت می‌کردند و اسلام دستور داد: از همانجا که خلق در حرکتند، شما هم حرکت کنید؛ یعنی همه مسلمانان باید در عرفات وقوف کنند و سپس به سوی مشعر بیایند و از آنجا به سوی منا کوچ نمایند؛ زیرا می‌دانیم که حرف عطف «ثم» برای تراخی زمانی است و ترتیب را می‌فهماند؛ یعنی تراخی زمانی بین الإفاضتین و می‌دانیم که «افاضه» به معنای حرکت بعد از وقوف است.

هدف اصلی، انسان‌سازی و تعالی روحی انسان‌ها است

و از آنجا که هدف اصلی، انسان‌سازی و پیشرفت و تعالی روحی انسان‌هاست، باز هم خدا دستور می‌دهد: *وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ* از خدا طلب آمرزش کنید و از گذشته بد خود پشیمان شوید و از او بخواهید که در شما اراده‌ای به وجود آورد که دیگر گرد ناشایستگی‌ها نگردید؛ زیرا خدا کثیر المغفرت و واسع الرحمت است. (۱)

۱-۱. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۲۱۴. زجاج در جلد یکم، ص ۲۶۴ «معانی القرآن و اعرابه»، در تفسیر *وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* گفته است: یعنی «سلوه أن يغفر لكم من مخالفتكم الناس في الإفضة والموقف». بیضاوی هم در ج ۱، ص ۲۲۷ تفسیرش، تقریباً چنین آورده است. او می‌گوید: «از جاهلیت خود در تغییر مناسک، استغفار کنید.»

ص: ۹۷

در تفسیر الخازن آمده است: (۱) از مخالفت خود با دستوراتِ خدا و تمام گناهانِ خود استغفار کنید؛ زیرا که خدا، سائر گناهانِ بندگان است و رحیم.

فاضل مقداد نیز ذیل بحث از این آیه، نوشته است: (۲)

وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ؛ (۳) یعنی از خدا مغفرت بخواهید؛ زیرا انجام مراسم حجّ سبب و وسیله‌ای است برای مستحقّ آمرزش شدن و افاضه رحمت الهی. (۴)

خلاصه اینکه: آیه ۱۹۹ سوره بقره که مورد بحث قرار گرفت، یکی از عاداتِ قریشیان، که خود را سرپرستانِ کعبه می‌شمردند و خویش را فرزندانِ ابراهیم می‌دانستند و برای دیگر عرب‌ها مقام و منزلتی قائل نبودند و آنان را به حساب نمی‌آوردند، خط بطلان کشید و قریشیان در عرفات وقوف نمی‌کردند؛ زیرا وقوف به عرفات را از محیطِ حَرَم بیرون می‌دانستند و انجام نمی‌دادند ولی قرآن دستور داد که باید در مراسم حج یکنواختی و هماهنگی وجود داشته باشد و مسلمانان همه در یک جا

۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳-۳. جالب اینکه قرآن «استغفروا الله» گفته و نه «توبوا» که توبه از معصیت باشد.

۴-۴. برای آگاهی بیشتر در باب آیه ۱۹۹ سوره بقره، رجوعه شود به:

احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ تفسیر التبیان، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۶؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۲ و تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۲ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۶۴؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۱۳۹ و تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۳۳.

ص: ۹۸

وقوف کنند و پس از وقوف در عرفات، همگی به سوی مشعر بیایند و از مشعر به سوی منا کوچ کنند.

اسلام نَسَب و طبقه نمی‌شناسد، همه مردم در اسلام یکسانند

اسلام خواسته است بدین وسیله، انسان‌ها را از خود برترینی و افکار و خیالاتِ واهی بر کنار دارد و با قریشی که به نسب خود می‌بالید با مردم دیگر قبایل در یکجا گرد نمی‌آمد، مبارزه کند، این بود که دستور: **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... (۱)** صادر شد؛ زیرا به قول سید قطب، اسلام نَسَب و طبقه نمی‌شناسد و اسلام همه مردم را یکسان می‌داند؛ «انَّ الإسلامَ لا يَعْرِفُ نَسَباً ولا يَعْرِفُ طَبَقَةً، إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ واحِدَةٌ» **(۲)**

این است که در بخش پایانی آیه، دستورداد از افکار و خیالاتِ نادرستِ جاهلی دوری گزینید و استغفار کنید و این عصیّتِ جاهلی را از خود دور سازید؛ زیرا حج می‌خواهد درسِ مساوات و برابری به انسان‌ها بیاموزد.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ. **(۳)**

«چون آداب و مناسک حج را انجام دادید، به جای یاد از

۱-۱. بقره: ۱۹۹

۲-۲. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸

۳-۳. بقره: ۲۰۰

ص: ۹۹

پدرانتان، بلکه از آن هم بیشتر، ذکر خدا گویند. (اعراب جاهلی در پایان مراسم حج، مفاخر موهوم آباء و اجدادی خود را برمی‌شمردند و به آنها می‌بالیدند) برخی از مردم دعا می‌کنند که خدایا! در دنیا به ما بده و در آخرت بهره‌ای ندارند.»
در آیه بعدی هم خدا گفته است:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. (۱)

«دسته‌ای دیگر از مردم می‌گویند: ای خدا، ما را از نعمت‌های دنیا و آخرت، هر دو بهرمنند بگردان و از عذاب آتش دوزخ هم نگاه دار.»

اسلام انسانها را به یاد خدا می‌اندازد

در این آیات هم، که بخشی از مراسم حج بیان شده، باز هم هدف اصلی این است که اسلام، انسان‌ها را به یاد خدا می‌اندازد. قلب‌ها را متوجه خدا می‌سازد و باز هم، یک عادت دیگر عرب‌های جاهلی را از میان می‌برد؛ زیرا عرب جاهلی که برای حج خود رسالتی قائل نبود و از انجام مراسم حج، هدف انسانی نداشت، در پایان مراسم حج، به اسواق عکاظ و مجنّه و ذی‌المجاز که تنها برای داد و ستد نبود، حضور می‌یافت و در مفاخر آباء و اجدادی خود سخن می‌گفت و به انساب خود می‌بالید.
قرآن این عادت نکوهیده آنان را، پس از پایان مراسم حج، نکوهش

ص: ۱۰۰

کرد و آنان را به ذکر خدا متوجه ساخت و گفت:

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ...؛ یعنی چون مناسک حج را انجام دادید و از عبادات مربوط به حج فارغ شدید، ذکر خدا گویند؛ زیرا ذکر خدا است که آدمی را تعالی روح می‌بخشد و نه یاد از پدران و اجداد کردن و به آنان بالیدن! هدف اصلی این است که ارزشها تغییر یابد و ارزش انسان در داشتن تقوا و پیوند با خدا باشد، نه افتخار به آباء و اجداد. (۱)

نظریه مفسران

ابن قتیبه ذیل بحث از فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ ... نوشته است: (۲)

در جاهلیت، پس از فراغ از مراسم حج، اعراب جاهلی، از پدران خود یاد می‌کردند و کارهای برجسته و نیک آنان را به رخ می‌کشیدند؛ «فیقول أحدهم: کان ابي یقری الضیف ویصل الرحم ویفعل کذا و کذا».

زجاج در بحث از آیه مزبور، مطالب زیر را نوشته است: (۳)

... مَنَاسِكَكُمْ ... ای: «متعبداکم الّتی أمرتم بها فی الحجّ» ... فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ ... زجاج، موضوع توقّف عرب جاهلی را پس از انجام مراسم و مناسک حجّ و برشمردن فضایل آباء و محاسن پدران، باز گفته است.
... أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ... کلمه «أشدّ» را محلاً مجرور دانسته؛ زیرا عطف

۱-۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۹ و ۲۹۰

۲-۲. تفسیر غریب القرآن، ص ۷۹

۳-۳. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۳۶۴

ص: ۱۰۱

است بر کلمه «ذکر» ما قبل، ولی چون غیر منصرف است، جرّ آن به فتح می‌باشد؛ (زیرا کلمه اشدّ، بر وزن افعّل است و غیر منصرف می‌باشد) ولی دکتر عبدالجلیل عبده شلبی که کتاب زجاج را شرح و تحقیق کرده، در پاورقی صفحه ۲۶۴، جلد یکم همان کتاب گفته است:

کلمه «أشدّ» در محلّ مفعول مطلق است و تقدیر آن چنین است:

«ذکراً أشدّ (۱) من ذکرکم آباءکم».

مکی بن ابی طالب هم، تقریباً مطلب زجاج را تکرار کرده و گفته است: (۲)

کلمه «أشدّ» در موضع جرّ است؛ زیرا عطف بر کلمه «کذکرکم» می‌باشد و جایز است که منصوب باشد بنا بر اضممار فعل و تقدیر آن چنین است:

«اذکروه ذکراً أشدّ ذکراً من ذکرکم آباءکم».

پس کلمه «أشدّ» نعت است برای مصدر «ذکراً» که در معنی حال است و تقدیر آن «اذکروه مبالغین فی الذکر له» می‌باشد.

نویسنده احکام القرآن، در بحث از آیه مزبور نوشته است: (۳)

قضاء؛ یعنی (۴) به جا آوردن، و در مورد عبادات آن است که در وقت خود انجام نشود و معنای صحیح فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ ... یعنی: «إِذَا فَعَلْتُمْ مَنَسَكًا مِنْ مَنَاسِكِ الْحَجِّ فَاذْكُرُوا اللَّهَ»؛ یعنی در موقع احرام تلبیه و

۱-۱. یعنی کلمه «أشدّ» صفت برای مفعول مطلق محذوف می‌باشد.

۲-۲. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۹۰.

۳-۳. ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۰.

۴-۴. یکی از معانی قضاء: انجام کاری است بر استواری. نک: اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۸۳.

ص: ۱۰۲

در هنگام رمی تکبیر و در وقت قربانی بسم الله گفتن لازم است.

نویسنده کتاب «کنز العرفان» هم در بحث از آیه پیشگفته نوشته است: (۱)

در این آیه، کلمه «مناسک» جمع مضاف است و افاده عموم می‌کند؛ یعنی به طور کلی، تمام اعمال حج.

فاضل مقداد، افزوده است: منظور از «ذکر» هم، گو این که، ذکر لسانی است ولی در اصل، ذکر قلبی منظور است؛ زیرا ذکر لسانی،

ترجمان ذکر قلبی است و آگاهی دهنده درون و روح آدمی است و البته به یاد خدا بودن، باید مستمر باشد و بنده واقعی نباید از یاد

خدا غافل بماند. (۲)

نویسنده مسالک الافهام، ضمن باز گفتن مطالب دیگران، خود نیز گفته است:

مناسک، (۳) جمع منسک است که مصدر فعل «نسک» می‌باشد و اطلاق آن بر عبادت، همچون اطلاق مصدر بر مفعول است و در

واقع گفته شده است: «إذا فعلتم أفعالکم التي كانت عبادة...».

و نیز افزوده است که قرآن در هر مورد می‌خواهد انسان بسازد و به انسان‌ها درس بدهد و لذا است که می‌گوید: ... فَادْكُرُوا اللَّهَ ...

یعنی ارتباط خود را با خدا قطع نکنید، همیشه به یاد خدا باشید. (۴)

۱-۱. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳-۳. شیخ طبرسی هم در جلد یکم، ص ۱۱۲ تفسیر جوامع الجامع نوشته است: مناسک، جمع منسک است: والمنسک اما موضع

النسک أو مصدر جمع لأنه يشتمل على أفعال؛ یعنی اذا فرغتم من أفعال الحج فادكروا الله...».

۴-۴. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۱۵.

ص: ۱۰۳

نویسنده «اقصی البیان» هم، در بحث از ... فَادُّكُرُوا اللّٰهَ ... گفته است:

این بخش از دستور العمل قرآنی، از آن جهت است که عرب پیش از اسلام، پس از فراغ حجّ، به ذکر پدران و اجداد خویش می‌پرداخت و از دلاوری و حماسه آفرینی آنان سخن می‌گفت، اسلام آنان را از چنین کاری منع کرد و گفت: ... فَادُّكُرُوا اللّٰهَ ... که منظور بیشتر ذکر قلبی است و ذکر زبانی هم ترجمانِ ذکر قلبی است. (۱)

ذکر گویان دو دسته‌اند:

قرآن، سپس ذاکران را دو دسته دانسته است:

* دسته‌ای که هدفشان از ذکر، اغراض دنیاوی است و می‌گویند:

خدایا! در دنیا به ما بده که برای این دسته ... وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ. (۲)

** گروه دیگر کسانی هستند که می‌گویند: (۳) ای خدا، ما را از نعمتهای دنیاوی و اخروی بهره‌مند گردان و از عذاب آتشِ دوزخ هم ننگه دار.

جا دارد که بدانیم، در آیه ۲۰۰ سوره بقره ... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا ... مفعول دوم فعل «آتنا» محذوف است و حذف مفعول در اینجا از جنبه بلاغت اهمیت دارد و حذف در اینجا ابلغ است؛ زیرا اگر انسان بخواهد

۱- ۱. اقصی البیان، ج ۱، صص ۳۸۳ و ۳۸۴.

۲- ۲. خلاق، یعنی حظّ و نصیب و به قول زجاج در جلد یکم صفحه ۲۶۵ معانی القرآن و اعرابه، «الخلاق: النصیب الوافر من الخیر».

۳- ۳. تقریباً مضمون آیه ۲۰۱ سوره بقره است.

ص: ۱۰۴

تمام خواسته‌های خود را بگویند که جمله مطنب و طولانی می‌شود و مطلب به درازا می‌کشد و ذکر بعضی از خواسته‌ها نیز تخصیص بدون مخصّص می‌شود، بنابراین حذف مفعول ابلغ است.

ولی در آیه بعدی، کلمه «حسنه» بهترین تعبیر است و جنبه شمول دارد و لذا قرآن گفته است: ... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً ... (۱)

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّامٍ مَّعِيْدُوْدَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا- اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلَا- اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقٰى وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ. (۲)

«و در روزهای معین خدا را یاد کنید و ذکر خدا بگویند (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجه) و هر که دو روز پیشی جوید و یا تأخیر کند و باز ایستد و متقی باشد، گناهی بر او نیست و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که شما به سوی او محشور خواهید شد (بازگشت خواهید کرد).»

در این آیه خدای بزرگ، دستور داده است که ختم مراسم حج باید

۱-۱. بخشی از آیه ۲۰۱ سوره بقره. برای آگاهی بیشتر در باب آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ سوره بقره، رجوع شود به: تفسیرهای التبیان، ج ۲، صص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ مجمع البیان من تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ جوامع الجامع؛ ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۳؛ بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ جلالین، ص ۴۲؛ منهج الصادقین، ج ۱، صص ۴۶۵ و ۴۶۶؛ تفسیر سید عبداللّه شبر، ص ۲۸؛ صافی، ج ۱، صص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ المنار، ج ۲، صص ۲۳۵ تا ۲۳۸ و فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲-۲. بقره: ۲۰۳.

ص: ۱۰۵

همراه با ذکر خدا و تقوا باشد؛ یعنی خدا را در روزهای معینی، که در اصطلاح ایام تشریق نام دارد و واقعاً روشنی بخش روح و جان انسان است- و عبارت از روزهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجه است، یاد کنید؛ یعنی به یاد خدا باشید و ذکر او را بر زبان جاری سازید.

ایام تشریق هم اسم با مُسمّایی است؛ زیرا این ایام روشنی بخش جان و روح انسان‌هاست و چه بسا انسان‌هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن، روح و روانشان روشن گردد.

بخش پایانی آیه، انسانها را به تقوا تشویق می‌کند

بخش پایانی آیه ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ ... در واقع تحریض و تشویقی است بر ملازم بودن تقوا؛ یعنی خداوند در ضمن گفته است: ای انسانی که آمدی و رنج سفر بر خود هموار کردی، سعی کن که تقوا را پیشه خود سازی و با روحی پاک، در آینده از ارتکاب گناهان اجتناب کنی.

خداوند خواسته است بدین وسیله حج گزاران دارای روحی پاک از آلودگی‌ها شوند و «اتَّقُوا اللَّهَ» را شعار خود سازند. (۱)

فاضل مقداد در بحث از آیه ۲۰۳ سوره بقره نوشته است: (۲)

منظور از «ایام»، ایام تشریق می‌باشد که عبارت از ۱۱ ذی‌حجه (: یوم القَرّ) و ۱۲ ذی‌حجه (: یوم القدر) و ۱۳ ذی‌حجه (یوم النفر) است.

۱-۱. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹۱ و مسالک الافهام، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۹.

ص: ۱۰۶

شاید بتوان گفت که به یاد خدا بودن و ذکر خدا گفتن و در آخر آیه از تقواسخن گفتن و جمله «اتَّقُوا اللَّهَ» رابه کار بردن، از ویژگی‌های اسلام است.

ابن عربی در بحث از آیه مزبور می‌نویسد: (۱)

چون این آیه پس از آیه ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... می‌باشد، روشن است که منظور از «ایام» وقوف در منا است و مراد از «ذکر» هم تکبیر گفتن به هنگام رمی جمره است.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ. (۲)

«به راستی نخستین خانه‌ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده، در سرزمین مکه است که پر برکت است و مایه هدایت جهانیان.»
فیه آیاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

(۳)

«در آن خانه نشانه‌ها و آیات ربوبیت هویداست و جایگاه ابراهیم است و هر که به آن درآید، ایمن باشد و بر مردم است گزاردن حج خانه خدا، آنان که توانایی رفتن به سوی آن خانه

۱-۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲-۲. آل عمران: ۹۶.

۳-۳. آل عمران: ۹۷.

ص: ۱۰۷

دارند و هر که کُفر ورزد، پس البته بداند که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ ... در واقع جواب از سؤال مُقَدَّری است و پاسخی است بر آنان که گفتند: چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟ که در جواب گفته شده: این خانه نخستین خانه توحید است. نخستین جایگاهی است که برای پرستش خدا ساخته شده و برای آنان که به آن خانه پناه برند امیت است. با سابقه‌ترین معبد است. خانه‌ای است پربرکت. خانه‌ای است که مرکز اجتماع خواهد بود و چون به آن پناه برند، آرام گیرند و جانشان در اطمینان بیاساید. خانه‌ای است که به قول سید قطب «مَثَابَةُ الْأَمْنِ لِكُلِّ خَائِفٍ» است. خانه‌ای است که «من دخله كان آمناً» می‌باشد و بالأخره، خانه‌ای است که «اختاره الله للمسلمين قبله». درست است که هر کس به این خانه پناهنده شود در امان است و کسی حق تعقیب او را ندارد و این مسأله از باب حرمت بیت و حوالی آن است ولی باید دانست که اگر کسی به صاحب بیت رسید و به مقام فنای فی الله نایل گردید، آن وقت به ایمنی حقیقی رسیده است و مقام ایمنی واقعی است که می‌توان گفت: ... وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا

محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی نوشته است: (۱)

از زمان آدم تا روزگار بنای کعبه، خانه‌های بسیاری ساخته شده، پس

ص: ۱۰۸

چگونه می‌توان گفت: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... و چگونه می‌توان کعبه را نخستین خانه دانست. رازی در پاسخ گفته است: معنای این آیه این است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ قَبْلَهُ لِلنَّاسِ وَمَكَانَ عِبَادَةٍ لَهُمْ، أَوْ وُضِعَ مَبَارَكًا لِلنَّاسِ»

پیش از رازی، زجاج تقریباً همین مطلب را گفته است؛ (۱) یعنی او در بحث از: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... گفته است:

قیل: «أَنَّ أَوَّلَ مَسْجِدٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، وَقِيلَ: «أَنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلْحَجِّ» (۲)

خازنی در سبب نزول این آیه، نوشته است (۳) که: یهودیان به مسلمانان گفتند بیت المقدس قبله ماست و افضل بر کعبه است و اقدام. ولی مسلمانان گفتند که کعبه افضل است و این آیه إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... نازل شد.

۱-۱. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴.

۲-۲. نویسنده کتاب «اقصی البیان» هم در جلد یکم صفحه ۳۳۹ گفته است:

«وَضِعَ لِلنَّاسِ»؛ «یعنی بُنِيَ لِلنَّاسِ لِعِبَادَتِهِمْ» و گفته‌اند «أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلْعِبَادَةِ» می‌باشد. پیش از آن هم بیوت فراوانی بوده، لیکن آنجا اَوَّلَ بَيْتٍ مَبَارَكٍ بوده است. در جلد یکم، ص ۳۳۱ تفسیر الخازن نوشته شده: کسی از حضرت علی علیه السلام پرسید آیا کعبه اَوَّلَ بَيْتٍ است که در روی زمین بنا شده؟ علی علیه السلام در جواب فرمود: خیر! «وَلَكِنَّهُ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ مَبَارَكًا وَهَدًى.»

۳-۳. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱.

ص: ۱۰۹

اول: یعنی فرد سابق متقدم بر ما سوا: اول الشيء، ابتداءه.

ابتدا ممکن است آخری داشته باشد و ممکن است آخری برایش نباشد، همچون واحد که اول العدد است و نهایی برای آخر آن نیست. (۱)

تمام مردم در بیت‌الله مشترک هستند

وُضِعَ لِلنَّاسِ؛ یعنی «یشرک فیہ جمیع الناس».

اگر کسی بگوید: چرا بیت (خانه) یک بار به خدا اضافه شده (وطهر بی‌تی)، و بار دیگر «وُضِعَ لِلنَّاسِ» گفته شد؟

نویسنده تفسیر الخازن، در جواب گفته است: (۲)

اضافه «بیت» به «الله» بر سبیل تشریف و تعظیم است مثل «ناقه الله» ولی اضافه به «الناس» برای این است که بگوییم: تمام مردم در آن بیت مشترک هستند.

... لِلذی بکَّه مَبَارَکًا وَ هُدًی لِّلْعَالَمِینَ.

زجاج نوشته است: (۳) خبر «ان»، «هو للذی بکَّه» می‌باشد.

اشتقاق کلمه «بکه» از «بک» می‌باشد: «هو بک الناس بعضهم بعضاً فی الطواف ای دفع بعضهم بعضاً».

وقیل: إِنَّمَا سُمِّیتِ بِبِکَ لِأَنَّهَا تَبِکُ أَعْنَاقَ الْجَابِرَةِ. (۴)

فرق میان «مکه» و «بکه»

۱-۱. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲-۲. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳-۳. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴.

۴-۴. در وجه تسمیه مکه نویسنده تفسیر الخازن در جلد یکم، ص ۳۲۱ نوشته است:

«فَسُمِّیتِ بِذَلِكَ لِأَنَّهَا مَائِهَا مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ: بَكَ الْفَصِيلُ ضَرَعَ أُمَّه - وَ أُمَّتْكَ: إِذَا مَصَّ كَلَّ مَا فِيهِ مِنَ اللَّبَنِ، وَقِيلَ لِأَنَّهَا تَمَكُّ الذُّنُوبَ أَي تَزِيلُهَا».

ص: ۱۱۰

ابن قتیبه، نوشته است: (۱) به نقل از لسان العرب: «بَكَّةٌ و مَكَّةٌ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَالبَاءُ تَبْدِيلٌ مِنَ المِيمِ. يُقَالُ: سَمَدٌ رَأْسُهُ وَسَيْدَةٌ: إِذَا اسْتَأْصَلَهُ وَشَرَّ لَازِمٌ وَلا زَبٌّ».

منظور این است که باء به میم بدل می‌شود.

ابن قتیبه سرانجام در تفاوت این دو کلمه گفته است:

و يُقَالُ: بَكَّةٌ: مَوْضِعُ الْمَسْجِدِ. وَ مَكَّةٌ: الْبَلَدُ حَوْلَهُ.

مبارکاً: در آیه حال است و تقدیر آن چنین است: «استقرَّ بَبَكَّةٍ مُبَارَكًا» (۲)

و ممکن است بگوییم تقدیر آن: «وضع مبارکاً» است. (۳)

«مبارکاً» یعنی ذابركه و أصل البركة: النموّ والزيادة.

تعبیر مبارک بودن در مورد چیزهایی است که خیر آن همیشگی است.

قرآن چون منشأ و مبدأ خیر است، در چند مورد از آن به مبارک یاد شده، بیت‌الله هم به مبارک توصیف شده؛ زیرا کثیر الخیر والبرکه است. (۴)

۱-۱ تفسیر غریب القرآن، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲-۲ ابن عربی نوشته است: مبارکاً؛ یعنی «أنه مبارک من كل وجه من وجوه الدنيا والآخرة». نک: احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳-۳ اقصی‌البيان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۴-۴ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ ... انعام: ۹۲

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ ... انعام: ۱۵۶

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ ... انبیاء: ۱۰

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ ... «ص»: ۲۸.

ص: ۱۱۱

و به قول خازن: «قیل هو أول بيت خص بالبركة زیاده الخیر». (۱)

فاضل مقداد در بحث از آیه مورد بحث (۹۶ آل عمران) نوشته است: (۲)

لام در «لذی» لام تأکید است در خبر ان.

مبارکاً، حال است. عامل در آن فعل «وضع» است و یا فعل «استقر».

و نیز گفته شده که «مکه»: البلد کله و بکه: موضع المسجد.

در پاورقی «کنز العرفان»، ص ۲۵۸، جلد یکم نوشته شده است:

گفته‌اند: مکه ۱۷ اسم دارد. ماوردی در کتاب «احکام السلطانیة» در باب چهاردهم صفحه ۱۵۷ نوشته است: دو کلمه: مکه و بکه

مورد اختلاف است:

برخی معتقدند: مکه و بکه دو کلمه هستند و مسمای آنها یکی است با توجه به این که در زبان عربی به علت قرب مخرج، میم به

باء تبدیل می‌شود و بعضی هم اعتقاد دارند که این دو، دو کلمه هستند و دو مسمی دارند؛ یعنی مکه اسم تمام شهر است و بکه اسم

بیت الله.

نویسنده کتاب «مسالك الافهام» در بحث از آیه مزبور، ضمن تأیید مطالب دیگر مفسران نوشته است: (۳) «وقیل ان بکه، موضع

المسجد و مکه: الحرم کله و یدخل فیہ البیوت و هو المروى عن امام الصادق علیه السلام.

۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳-۳. مسالك الافهام، ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

ص: ۱۱۲

وقیل: بکّه، موضع البیت والمطاف و مکّه: اسم البلد (۱) و افزوده است: آن را بکّه گویند: «لأنّها تبکّ أعناق الجابره أی تدقّها».

نویسنده مسالک الافهام در بحث از آیه ۹۷ آل عمران نوشته است: (۲)

«فیه آیاتٌ بیناتٌ...» می‌تواند جمله مفسّره باشد برای جمله «هدیّ للعالمین» و می‌تواند جمله حالیه باشد.

«مقام ابراهیم» هم می‌تواند عطف بیان باشد برای «آیات بینات».

و جمله «مَنْ دَخَلَ كَان آمناً» یا جمله ابتدائیه باشد و یا جمله شرطیه.

ضمیر در «دَخَلَ» هم به «حرم» برمی‌گردد و نه به «بیت» و یا «مکّه».

در تفسیر الخازن آمده است: (۳)

فیه آیاتٌ بیناتٌ یعنی فیه دلالات و اوضحات علی حرمته و مزید فضله.

زجاج نوشته است: (۴) رفع «مقام» بنابر اضممار «هی» می‌باشد؛ یعنی خبر است برای مبتدای محذوف و در اصل «هی مقام ابراهیم»

بوده است.

دلیل وجوب حج

۱-۱. در جلد یکم، ص ۲۹۹ تفسیر البرهان، نوشته شده است؛ از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر «مَنْ دَخَلَ كَان آمناً» پرسیدند

که منظور بیت است یا حرم؟ قال «مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيراً بِهِ، فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ...» و نیز در همین کتاب و همین

صفحه: امام صادق علیه السلام گفته است: «موضع البیت بکّه و القریه مکّه» در روایت دیگر «انّ بکّه، موضع البیت و انّ مکّه جمیع ما

اکتتفه الحرم» نک: تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲-۲ مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳-۳ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۲.

۴-۴ معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۵.

ص: ۱۱۳

در بخش دوم آیه ۹۷ سوره آل عمران، نکات بسیار جالب توجهی هست.

... وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا ...

اصل حج در اسلام به وسیله آیه بالا تشریح شده و به قول ابن عربی، (۱) این آیه دلالت بر وجوب حج می‌کند؛ زیرا در زبان عربی، وقتی گفته می‌شود: «فلان علی کذا» وجوب آن چیز مؤکدتر شده و این گونه بیان، بلیغ‌ترین الفاظ وجوب است و تأکیدی است برای الزام حج.

و به قول نویسنده «اقصی البیان» (۲) از جمله خبریه ... وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ ... امر، مؤکدتر و بلیغ‌تر و شدیدتر استنباط می‌شود تا صیغه امری.

از طرفی، جمله اسمیه بر دوام و ثبات دلالت می‌کند و در واقع چنین بیان شده: «حج گزاردن حقی است از آن خدا در عهده مردم». افزون بر این‌ها، در آغاز مطلب، به صورت جمله اسمیه و به طور عموم (علی الناس) بیان شده و سپس بدان تخصیص داده شده (مَنْ استطاع) و این خود، دلیلی است بر وجوب حج؛ زیرا تفصیل بعد از اجمال است، ابهامی است که بعد تبیین شده؛ یعنی جمله در آغاز به صورت مجمل آمده و سپس تفصیل داده شده و تمام اینها، برای مزید تحقیق و تقریر است. با توجه به این که به قول فاضل مقداد (۳) از جمله پایانی آیه

۱-۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۵

۲-۲. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

۳-۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴ و اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

ص: ۱۱۴

... وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ چنین استنباط می‌شود که خدا ترک حج را از اعظم کبائر شمرده و در ردیف کفر آورده؛ یعنی از ترک حج به کفر تعبیر شده که چیزی بدتر از آن نیست. به عبارت دیگر، در پایان آیه، به جای این که مثلاً گفته شود «وَمَنْ لَمْ يَحِجَّ...» برای تأکید در حج و برای اثبات وجوب حج برای مستطیع که حج نگذارد، گفته شده: ... وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ یعنی «هر کس انکار کند وجوب حج را و به آن کافر باشد؛ «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْهُ وَعَنْ حَجِّهِ وَعَمَلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ» (۱).

انجام مراسم حج باید فقط برای خدا باشد

از این که در آغاز گفته شده: ... وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ ... فهمیده می‌شود که انجام حج باید فقط برای خدا باشد و نه چیز دیگر (۲). الناس، در «علی الناس» عام است و همه مردم را - از نرینه و مادینه - دربرمی‌گیرد، بجز صغار، که بالاجماع از اصول تکلیف خارج هستند (۳).

عبد هم، خارج از عموم است؛ زیرا عبد غیر مستطیع است. «من استطاع» بدل بعض از کلّ می‌باشد، از کلمه «الناس» (۴) و در واقع

۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۵

۲-۲. اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

۳-۳. احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۷

۴-۴. معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶

ص: ۱۱۵

مخصّص عموم است؛ یعنی أوجب الله على المستطيع من الناس حج البيت». «حج البيت» (۱): قصده للزيارة على الوجه المخصوص المشتمل على ايقاع المناسك ...

دلیل این‌که حج در تمام عمر فقط یک بار واجب است

حج در تمام عمر، یک بار واجب است؛ زیرا: اولاً لفظ مطلق، حمل بر اقل مراتب می‌شود و ثانیاً: امر اقتضای تکرار ندارد. و ثالثاً به دلیل روایت ابن عباس که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره حج با ما سخن می‌گفت. اقرع بن حابس پرسید: «أفنى كل عام؟ فقال عليه السلام: لا». (۲)

ابوالبركات، ابن الأنباری ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است: (۳)

کلمه «مَنْ» در ... مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... ممکن است در محلّ جرّ باشد؛ زیرا بَدَل از «النَّاس» است و می‌توان آن را فاعلِ مصدرِ مضاف به مفعول؛ یعنی «حج البيت» دانست و مرفوع.

و ممکن است مرفوع بودن «مَنْ» به سبب مبتدا بودن باشد؛ یعنی مَنْ شرطیه مبتدا واقع شده و فعل «استطاع» هم در محلّ جزم است به «مَنْ» و جوابِ شرط هم محذوف می‌باشد و تقدیر جمله چنین است: «مَنْ

۱-۱. الحجّ بكسر الحاء: اسم العمل. و يقال حججت الشيء أحنجه حجاً: اذا قصدته. نك: معانى القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶

۲-۲. كنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۶

۳-۳. البيان فى غريب القرآن، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴

ص: ۱۱۶

اَسْتَطَاعَ فَعَلَيْهِ الْحَجَّ».

«ها» ی ضمیر در «الیه» ممکن است به کلمه «حجّ» برگردد و می‌توان آن را به «بیت» برگرداند.

خلاصه اینکه: عبارتِ مطلقِ ... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ... را جمله ... مَنْ اَسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيلاً ... مقید می‌کند.

نویسنده کتاب (۱) «مسالك الافهام» ذیل بحث از بخش پایانی آیه (وَمَنْ كَفَرَ ...) روایتی از امام صادق که در کتاب «التهدیب» آمده، نقل کرده و آن را دلیلی بر وجوب حجّ و این که ترک حجّ به کفر تعبیر شده، دانسته‌است.

روایت این است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحِجَّ حَجَّةَ الْاِسْلَامِ فَلَيْمُتْ اِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَ اِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا».

نویسنده تفسیر الخازن (۲) نیز حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «بُئِيَ الْاِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةٌ اَنْ لَا- اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ اِقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ الْبَيْتِ وَ صِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ».

بدین ترتیب: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله حج را از ارکان پنجگانه اسلام دانسته؛ یعنی آن را واجب شمرده است: «علی مَنْ اَسْتَطَاعَ مِنْ اَهْلِ التَّكْلِيفِ وَ وَجَدَ السَّبِيْلَ اِلَى حِجِّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ».

۱-۱. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲-۲. تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۳.

ص: ۱۱۷

در فضیلت و اهمّیت حج، روایات زیادی هست. (۱)

و خلاصه اینکه دو آیه ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران دارای اهمّیت ویژه‌ای است و مزایایی را برای بیت الله الحرام بیان کرده است و این مزایا عبارت است از:

* بیت الله، اوّل مسجدٍ وضع للنّاس.

* کونه مبارکاً.

* کونه هدیّ للعالمین.

و در این بیت الله، آیات ربوبیت الهی، هویدا است؛ زیرا:

- مقام ابراهیم است.

- خانه‌ای است که ... وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. (۲)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَغُونَ فَضْلًا

۱-۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر الخازن، ج ۱، صص ۳۲۲، ۳۲۴ و ۳۲۵.

۲-۲. برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر دو آیه ۹۶ و ۹۷ آل عمران، رجوع شود به: تفسیرهای: التبیان، ج ۲، صص ۵۳۵ تا ۵۳۸؛ مجمع البیان، ج ۲، صص ۴۷۶ تا ۴۷۹؛ جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ کشاف، ج ۱، صص ۴۴۶ تا ۴۴۸؛ الجامع لأحكام القرآن قُرطبی، ج ۴، صص ۱۳۷ تا ۱۵۴؛ جلالین، ص ۸۳؛ صافی، ج ۲، صص ۲۷۸ تا ۲۸۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ العیاشی، ج ۱، صص ۱۸۷ تا ۱۹۰؛ کشف الحقایق، ج ۱، صص ۲۶۵، ۲۶۶؛ تفسیر سید عبدالله شبر، ص ۹۵ و البرهان، ج ۱، ص ۲۹۸ و ج ۱، ص ۳۰۲.

ص: ۱۱۸

مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا ... (۱)

«ای ایمان آورندگان، شعائر الهی (مراسم حج) را محترم بشمارید و مخالفت با آنها را حلال ندانید و نه ماه حرام را و نه قربانی‌های بی‌نشان و نشان‌دار و نه آنان که به قصد خانه خدا، برای به دست آوردن فضل خدا و خشنودی خدا می‌آیند...»
در این آیه، ایمان آورندگان مخاطب هستند؛ زیرا که از دیگران احرام و به جا آوردن حج صحیح نیست.
«احلال؛ التهاون بحرمتها وترکه علی وجه الحلیه».

در واقع گفته شده است: «لا تجعلوا محرمات الله حلالاً ومباحاً ولا العکس» ای: «لا تتعدوا حدوده». (۲)

شعائر جمع شعیره (وقیل واحدها شعاره) شامل مناسک و برنامه‌های حج است؛ از وقوف به عرفات و مشعر و منا و رمی جمرات و طواف سعی و دیگر اعمال. در واقع «الشعائر: المعالم؛ لأنها علامات الحج». اشتقاق کلمه از: «شعر فلان بهذا الأمر»؛ «إذا علم به». (۳)

قَلَاءِدًا؛ خَيْلٌ يَفْتَلَهُ. وَلَمَّا آمَنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ ...؛ یعنی قاصدین البیت. این آهنگ کنندگان، ممکن است مسلمان باشند و ممکن است کافر. گفتنی است کفار نیز در جاهلیت حج بجا می‌آوردند. يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا جمله‌ای

۱-۱. مائده: ۲.

۲-۲. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

۳-۳. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۸۱ و اقصى البيان، ج ۱، ص ۴۰۶.

ص: ۱۱۹

است که صفت واقع شده، برای «آمین البیت».
 بعضی گفته‌اند: منظور از «فضلاً» رزق دنیاوی است در تجارت.
 و منظور از «رضواناً» رضا و خشنودیِ اخروی است. (۱)

تمام زائران کعبه باید از آزادی کامل بهره‌مند باشند

در آیه مورد بحث چند دستور مربوط به حج و زیارت کعبه هست ولی در این میان، برخی از دستورات، از ویژگی خاصی برخوردار است؛ مثلاً آنجا که خدا گفته است: ... وَلَا آمِنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا.
 در واقع خدا گفته است: باید تمام زائران کعبه، از آزادی کامل بهره‌مند باشند و نباید آنان که به قصد زیارت خانه خدا می‌آیند، مورد مزاحمت قرار گیرند.

بخشی از آیه ۲ سوره مائده انسان ساز است و برای تعالی روح و فکر انسانها ضروری است

و نیز دستورِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ (۲) شَتَانُ (۳) قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ

۱- ۱ اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- ۲ «ولا یجرمنکم»؛ ای «یحملنکم/ وادار نکنند» فعلِ یجرمن موكَّد به نون تأکید است. و ریشه آن «جَزَمَ» و در آیه دو مفعول دارد؛ مفعول اول ضمیر مخاطب «کم» و مفعول دوم «أَنْ تَعْتَدُوا».

۳- ۳ «شَتَانُ»، به فتح نون و سکونها. مصدرٌ أضعف الی الفاعل أو المفعول شدة بُغْضِهِم وعداوتهم. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص

ص: ۱۲۰

الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا، که بخشی از همین آیه ۲ از سوره مائده است، حائز اهمیت می‌باشد و انسان‌ساز و برای تعالی روح و فکر انسان‌ها بسیار ضروری؛ زیرا که خدا می‌گوید: مسلمان نباید کینه‌توز باشد و حوادث گذشته را در فکر خود احیا کند و در صدد انتقام برآید. معنای این بخش از آیه چنین است:

«مبادا به خاطر دشمنی با گروهی که شما را (در سال حدیبیه) از آمدن به مسجدالحرام مانع شدند، وادار به تجاوز و تعدی شوید.»
و جالب اینکه: در بخش پایانی آیه، برای تکمیل دستور قلبی، خدا می‌گوید:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَاتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (۱)

«در راه نیکی و تقوا، تعاون داشته باشید و در راه گناه و تعدی همکاری نکنید و از خدا پرهیزید که مجازات او شدید است.»

اسلام به تعاون در کارهای نیک دستور می‌دهد و نه تعاون در گناه

۱-۱ برای آگاهی بیشتر از نکات بلاغی و لغوی و نحوی و تفسیری آیه دو سوره مائده، نک: تفسیر التبیان، ج ۳، صص ۴۱۸ تا ۴۲۸، و تفسیر مجمع البیان، ج ۳، صص ۱۵۲ تا ۱۵۵ و تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۱۰ و کشف زمخشری، ج ۱، صص ۵۹۱ و ۵۹۲ و تفسیر جلالین، ص ۱۴۰ و تفسیر سید عبداللہ شبر، ص ۸۸ و تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۱۸ و تفسیر المنار، ج ۶، صص ۱۲۵ تا ۱۳۳ و فی ظلال القرآن، ج ۲، صص ۶۴۴ تا ۶۴۷ و تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۴۴۳.

ص: ۱۲۱

طبق این اصل - یعنی اصل تعاون - یک مسلمان، موظف است که در کارهای نیک تعاون داشته باشد و نه در کارهای نادرست، نه در اعمال ستمگرانه و ظالمانه.

متأسفانه، این اصل در جاهلیت قرن بیستم وجود ندارد؛ زیرا در مناسبات بین المللی، غالباً کشورهای هم‌پیمان و کشورهایی که با یکدیگر منافع مشترک دارند، در مسائل مهم به حمایت یکدیگر برمی‌خیزند، بدون اینکه اصل عدالت را رعایت کنند و بدون اینکه ظالم و مظلوم را از یکدیگر تفکیک کنند و بدون اینکه محقق و غیر محقق را تشخیص دهند - ولی اسلام به تعاون دستور می‌دهد و آن همکاری‌یی را می‌پسندند که در کارهای خوب باشد، نه در کارهای نادرست و برنامه‌های ظالمانه و ستمگرانه.

اسلام به تعاونی که در برنامه‌های مفید باشد، دستور می‌دهد و نه در تعاون بر گناه و تعدی و تجاوز.

و چه خوب است که این اصل اسلامی رعایت شود و جوامع با کسانی که در کارهای مفید گام برمی‌دارند همکاری کنند نه با ستمگران و تجاوز کنندگان.

ابن عربی در بحث از آیه دو، سوره مائده، نوشته است: (۱)

«شعائر»، بر وزن فعائل، مُفرد آن «شعیره» به دو معنا آمده است:

۱- هدی و قربانی. ۲- هر عبادتگاه.

وهدی هم یعنی: «كُلَّ حَيوان يُهدى الى الله في بيته وحقيقه الهدى

ص: ۱۲۲

كُلُّ مُعْطَى لَمْ يَذْكَرْ مَعَهُ عَوْضٌ».

«قلاند؛ هدایایی که دارای علامت باشد تا مشخص شود که برای خدای سبحان است. (قربانی نشان‌دار). (۱)

«آمِنَ الْبَيْتِ»؛ یعنی قاصدین له. از فعل «أَمَت كَذَا» یعنی: قَصَدْتُهُ.

آمِنَ الْبَيْتِ عام است و هر کسی را که قصد خانه کند برای عبادت، شامل می‌شود ولی این آیه به آیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ

وَجَدْتُمُوهُمْ ... (۲)

نسخ شده است.

فاضل مقداد هم ذیل بحث از ... وَلَا آمِنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ ... نوشته است: (۳)

«آمِن: یعنی قاصدین البیت وهو أعم من أن یكونوا مسلمین أو کفاراً».

کفار هم در جاهلیت حج به جا می‌آوردند و به مسجد الحرام رفت و آمد می‌کردند ولی با آیه ... فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ

وَجَدْتُمُوهُمْ ... و آیه ۲۸ سوره براءه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا ... نسخ شد.

و فاضل مقداد گفته است:

«... يَتَّبِعُونَ ...» تا آخر، جمله‌ای است و صفتی برای «آمِنَ الْبَيْتِ» یعنی قصد کنندگانی که برای درخواست سودِ بازرگانی و رضوان

از خدا، به سوی خانه می‌آیند.

آیات ۹۵ و ۹۶ سوره مائده، که از بعضی احکام حج بحث کرده است:

۱-۱ بر شتر و یا حیوانی دیگر، کفل یا چیز دیگری، برای تمیز و تشخیص از دیگر حیوانات، بیاویزند تا معلوم شود این حیوان برای

قربانی است.

۲-۲ براءه: ۵.

۳-۳ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۲.

ص: ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ... (۱)

«ای ایمان آورندگان، در حال احرام، صید را نکشید...»

مورد خطاب ایمان آورندگان است؛ زیرا که احرام از دیگران صحیح نیست.

«الصید»: ممکن است مصدر باشد و می‌تواند اسم باشد به معنای «مصيد» و در اینجا، همین معنی مورد نظر است. (۲)

«حُرْمٌ» جمع حرام است و مصدر می‌باشد ولی در اینجا، مجازاً به معنای وصفی «مُحَرَّم» به کار رفته است.

«لا تقتلوا»: در آیه «لا تقتلوا» به کار رفته، نه «لا تذبحوا» یا «لا تذکوا»؛ زیرا اولاً: از فعل «لا تقتلوا» گناه و معصیت استنباط می‌شود و

قتل مُحَرَّم به شمار می‌آید و نه تذکیه و ذبح. و صید هم در صورت قتل، در حکم میته است و به اعتقاد بعضی، این حیوان صید شده

به دست مُحَرَّم، نه تنها خوردن گوشت آن بر مُحَرَّم حرام است، بلکه مُحَلِّ هم نمی‌تواند از آن

۱- ۱ مائده: ۹۵.

۲- ۲ به دلیل اینکه در آیه پیش مائده: ۹۴ گفته شده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُذَلِّبَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ

...؛ «الصید»؛ در اینجا معنای «المصيد» است، به قرینه و دلالت «تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» زیرا اگر صید مصدر باشد، مصدر حدث

است؛ فلا یوصف بقتل الید والرمح. نک: اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۹۷.

ص: ۱۲۴

گوشت بخورد و پوست آن هم در حکم پوستِ میته (۱) است و با دباغت، طاهر نمی‌شود و در واقع، حکم سایر میته‌ها را دارد. (۲)

نکته جالب توجه اینکه قرآن مجید در هر مورد که پیش آید و سخن اقتضا کند، در صدد است که انسان‌ها را بسازد و مردم را اداره کند و نکته مورد نیاز جامعه را بگوید؛ مثلاً در همین مورد که اگر کسی در حال احرام حیوانی را کشت، در مورد جزا و کیفر آن ...

يُحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ ... یعنی: دو مرد مؤمن عادل حکم می‌کنند.

جاء و مجرور «منکم» در اینجا اهمیت دارد؛ یعنی آن دو مرد عادل باید از شما مسلمانان باشند و نه از غیر مسلمان‌ها. (۳)

فداوند کعبه را برای اصلاح امور دنیای و اخروی مردم، «بیت‌الحرام» قرارداد

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ ... (۴)

«خدا، کعبه را بیت الحرام قرار داد، برای اصلاح امور دنیای و اخروی مردم و نیز خدا، ماه حرام را حرمت داد (برای آسایش از

۱- ۱ طبق دستور صریح آیه ۳ سوره مائده، خوردن گوشت میته و منخنقه حیوان خفه شده و موقوذه حیوانی که با چوب زدن بمیرد و متردیه حیوانی که از بلندی افکنده شود و نطیحه حیوانی که با شاخ زدن به یکدیگر بمیرد حرام است.

۲- ۲ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۲۳ و مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳- ۳ کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۴- ۴ مائده: ۹۷.

ص: ۱۲۵

جنگ و ترک کارزار) ...»

باید دانست که: خداوند کعبه را «بیت الحرام» نامیده و نه مردم، و خداوند این خانه را بیت گفت: زیرا که حقیقت بیت بودن به علت داشتن سقف و دیوار، بر آن مصداق دارد، هر چند که کسی در آن ساکن نیست.

«قیاماً للناس»؛ قیام الشیء: قوامه وملاکه. ای: یقومون به قیاماً.

ابن عربی نوشته است: «قال سعید بن جبیر: قیاماً للناس؛ ای صلاحاً.

بعضی هم گفته‌اند: «قیاماً للناس؛ ای أمناً».

و گفته‌اند که قیاماً للناس (۱) یعنی: وسیله معاش مردم است و مردم از اجتماع در آنجا سود می‌برند و علی بن ابراهیم از ائمه علیهم السلام، روایت کرده است: (۲)

«قال: ما دامت الكعبة قائمة و يحج الناس إليها، لم يهلكوا فإذا هدمت و ترکوا الحج هلكوا».

فاضل مقداد درباره «الشهر الحرام» نوشته است: (۳)

ماه‌های حرام چهار ماه است: «ثلاثة سرد و هو ذوالقعدة و ذوالحجة و المحرم و واحد فرد و هو رجب»؛ «سه‌ماه‌حرام پشت سر هم است، یعنی ماه ذوقعدة و ذوحجّه و محرم و یک ماه حرام جداست که رجب باشد».

۱-۱. شیخ طبرسی در جلد یکم، صفحه ۳۵۴ تفسیر جوامع الجامع نوشته است: «قیاماً للناس»؛ ای لمعایش الناس و مکاسبهم لیستقیم به أمور دینهم و دنیا هم ...

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۰ و در جلد ۳، ص ۲۴۷ تفسیر مجمع البیان هم این روایت نقل شده است: «ورواه علی بن ابراهیم عنهم علیهم السلام قال ما دامت الكعبة ... الخ».

۳-۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۰.

ص: ۱۲۶

در آیه ۳۶ سوره توبه که خدا گفته است: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ... به ماه‌های حرام، اشاره شده است.

«وَسَمَّيْتُ بِذَلِكَ، لِتَحْرِيمِهِمُ الْقِتَالَ فِيهِ ...» (۱)

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ (۲)

«واعلامی است از طرف خدا و رسولش در روز حج اکبر (روز عید قربان) به این که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

خداوند می‌خواهد، پیام بزرگی را ابلاغ کند و این پیام به همه مردم که در سرزمین مکه حاضر بودند، رسانده شود، لذا روز بزرگی را که روز عید قربان باشد؛ انتخاب کرد و تعبیر «الی الناس» به جای «الی المشرکین» به ما می‌فهماند که این پیام به همه مردم ابلاغ شده تا غیر مشرکان هم گواه باشند و شکستن پیمان با مشرکان و اعلان جنگ با آنان به گوش همه آشکارا برسد و در روزی باشد که همه حج‌گزاران در منا جمع شده باشند تا کمال

۱- ۱. برای آگاهی بیشتر درباره لغات و نکات نحوی و تفسیری و بلاغی آیات ۹۵ و ۹۷ مائده، رجوع شود به: تفسیر التبیان، ج ۳، صص ۲۳ و ۳۰؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، صص ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۳۵۲ و ۳۵۴؛ کشف زمخشری، ج ۱، صص ۶۴۴، ۶۴۶؛ تفسیر جلالین، صص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ تفسیر شبر، ص ۱۴۶؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۳، صص ۳۱۱ و ۳۱۹؛ تفسیر صافی، ج ۲، صص ۴۹۰ و ۴۹۱؛ تفسیر المنار، ج ۷، صص ۱۰۰ و ۱۱۶؛ فی ظلال القرآن، ج ۳، صص ۴۴ و ۴۵ و تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، صص ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸.

۲- ۲. براءت: ۳.

ص: ۱۲۷

دادگری در حق دشمنان و پاکی و پاکیزگی و درخشندگی اسلام، هویدا گردد تا گفته نشود که اسلام ما را غافلگیر کرد و ناجوانمردانه به ما حمله‌ور شد؛ زیرا اسلام دشمنی ذاتی و کینه شخصی با مشرکان ندارد. (۱)

وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ أَذَانٌ؛ یعنی اعلام. و منه اذان الصلاة، انما هو اعلام بها.

اذان نماز هم اعلام و آگاهی است برای رسیدن وقت نماز.

معنای کلی به قول نویسنده تفسیر الخازن: (۲) «واعلامٌ صادق من الله ورسوله، واصل الى الناس يوم الحج الأكبر.

نویسنده تفسیر الخازن از قول امام علی بن ابی طالب علیه السلام، روایت کرده که از پیامبر پرسیدم: «یوم الحج الاکبر» چه روزی است؟

پیامبر در پاسخ گفت: «یوم النحر» و بعضی هم گفته‌اند: منظور تمام ایامی است که «حاج» در منا به سر می‌برد؛ گاهی از «یوم» مطلق زمان و حین اراده می‌شود، همان طور که گفته‌اند:

یوم صفین - یوم الجمل. می‌دانیم که دو جنگ مزبور روزهایی ادامه داشت و برخی هم گفته‌اند: منظور از «یوم الحج الاکبر» حجتی است که در آن پیامبر نیز حج گزارد. (۳)

بیضاوی، یوم الحج الاکبر را روز عید (۴) دانسته است؛ زیرا که معظم

۱-۱. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۱۳۵

۲-۲. تفسیر غریب القرآن، ص ۱۸۲ و تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۴۹

۳-۳. تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۵۰

۴-۴. تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۲۷۵

ص: ۱۲۸

اعمال حج در آن روز تمام می‌شود و روایتی هم نقل کرده است که مضمون آن چنین است:
پیامبر خدا روز عید قربان، در مقابل ستون جمرات ایستاد، در حجّه‌الوداع، فقال: «هَذَا يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ».

سید هاشم بحرانی (بحرینی) نوشته است: (۱)

درباره «يوم الحج الاكبر» روایات مختلفی نقل شده که یکی از آن روایات از امام علی علیه السلام است که گفت:
«إِنَّمَا سُمِّيَ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ لِأَنَّهَا كَانَتْ سَنَةً حَجَّ فِيهَا الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَلَمْ يَحُجَّ الْمُشْرِكُونَ بَعْدَ تِلْكَ السَّنَةِ».

ابن عربی هم نوشته است: (۲) در مورد روز «حج الاكبر» اختلاف هست.

برخی همچون مجاهد گفته‌اند: الحج الاكبر: القرآن، «الجمع بين الحج والعمرة» والحج الأصغر: العمرة. (۳)

اکنون برخی از آیات سوره حج را، مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱-۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲-۲. احکام القرآن، ج ۲، ص ۸۸۶.

۳-۳. برای آگاهی بیشتر درباره نکات بلاغی و جنبه‌های تفسیری و لغوی آیه ۳ براءة، رجوع شود به: تفسیر التبیان، ج ۵، صص ۱۷۰

و ۱۷۱؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۵، صص ۴ و ۵؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، صص ۳۷ و ۳۸؛ تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، صص ۴۵۴ و

۴۵۵؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۲۲۱؛ تفسیر صافی، ج ۲، صص ۶۸۲ و ۶۸۳؛ تفسیر جلالین، ص ۲۴۷؛ تفسیر المنار، ج ۱۰،

ص ۱۵۳ به بعد؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۷۸۱ و تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۱۱۳.

ص: ۱۲۹

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصِيدُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. (۱)

«آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه دین خدا و مسجد الحرام باز می‌دارند- مسجدی که ما آن را برای همه مردم پرستشگاه قرار دادیم- و بومی و غیر بومی (۲) هم در آن یکسانند، (اینان باید بدانند) که ما به هر کس از ایشان که بخواهد در آنجا ستمی بکند، به او عذاب دردناکی می‌چشانیم.»

در این آیه، خدا مزاحمت و مخالفتی که کفار برای مؤمنان از مسجد الحرام فراهم می‌کردند و مردم را از اطاعت خدا و مسجد الحرام که عبادتگاه مردم است، باز می‌داشتند، بیان می‌کند و کیفر این کار اینان را با نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ شرح می‌دهد. در این آیه، خدا مسجد الحرام را خانه مردم می‌خواند... وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً... و کسی نمی‌تواند از مردم جلوگیری کند، با توجه به این که این نمازگاه و این محلّ عبادت و این جایگاه که محلّ برگزاری اعمال حجّ هم هست، بومی و غیر بومی، شهری و بیابانی،

۱-۱. حج: ۲۵.

۲-۲. برخی دو کلمه «عاکف» و «بادی» را شهری و بیابانی و غریب و خودی ترجمه کرده‌اند. ابن عربی نوشته است: بنا به گفته سیوطی در ص ۱۱۹ اسباب النزول، این آیه در سال ۶ هجری نازل شده وقتی که پیامبر اکرم برای غزوه حدیبیه از مدینه در آمده بود و مشرکان مانع شدند که پیامبر به بیت‌الله درآید و در همان مکان عمره بجا آورد و شتر قربانی کرد و سرتراشید. نک: احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۲۹.

ص: ۱۳۰

خودی و غریبه دارای حقّ مشترک هستند و کسی نمی‌تواند خود را صاحب اختیار مسجد بدانند؛ زیرا که **سَوَاءَ الْعَاكِفُ (۱) فِيهِ وَ الْبَادِ، بومی و غیر بومی حق دارند که در آن مسجد عبادت کنند.**

مسجد الحرام بیت الله است و برای همه بندگان خدا و کسی را نرسد که ادعای امتیاز کند

سید قطب نوشته است: (۲) مسجد الحرام بیت الله است و برای همه بندگان خدا است و کسی را نرسد که ادعای امتیاز کند. «فهو بیت الله الذی یتساوی فیهِ عباد الله فلا یملکه أحدٌ منهم ولا یمتاز أحدٌ منهم».

قرآن کریم آن کسی را که از این راه روشن منحرف شود و در او اعوجاجی باشد عذاب دردناکی می‌چشاند. در جمله **وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ ... حذف مفعول فعل «یرد» افاده عموم (۳) می‌کند** و به طور کلی، اگر در جمله‌ای، متعلق مورد نیاز فعلی، حذف شده باشد و متعلق آن فعل در جمله ذکر نشود، حذف آن متعلق، علامت

۱- ۱ العاکف: الساکن بمکة. والباد: الجانب. نک: ج ۲، ص ۴۲۱ تفسیر مجاهد.

۲- ۲ فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۱.

۳- ۳ زمخشری نوشته است: مفعول «یرد» حذف شده تا عمومیت داشته باشد و هر چیزی را شامل شود. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۰ و بیضاوی نوشته است: مفعول آن حذف شده تا «یتناول کلّ متناول». نک: تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶، و ابی سعود در بحث از: «من یرد فیهِ» نوشته است. مفعول حذف شده: لیتناول کلّ متناول کأنه یقول: «ومن یرد فیهِ مرأاً ما» نک: ج ۴، ص ۱۰ تفسیر ابی سعود.

ص: ۱۳۱

عمومیتِ مطلب است؛ به عبارت دیگر، حذف متعلق افاده عموم می‌کند. (۱)
 در اینجا هم به قول عکبری (۲) جمله چنین بوده است و کلمه «تعدیاً» حذف شده؛ یعنی وَ مَنْ يُرَدُّ فِيهِ بِالْحَادِ
 و در جلد ششم، صفحه ۱۵۲ تفسیر منهج الصادقین نوشته شده: مفعول فعل «یرد» محذوف است تا شامل امور منهیه باشد.
 از نکات بلاغی، این است که خبر «إِنَّ» در جمله «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...» به قرینه بخش دوم آیه، حذف شده و این حذف اهمیت بیشتری را می‌رساند و اصل جمله چنین بوده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ... معدَّبون». (۳)

ممانعت مردم از عبادت در مسجد، تعدی به حق خداست

نکته دیگر این که: جلوگیری و ممانعت مردم از عبادت در مسجد، تعدی به حق خداست؛ زیرا در آیه، کلمه «سبیل» به «الله» اضافه شده و چنین استنباط می‌شود: «آن کسی که انسان‌ها را از عبادت در مسجد الحرام باز دارد و مانع گردد، آنان را از راه خدا، بازداشته و به حق خدا، تعدی کرده است». (۴)

نظریه مفسران

- ۱-۱. همچنانکه در آیه یک سوره حجرات ۴۹ مفعولِ فعلِ «لا تقدّموا» حذف شده و چون مفعول محذوف است می‌توانیم بگوییم که این حذف، افاده عموم می‌کند و هر چیزی که احترام پیامبر در آن ملحوظ شده باشد می‌تواند مفعول جمله باشد. آیه این است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ... حجرات: ۱
- ۲-۲. التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۳۹
- ۳-۳. همان مأخذ، ج ۲، ص ۹۳۷
- ۴-۴. فی ظلال القرآن، ج ۵، صص ۵۹۱ و ۵۹۲

ص: ۱۳۲

در این آیه فعل مضارع «یصدون» بر فعل ماضی «کفروا» عطف شده است، برای بیان استمرار و مراد از فعل «یصدون» حال و استقبال نیست بلکه استمرار صد است از راه خدا و لذا عطف آن بر فعل ماضی «کفروا» مستحسن است. (۱)

شیخ طوسی نوشته است: (۲) فعل مضارع «یصدون» بر فعل ماضی «کفروا» عطف شده؛ زیرا که می‌خواهد بفهماند «ومن شأنهم الصد» نظیر آیه ۲۰ سوره رعد: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ ...

ابوالبرکات، ابن‌الأنباری نوشته است: (۳) اگر «واو» در «ویصدون» حرف عطف باشد، در این صورت فعل مضارع بر ماضی، حمل بر معنی می‌شود و تقدیر آن چنین است: «إِنَّ الْكَافِرِينَ وَالصَّادِّينَ». وچنانچه «واو حالیه» باشد تقدیر جمله چنین خواهد بود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا صَادِّينَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ». (۴)

۱- ۱ منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۰.

۲- ۲ تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۳- ۳ البیان، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴- ۴ مکی بن ابی‌طالب قیسی نوشته است: فعل مضارع «یصدون» که بر فعل ماضی «کفروا» عطف شده، عطف بر معنی است و نه عطف بر لفظ؛ زیرا تقدیر عبارت چنین است: «إِنَّ الْكَافِرِينَ وَالصَّادِّينَ». بعضی نیز گفته‌اند: «واو» زاید است و فعل مضارع «یصدون» خبر إن است و تقدیر چنین می‌شود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَصَدُّونَ...». نک: ج ۲، ص ۹۵، مشکل اعراب القرآن.

ص: ۱۳۳

زمخشری هم ذیل این آیه، در بحث از ... وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ نوشته است: (۱) «أى: الصدود منهم مستمرٌّ دائمٌ». و مثلاً وقتی می‌گوییم: فلان یحسن الی الفقراء، منظور حال و استقبال نیست، بلکه قصد گوینده، استمرار احسان است از او. قرطبی هم در تفسیر خود نوشته است: (۲) برخی گفته‌اند که «واو» در فعل مضارع «یصدون» زاید است و «یصدون» خبر إن است؛ یعنی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ولی خود وی این عقیده را نادرست می‌داند و معتقد است که خبر «إن» فعل «خسروا» می‌باشد که مقدر است.

و فعل مضارع «یصدون» بر استمرار (۳) دلالت می‌کند و تقدیر آیه چنین است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ شَأْنِهِمُ الصَّدَّ...»؛ همچون الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ (۴)

بیضاوی نیز گفته است: (۵) در فعل مضارع «یصدون» حال و استقبال

۱-۱. کشاف، ج ۳، ص ۱۰

۲-۲. تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱

۳-۳. فراء گفته است: علت این که با فعل مضارع «یصدون» بیان شده، این است که خواسته است بفهماند که صد و منع آنان دائمی

و مستمر است. نک: معانی القرآن، فراء، ج ۲، ص ۲۲۰

۴-۴. رعد: ۳۰

۵-۵. تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۵

ص: ۱۳۴

مورد نظر نیست، بلکه استمرار و دوام مورد نظر است و روی همین اصل هم، عطف آن بر فعل ماضی درست است. خبر «إِنَّ» هم محذوف است که «معدّبون» باشد.

نظیر همین سخن را ابی‌السعود در تفسیر خود نوشته است، یعنی:

منظور استمرار «صدّ» است. و لذلك حَسُنَ عطفه علی الماضی. و افزوده است که بعضی گفته‌اند:

جمله حال است از ضمیر «کفروا» یعنی و «هم یصدّون».

الخازن نیز نوشته است: (۱)

«إنّ الذین کفروا» بما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله «ویصدّون عن سبیل الله» یعنی بالمنع من الهجرة والجهاد والاسلام «والمسجد الحرام» یعنی ویصدّون عن المسجد الحرام الذی جعلناه للناس...؛ یعنی «قبله لصلاتهم ومنسکاً ومتعبداً».

فاضل مقداد، (۲) ضمن ابراز عقیده قدما افزوده است که برخی گفته‌اند:

«کافر شدند کفروا در زمان گذشته و باز می‌دارند و منع می‌کنند ایشان، هم اکنون در سال حدیبیه، یعنی یصدّون عن سبیل الله... در زمان حال و آینده.»

نویسنده «اقصی البیان» هم همین گفته را تکرار کرده است؛ (۳) یعنی:

«کفروا فی الماضی وهم الآن یصدّون» که اشاره است به صدّ و منع کفار در

۱-۱. تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۱۰

۲-۲. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۴

۳-۳. اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۱۱. البته دیگر عقیده‌ها را هم گفته است.

ص: ۱۳۵

سال حدیثه، پیامبر صلی الله علیه و آله را.

درباره «مسجد الحرام» که در آیه هست: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**، بعضی گفته‌اند: منظور مسجد الحرام است، به دلیل آن که ظاهر قرآن، بر این معنی دلالت می‌کند و بعضی هم عقیده دارند که تمام حرم منظور نظر است؛ زیرا مشرکان، پیامبر صلی الله علیه و آله را در سال حدیثه، از حرم منع کردند و پیامبر در خارج نزول کرد. (۱)

آیه ۲۵ سوره فتح هم، ناظر به همین معنی است:

هُمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...، یعنی منظور تمام مکه است و این گفته را آیه ۱ سوره‌الاسراء (اسری شبحان الذی اسرى بعبدِه لئلا من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى ... تأیید می‌کند؛ زیرا می‌دانیم که اسراء از مکه بوده، چون پیامبر صلی الله علیه و آله، در خانه خدیجه و یا خانه ام هانی و یا شعب بوده است. (۲)

در بحث از «... سواء العاكف فيه و الباد...» (۳)

بعضی کلمه «سواء» را مرفوع خوانده‌اند، بنابراین که خبر مقدم است؛ یعنی «العاكف و البادی»

۱-۱ زمخشری در بحث از کلمه «الناس» در این مورد نوشته است: هر که بر او نام «مردم» اطلاق شود؛ خواه شهری باشد یا بیابانی و

خواه مقیم باشد یا غیر مقیم. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۰

ابی‌السعود در تفسیر الذی جعلناه للناس نوشته است: «ای کائها من کان من غیر فرق بین مکی و آفاقی». نک: ج ۴، ص ۱۰ تفسیر ابی‌السعود.

۲-۲ تفسیر جامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۲، ص ۳۲؛ کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۳۵؛ اقصی‌البیان، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳-۳ مکی بن ابی‌طالب، در تفسیر این جمله نوشته است: این خود دلیل است بر این که حرم ملک کسی نیست؛ زیرا که خدا، میان مقیم و غیر مقیم، فرقی قائل نشده است. نک: مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۵.

ص: ۱۳۶

سواءً» و بعضی هم منصوب خوانده‌اند، بنابراین که مفعولِ دوم فعل «جَعَلَ» باشد و یا حال باشد برای ضمیر «جَعَلْنَا». و در این صورت «العاکف» هم رفعش به «سواء» خواهد بود؛ زیرا که «سواء» مصدر است و عمل اسم فاعل را انجام می‌دهد و به معنای «مُسْتَوٍ» هم می‌باشد. (۱)

قرطبی کلمه «العاکف» را المقیم‌الملازم و کلمه «البادی» را اهل البادیه و من یقدم علیهم، معنی کرده و گفته است: (۲)
«... فلیس اهل مکة أحق من النازح الیه».

ابوالفتوح رازی هم، نوشته است: «عاکف»، آن بود که در آن جا مُقیم بود و «بادی» آن که از بادیه آن جا آید. و تقدیر جمله سواءً العاکفُ (۳) فیهِ و البادِ چنین است: «العاکف و البادی فیهِ مستویان» و درباره این جمله، چه زیبا گفته است خواجه عبدالله انصاری: (۴)

«در حرم من چه شهرنشین و چه بادیه‌نشین هر دو یک حال دارند و یک مقام».
در بحث از و مَنْ یُرِدُ فیهِ بِالْحَادِ یُظْلَمُ نُدْقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِیمٍ گفته‌اند:
«وَمَنْ یُرِدُ» فعل شرط است و جواب آن نُدْقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِیمٍ

۱-۱ تفسیر جامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴

۲-۲ تفسیر جامع لأحكام، ج ۱۲، ص ۳۲، و غریب القرآن، ص ۲۹۱

۳-۳ نویسنده کتاب «لسان‌التنزیل» عاکف را «باشنده؛ یعنی شهری» و بادی را بیابانی آن که از جایی آمده باشد، معنی کرده است.
نک: لسان‌التنزیل، ص ۱۲۲

۴-۴ خلاصه کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۸۹

ص: ۱۳۷

می‌باشد. الحاد (۱) هم یعنی: میل و به قول قرطبی، (۲) خدا خواسته است بگوید: کسی که میل به ظلم در او باشد نُذِقَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ.

فاضل مقداد درباره «بالحاد بظلم» نوشته است: دو صنف می‌باشند برای مفعول محذوف؛ یعنی «مَنْ يُرَدُّ فِيهِ أَمْرًا بِالْحَادِ بِظَلْمٍ». ابوالفتوح رازی هم ضمن این که «باء» را در کلمه «الحاد» زاید دانسته، عبارت را چنین معنی کرده است: (۳) «هَمَّتْ كُنْدَ أَنْ جَاءَ، جَزَّ خَدَايَ رَا بِيْرَسْتَدَّ».

ابی‌السعود، نوشته است: (۴) بالحاد: بَعْدُولِ عَنِ الْقَصْدِ. بِظَلْمٍ: بَغَيْرِ حَقٍّ. وَهُمَا حَالَانِ مُتْرَادِفَانِ.

زمخشری نیز این دو کلمه را دو حال مترادف دانسته است. (۵)

ابن قتیبه، در بحث از وَ مَنْ يُرَدُّ فِيهِ بِالْحَادِ نوشته است: (۶) «أَيُّ: مَنْ يَرُدُّ فِيهِ الْحَادُ. وَ هُوَ الظُّلْمُ وَ الْمِيلُ عَنِ الْحَقِّ. («با» هم زاید است).

کسی حق ندارد ادعای مالکیت سرزمین حرم را بکند

نویسنده کتاب «اقصی‌البیان» نوشته است که می‌توانیم کلمه «سواء» را مرفوع بخوانیم، بنابراین که خبر مقدم باشد و در این صورت معنای عبارت

۱-۱ الحاد: الميل عن المقصد و منه اللحد لأنه مايل عن سمت القبر. نك: کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۳۵

۲-۲ تفسیر جامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴

۳-۳ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۸۷

۴-۴ تفسیر ابی‌السعود، ج ۴، ص ۱۰؛ تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶

۵-۵ کشف زمخشری، ج ۳، ص ۱۰

۶-۶ تفسیر غریب القرآن، ص ۲۹۱

ص: ۱۳۸

چنین است: «الْعَاكِفُ (۱) فِيهِ وَالْأَبَادُ (۲) سِوَاءُ» یعنی کسی حق ندارد که به سرزمین حرم ادعای مالکیت کند.

کعبه برای آنان بنا نشده که قبله‌شان جز خدا جای دیگر و کس دیگر است

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ. (۳)
 «(ای پیامبر به یاد آر) (۴) آن زمانی را که ابراهیم را در جای این خانه، جا دادیم (و مقرر داشتیم و گفتیم به او) که چیزی را شریک و انباز من قرار نده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و حاجیان و نماز گزاران، پاک و پاکیزه دار.»
 در بخش نخستین آیه، خداوند کعبه را جایگاه ابراهیم برای عبادت قرار داده تا عبادت کنندگان بدانند این خانه محلّ عبادت است و از طرفی،

- ۱-۱ «العاکف»؛ المقیم الملازم للمکان. «البادی»؛ از بَدَ أَيْدَى: إِذَا ظَهَرَ. و «البدء»؛ خلاف الحضر.
 ابن عربی در بحث از سِوَاءِ الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْأَبَادِ ... نوشته است: مقیم و واردشونده، در حق و حرمت مساوی باشند. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۳.
 ۲-۲ فَرَّأَ گفته است: فالعاکف، مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ. و الباد، مَنْ نَزَحَ إِلَيْهِ بِحِجٍّ أَوْ عَمْرَةٍ. نک: معانی القرآن، فَرَّأَ، ج ۲، ص ۲۲۱.
 ۳-۳ حج: ۲۶.
 ۴-۴ «وَ إِذْ بَوَّأْنَا ...»، «إِذْ» ظرف است و متعلق به فعل مقدّر که «أَذْكَرَهُ» باشد. در واقع گفته شده: «أَذْكَرَهُ وَقْتُ ...» نک: التبیان، ج ۲، ص ۹۳۹.

ص: ۱۳۹

خانه را به خود نسبت داده و «طَهْر بیتی» گفته تا بفهماند که این خانه از آن خداست و همگان می‌توانند در آن جا به عبادت مشغول شوند و اختصاص به طبقه خاص و کشور ویژه‌ای ندارد و معنای واقعی تطهیر معبد، پاک‌ی معنوی از پلیدی‌هاست؛ یعنی عبادات باید، خالصاً برای خدا باشد و هیچ شائبه‌ای در آن نباشد.

به قول سید قطب، با قرار گرفتن ابراهیم علیه السلام در این خانه و جاگرفتن وی در بیت‌الله اساس توحید در بیت‌الله با دستور اَنْ لَاتُشْرِكْ بِیْ شَیْئاً پایه‌ریزی شد و از عبارت وَطَهَّرْ بَیْتِیْ لِلطَّائِفِیْنَ وَالْقَائِمِیْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ نیز استنباط می‌شود که این خانه و این مکان مقدس برای چنین افرادی بنا شده، نه برای مُشْرکان و نه برای آنان که قبله‌شان جز خدا، جای دیگر و کس دیگر است.

نظریه مفسران

سید قطب گوید: (۱)

«الْبَيْتُ اَنْشِئَ لِلطَّائِفِیْنَ وَالْقَائِمِیْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ لِمَنْ یُشْرِكُونَ بِاللَّهِ وَیَتَوَجَّهُونَ بِالْعِبَادَةِ اِلَى سِوَاهُ».

ملاً فتح‌الله کاشانی نوشته است: (۲)

وَ اِذْ بَوَّأْنَا (۳) لِاِبْرَاهِیْمَ مَكَانَ الْبَیْتِ ... یعنی: جا دادیم ابراهیم را در

۱-۱ فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۳.

۲-۲ تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳-۳ بَوَّأْنَا: وطانا یعنی جایگاه دادیم / هیتنا له.

مکان‌الْبیت، مراد از بیت، خانه کعبه است. و در جمله «اَنْ لَاتُشْرِكْ بِیْ شَیْئاً» حذفی هست و تقدیر آن: «وَ اَوْحِیْنَا اِلَیْهِ اَنْ لَا تُشْرِكْ بِیْ شَیْئاً» می‌باشد. نک: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۸۸.

ص: ۱۴۰

موضع خانه کعبه.

يقال: بَوَّءَ فلاناً إذا أقامه و أَعَدَّه. از مادّه بَوَّءَ: رُجُوع. و منه قوله تعالى «فقد بَاءَ بغضب» ای رجوع.

پس از این توضیح لغوی، ملا فتح‌الله کاشانی در ترجمه آیه گفته است:

خانه کعبه را پاکیزه دار از اصنام، تا آن را طواف کنند و در آن نماز گزارند و این قول به لسان اهل علم است. اما به زبان اهل

اشاره؛ یعنی ای ابراهیم دل خود را که دارالملکِ کبریایِ من است، از همه چیز پاک کن و غیرتی را بر آن راه مَدِده که او پیمانانه

محبّت است. «القلوبُ اوانی الله فی الأرض فاحبّ الأوانی إلى الله اصفاهها». (۱)

نویسنده «مسالک‌الافهام» در ترجمه «و إذ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ ...» نوشته است: (۲)

یعنی: به یاد آر آن زمانی را که ما خانه را مرجع برای عبادت قرار دادیم.

و افزوده است که «أن» در «أَنْ لَاتُشْرِكْ بِى شَيْئاً» مفسّر است برای فعلی که «بَوَّأْنَا مَكَانَ الْبَيْتِ» باشد و در واقع گفته شده است:

«امرنا، ان لا تشرک بى شیئاً فی العباده فیه».

در بخش پایانی آیه هم، به جای لفظ صلاه و نماز، از ارکان صلاه که قیام و رکوع و سجود باشد، سخن گفته است.

۱-۱ همان مأخذ، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲-۲ مسالک‌الافهام، ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

ص: ۱۴۱

قرطبی در بحث از آیه مزبور نوشته است: (۱)

وَ إِذْ بَوَّأْنَا (۲) لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ ...

یعنی: اذکره إذ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ بَوَّأْتَهُ مَنْزِلًا وَ بَوَّأْتُ لَهُ: مَكَّنْتُكَ وَ مَكَّنْتُ لَهُ.

یعنی بَوَّأْتُ، ممکن است دو مفعولی باشد و یا یک مفعول داشته باشد.

در «طهر بیٹی» قرطبی گفته است: تطهیر بیت عام است از کفر و بدعت‌ها و تمام ناپاکی‌ها و افزوده است که قبایل جُزْهُم و عمالقه،

بُت‌هایی در اطراف خانه داشتند و ابراهیم مأمور شد که بت‌ها را از میان ببرد و در واقع خانه از بت پرستی پاک شود. (۳)

ابوالبرکات، ابنُ الأنباری هم گفته است: ممکن است «لام» در «لِإِبْرَاهِيمَ» زاید باشد و «بَوَّأْنَا» دو مفعولی باشد؛ یعنی «ابراهیم» مفعول

اول و «مکان» مفعول دوم و ممکن است «لام» زاید نباشد و

۱- ۱ تفسیر جامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۷.

۲- ۲. ابن عربی نوشته است: «بَوَّأْنَا: نَزَّلْنَا». «لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»: عَرَّفْنَا بِهِ مَنْزِلًا». و برای همین است که «لام» حرف جر بر آن

درآمده تا اینکه متعدی به دو مفعول نباشد. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۶.

۳- ۳ برای آگاهی بیشتر از جنبه‌های بلاغی و نحوی و نکات تفسیری و لغوی آیه ۲۶ سوره حج رجوع شود به: تفسیر التبیان، ج ۷،

ص ۲۷۴ و ۲۷۵؛ تفسیر کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۰ و ۱۱؛ تفسیر ثعالبی، ج ۳، ص ۷۶؛ تفسیر جلالین، ص ۴۴۳؛ تفسیر سید

عبدالله شبر، ص ۳۲۵؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۱۹ و تفسیر کشف الحقائق، ج ۲، ص ۴۷۸.

ص: ۱۴۲

فعل «بؤأنا» به معنای «جعلنا» باشد و در این صورت تقدیر عبارت چنین می‌شود:

«جعلنا لإبراهیم مکان البیت منزلاً» که «مکان البیت» باشد و «منزلاً» مفعول محذوف باشد.

خلاصه این که: کعبه محلّ عبادت مسلمانان جهان است و در آنجا باید منحصرأً خدای یکتا را پرستش کرد و اعتقاد به توحید هم باید از هر جهت خالص و پاک و بی‌ریب و ریا باشد.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ (۱) رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. (۲)

«در میان مردم ندای حج ده تا مردم، پیاده و سواره، بر مرکب‌های لاغر شده از راه‌های دور، به سوی تو و به مکه آیند.»

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. (۳)

«تا که منافع خود را ببینند و نام خدا را در روزهای معلوم یاد کنند، به جهت این که چهارپایان را به آنان روزی دادیم. پس، از

۱- ۱ یأتوک رِجَالًا: ای مُشَاهَ عَلی ارجلهم. رِجَال جمع راجل مثل صِحَاب و صاحب و قیام و قائم.

۲- ۲ حج: ۲۷.

۳- ۳ حج: ۲۸.

ص: ۱۴۳

گوشت آنها بخورید و گرسنه فقیر را هم اطعام کنید.»

پس از این که ابراهیم علیه السلام به دستور خداوند از ساختن خانه فراغت یافت و فرمانِ تطهیر بیت را از سوی خدا دریافت کرد، خدا به او دستور داد که با صدای بلند به مردم ندا درده تا مناسک حجّ به جا آرند و قصد خانه کنند و همان طور که علی علیه السلام و ابن عباس گفته‌اند خطاب فعل «اِذَّن» به ابراهیم است. سیاق عبارت هم ایجاب می‌کند که مخاطب، ابراهیم علیه السلام باشد و نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

منظور از «منافع» چیست؟

پس از اعلام حج در آیه بعدی، خداوند منافع حجّ را برمی‌شمارد و می‌گوید:

تنها فیوضات معنوی نصیب نمی‌شود، بلکه سودهای مادی هم دارد؛ یعنی اگر اعلام کنی به سوی تو می‌آیند تا منافع خود را ببینند. کلمه «منافع» در آیه، نکره است و به صورت جمع و به طور مطلق ذکر شده است پس بنابراین از لحاظ فنّ معانی، افاده عموم می‌کند و می‌تواند هم منافع دنیاوی را شامل شود که حوائج گوناگون و نیازمندی‌های همگانی را دربر می‌گیرد؛ چه، اقوام مختلف گرد می‌آیند، اقوامی که معبود همه‌شان یکی است و افکار همه یکسان است. قبله همه کعبه است. وحدت فکری دارند. وحدت کلمه دارند. در نتیجه اتحاد می‌توانند در حلّ مشکلات اقتصادی یکدیگر یاور هم باشند و مشکلات همدیگر را حلّ کنند و در نتیجه بهره‌های مادی نصیب ملت‌های گوناگون

ص: ۱۴۴

مسلمان شود.

و همچنین منظور از «منافع» می‌تواند منافع اخروی باشد؛ زیرا عبادت‌ها معنویت ایجاد می‌کند و انسان می‌سازد و اثرش در گفتارها و کردارها نمودار می‌گردد و انسان‌ها به سوی فلاح و رستگاری می‌روند. (۱)

این است که قرآن به‌طور کلی و مطلق گفته است:

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ. تا هر گروهی به حسب استعداد و نیاز و دریافت خود بهره گیرند. (۲)

فعل امر «أذّن» خطاب به ابراهیم است تا برای حجّ ندا دردهد و در میان مردم اعلام حجّ کند، بانگ حجّ دردهد تا با پای پیاده و بر پشت مرکب لاغر از دوردست صحراهای عمیق به سوی خدا آیند. (۳)

چرا در قرآن گفته شده «یأتوک» و گفته نشده «یأتوا البیت»

در این جا نکته‌ای وجود دارد و آن نکته این است که، گفته شده: «یأتوک» و نه «یأتوا البیت». در صورتی که غرض اصلی زیارت خانه است و مردم می‌روند و خانه را طواف می‌کنند و مناسک حجّ به‌جای می‌آورند، چه ربطی به ابراهیم دارد تا به سوی او بیایند و فعل به صورت «یأتوک» گفته شود؟!

۱-۱ منافع را، نکره آورده، تا بر کثرت دلالت کند؛ یعنی هم منافع دنیاوی را شامل شود و هم اجر اخروی، همچون عفو و مغفرت را. با توجه به این که حدیثی در این باره از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل شده است. نک: کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲-۲. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۵.

۳-۳. احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۶.

ص: ۱۴۵

شاید در جواب بتوان گفت که: مقصود اصلی از تشریح حج، زیارت دل است و زیارت صاحب‌دل، نه زیارت سنگ و گل؛ «تا بتوانی زیارت دلها کن».

بخشی از آیه ۳۷ سوره ابراهیم (۱۴) نیز، تقریباً چنین مطلبی را گفته است:

... فَأَجْعَلُ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ...

«ای خدا، تو دل‌های مردمان را به سوی خودشان مایل گردان ...»

در حج سیمای اشرافیت نیست

«يَأْتُوكَ رِجَالًا» رِجَالًا جمع راجل است؛ یعنی پیاده. و به قول ملافتح‌الله کاشانی تقدیم «رِجَالًا» به جهت افضلیت ماشی است و نشان می‌دهد که سیمای اشرافیت ندارد؛ زیرا در درجه اول پیاده‌هایند و در درجه دوم سواره‌هایی که لاغری مرکبشان از طبقه راکبشان حکایت می‌کند.

نظریه مفسران

ابن عربی در بحث از «يَأْتُوكَ رِجَالًا» نوشته است: (۱) از تقدّم ذکر «رِجَالًا» برخی چنین درک کرده‌اند که حجّ «راجل» افضل از حجّ «راکب» است. در کشف‌الأسرار هم نوشته شده است در ذیل بحث از ... يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ ... (۲) پیادگان و سوارگان به سوی خانه تو آیند، خداوند پیادگان راه حج را بر سواران مقدّم داشت و

۱-۱ احکام‌القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸.

۲-۲. ضامر: ای بعیر مهزول و هو يطلق على الذكر والأنثى. نک: تفسیر جلالین، ص ۴۴۳.

ص: ۱۴۶

رتبت بهشتی داد ... شگفت تر آن که در ذکر سواران راه، آنان را به مرکوب یاد کرد نه به راکب، از بهر آن که رنج راه با مرکوب است نه با راکب

مکی بن ابی طالب قیسی، در بحث از: ... وَ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ ... نوشته است: (۱) «ضامر» به معنای «ضوامر» است که جمع می‌باشد، باتوجه به اینکه کلمه «کُلُّ» هم بر عمومیت دلالت می‌کند و روی همین اصل است که فعل «يَأْتِينَ» به اعتبار معنای جمع آمده است.

در تفسیر جلالین هم، ذیل کلمه «يَأْتِينَ» (۲) نوشته شده: (۳)

«ای الضوامر حملاً علی المعنی .

وجمله «وَ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ ...» نیز در موضع حال است و محلاً منصوب؛ یعنی و رُكباناً و به قول زمخشری: (۴) «كَانَهُ قَالَ: رِجَالاً وَ رُكباناً».

«يَأْتِينَ»؛ ابن عربی در بحث از این کلمه «يَأْتِينَ» نوشته است: (۵) ضمیر فعل مضارع «يَأْتِينَ» به شتر برمی‌گردد، از باب کرامت آن حیوان؛ زیرا آن حیوان هم با صاحبش به حج آمده است. کرامت قائل شدن برای حیوان در قرآن هست، همچون قول خدا وَ

الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۶)

از باب کرامت که

۱-۱. مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۷

۲-۲. يَأْتِينَ؛ صفة كل ضامر، لأنه بمعنى الجمع. نك: تفسير سيد عبدالله شبر، ص ۳۲۵

۳-۳. تفسير جلالين، ص ۴۴۳

۴-۴. كشاف، ج ۳، ص ۱۱

۵-۵. احكام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۸

۶-۶. عاديات: ۱

ص: ۱۴۷

در خیل جهادکنندگان فعالیت کرده است. خدا به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، سوگند یاد کرده است.

ابوالفتوح در ذیل بحث از آیه مزبور گفته است: (۱)

جزم فعل «یأتوک رجالاً» بنابراین است که در جواب فعل امر «اُذِّن» است.

«رجالاً» هم منصوب است؛ زیرا حال از فاعل است. رجال جمع راجل است همچون: قیام و قائم و صیام و صائم و صحاب و صاحب.

«فَجَّ عَمِيقٌ»؛ عمیق به معنای دوری در مسافت آمده است. همچون:

«يَقْطَعْنَ بَعْدَ النَّازِحِ الْعَمِيقِ»؛ «شتران، درازی راه بعید و دور را قطع کردند و بریدند و طی کردند.»

قرطبی، در تفسیر خود، (۲) ضمن این که نقل کرده مخاطب فعل «اُذِّن» ممکن است ابراهیم علیه السلام باشد ولی خود ترجیح داده

که مخاطب شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد؛ زیرا قرآن، بر پیامبر اکرم نازل شده و فعل هم مخاطب است و ابراهیم

غایب.

در باره «یأتوک رجالاً» گفته است: لازم بود گفته شود «یأتون الکعبه» ولی چون ندا دهنده انسان است، لذا «یأتوک» گفته شده و در

واقع بدین وسیله مقام ندا دهنده را بالا برده است.

درباره ... يَأْتِيَنَّ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ نوشته است:

۱-۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۸۹.

۲-۲. تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۸.

ص: ۱۴۸

جمله‌ای است که سبب ضمور (۱) رایبان می‌کند؛ یعنی طول سفر در شتر اثر می‌گذارد. ضمیر در فعل «یأتین» هم به «ابل» بر می‌گردد، به جهت کرامت شتر، که با صاحبش به حج آمده است همچون «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا». (۲)
فاضل مقداد در بحث از آیه اُذِّنْ فِي النَّاسِ ... نوشته است: (۳)

برخی گفته‌اند: مورد خطاب آیه، ابراهیم علیه السلام است و بعضی هم مورد خطاب را، شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته و برای تأیید این سخن، روایت زیر را هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند:
«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ لَمْ يَحُجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِينَ أَنْ يُؤَذِّنُوا بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَحُجُّ مِنْ غَامِهِ هَذَا».
سید هاشم بحرانی (بحرینی) نیز همین مطلب را نقل کرده (۴) و افزوده

۱-۱. ضمور به ضم ضاد، مصدری است که صفت آن ضامر در آیه مورد بحث ذکر شده است.

ضامر؛ البعير المهزول الذي اتعبه السفر. يقال: ضمير، يضمير، ضموراً لاغر میان شدند.

۲-۲. این همان سخنی است که ابن عربی هم گفته است؛ یعنی قرآن نیز از باب کرامت و بزرگ شمردن، به دونده‌های شتابان یعنی اسبان مجاهدین، آنگاه که به سوی دشمن به تاخت و تاز درمی‌آیند، سوگند یاد کرده است.

۳-۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴-۴. البرهان، ج ۳، صص ۸۵ و ۸۶. سید هاشم بحرانی در آغاز بحث از این آیه، نوشته است: پس از فراغ از ساختن بیت، خدا به ابراهیم دستور داد میان مردم ندا دهد که حج به جا آورند؛ «فَقَالَ يَا رَبِّ وَمَا يَبْلُغُ صَوْتِي»، «خداوندا! صدایم به همه نمی‌رسد.»
خداوند فرمود:

«عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَعَلَى الْبَلَاغِ»؛ «از تو ندا کردن و از من رساندن.» سپس مطلب بالا را نقل کرده است.

ص: ۱۴۹

است: پس از نزول این آیه، پیامبر، دستور داد با صدای بلند آواز در دهند و اعلام کنند که پیامبر در این سال حج خواهد گزارد. پیامبر گرامی چهار روز مانده از ماه ذی القعدة، از مدینه به قصد زیارت کعبه در آمد و اعمال حج را به شیوه‌ای که مسلمانان خوب فرا گیرند، انجام داد.

نویسنده «مسالک الأفهام» نوشته است: (۱)

أَذَّنَ فِي النَّاسِ ...؛ یعنی «نَادِ فِيهِمْ بِالْحَجِّ»؛ «آنان را دعوت به حج کن.»

و افزوده است که برخی از مفسران معتقدند: مورد خطاب در آیه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا آیه: وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ ... (۲)

نمی‌تواند دلیل باشد بر این که: مخاطب، ابراهیم علیه السلام است؛ چون به گفته علامه فاضل جواد کاظمی، نویسنده کتاب مسالک الأفهام:

«إِنَّ الْخُطَابَ فِي الْقُرْآنِ إِذَا حَمَلَهُ عَلَى أَنْ مُحَمَّداً هُوَ الْمُخَاطَبُ فَهُوَ أَوْلَى .

۱-۱. مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲-۲. حج: ۲۶.

ص: ۱۵۰

پس مورد خطاب، شخص حضرت محمد است، با توجه به این که پیامبر گرامی، پس از دو سال اقامت در مدینه، به این فرمان مأمور شده و از حضرت صادق علیه السلام هم روایتی در این باره در کتاب کافی هست. (۱)

پس از نزول آیه اذُنْ فِي النَّاسِ ... پیامبر صلی الله علیه و آله هم دستور داد: ندا در دهند که پیامبر، امسال حج به جا خواهد آورد.

يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ؛ (۲) «از راه‌های دور، به سوی تو، به مکه آیند.»

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ؛ (۳) «تا منافع خود را ببینند.» لام در «لِيشهدوا» لام مقصود و فایده است.

وَيَذُكَّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ؛ «خدا را در روزهای معلوم یاد کنند.»

به یاد خدا بودن یکی از اهداف اصلی حج است. اگر خوب توجه کنیم، می‌بینیم که در تمام اعمال حج، به یاد خدا بودن و نام خدا را به زبان آوردن وجود دارد و هدف اصلی در تمام مراحل، توحید است و نفی شرک و داشتن اخلاص.

۱- ۱. مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- ۲. فَجَّ: الطريق الواسع، و الجمع فجاج.

و «الفَجَّ العمیق؛ راه دور»، «بئر عمیق»؛ ای «بعید القعر». «العماقه»؛ «ژرف و دور شدن». نک: کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳- ۳. روندگان در راه حق مختلفند و منافع هر یکی براندازه روش اوست و به قدر همت او! صاحبان مال را منافع، مال و معاش است ... و ارباب احوال را، منافع، صفای انفس است. نک خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی، ج ۲، ص ۹۳.

ص: ۱۵۱

این است که پس از لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ...؛ (۱)

باز جمله وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... می‌آید تا انسان‌ها خدا را فراموش نکنند و به یاد خدا باشند.

گو این که زمخشری گفته است: (۲) جمله وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... کنایه از ذبح و نحر است؛ زیرا به هنگام قربانی کردن، «بِسْمِ اللَّهِ ...» بر زبان جاری می‌کنیم و به اصطلاح، ذبح همراه با ذکر است؛ یعنی ذکر را گفته و ذبح را اراده کرده است (: ذکر لازم و اراده ملزوم) و همین را در اصطلاح کنایه گویند. (۳)

اسلام معتقد است که هر کار باید برای تقرب به خدا باشد

قرطبی هم گفته است: (۴) منظور از وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... تسمیه و بسم‌الله گفتن است در موقع ذبح و نحر! زیرا کفار به نام بت‌ها قربانی می‌کردند و قرآن خواسته است یک عادت خرافی دیگر عرب جاهلی را از میان ببرد و عمل آنان را که در راه بت‌ها قربانی می‌کردند و جهت تقرب به بت بود، از میان بردارد و با خرافات مبارزه کند؛ زیرا اسلام معتقد است که هر کار باید برای تقرب به خدا باشد و نه تقرب به بت.

نظریه مفسران

- ۱- ۱. نکره آوردن «منافع» به جهت شمول است تا هر نوع منفعت دینی و دنیایی را دربرگیرد.
نک: تفسر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶ ابی السعود در بحث از منافع نوشته است: «عظيمة الخطر، كثيرة العدد، أونوعاً من المنافع الدينية و الدنيوية بهذه العبادة».
- نک: تفسیر ابی السعود، ج ۴، ص ۱۱.
- ۲- ۲. کشاف، ج ۳، ص ۱۱.
- ۳- ۳. کنایه؛ یعنی به کار بردن لفظی و اراده کردن معنای لازم آن، به عبارت ساده‌تر: لفظی را به کار برند و به جای معنای اصلی، یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند.
- ۴- ۴. تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۱۲، ص ۴۲.

ص: ۱۵۲

سید قطب در بحث از این بخش آیه، نوشته است: (۱)

مقدم آمدن «ذکرالله» بر ذبایح و قربانی‌ها و «بهیمه الأنعام» (۲) از این جهت است که هدف اصلی به یاد خدا بودن است، منظور اصلی از قربانی هم، تقرب الی الله است.

به یاد خدا بودن است نه نحر و قربانی که البته نحر و قربانی هم، خود یاد بود و رمزی است از فداکاری اسماعیل علیه السلام و یادی است از طاعت و فرمانبرداری دو بنده موحد خدا- ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام-.

قرآن در این آیه، بلافاصله هدف اجتماعی دیگری را که اطعام فقرا باشد، دنبال می‌کند و می‌گوید: ... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ؛ یعنی از گوشت چهارپایان، خود بخورید و به گرسنه و مستمند هم بخورانید که این بخش از آیه، متضمن دو دستور و دو مطلب است:

۱- اجازه خوردن گوشت قربانی. ۲- اطعام فقیر

۱-۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۵.

۲-۲. «والبهیمه»؛ «ما لا تُنطق له وذلك بما فی صوته من الإبهام ولكن خصّ فی التعارف بماعدا السماع»، و نك: المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۴. به گفته راغب: بهیمه یعنی حیوان بی زبان و وجه تسمیه‌اش این است که در صوت حیوان، ابهام هست و کسی نمی‌داند که چه منظوری از این صوت دارد و در عرف مردم، حیوانات غیر درنده را «بهیمه» گویند.

و در آیه ۱ سوره مائده هم این کلمه به کار رفته است: اِحْتَلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةً الْأَنْعَامِ ... و منظور: شتر و گاو و گوسفند می‌باشد. و در این جا بهیمه الأنعام مضاف الیه، جنس مضاف را تبیین می‌کند و اضافه آن، بیانی است و روی هم رفته من بهیمه الأنعام در آیه مورد بحث، بیان موصول پیش از خود؛ یعنی «ما» را می‌کند.

ص: ۱۵۳

که به قول سید قطب، امر به خوردن گوشت ذبیحه، استحبابی است و امر به خوردن گوشت به فقیر و مستمند، وجوبی است و شاید هدف از خوردن گوشت این باشد که فقرای مستمند بدانند که گوشت پاکیزه و خوب است.

«... وَ لَعَلَّ الْمَقْصُودَ مِنْ أَكْلِ صَاحِبِهَا مِنْهَا أَنْ يُشْعِرَ الْفُقَرَاءَ، أَنَّهَا طَيِّبَةٌ كَرِيمَةٌ». (۱)

زمخشری در بحث از این بخش آیه، در «بهیمه الأنعام» نوشته است: (۲)

بهیمه، هر چهارپای بی‌زبانی را دربر می‌گیرد ولی با اضافه شدن به «انعام» فقط گاو و گوسفند و شتر را شامل می‌شود.

امر در «كُلُوا مِنْهَا» برای اباحه است؛ زیرا عرب جاهلی، از نسائک (۳) و قربانی‌های خود، چیزی نمی‌خورد ولی اسلام برای برقراری

مساوات و مواسات با فقرا، خوردن گوشت قربانی را مباح دانسته و گفته است: «فَكُلُوا مِنْهَا». (۴)

نویسنده «اقصى البيان» هم در این باره نوشته است: (۵)

امر به خوردن از ذبیحه، شاید از این جهت باشد که در جاهلیت،

۱-۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶.

۲-۲. کشاف، ج ۳، ص ۱۱.

۳-۳. نسائک: مفرد آن «نسیکه»؛ ذبیحه است. نسکت الشاء؛ ای ذبحتها. اعلاها؛ یدنه و اوسطها: بقره، و ادناها؛ شاء. نک: تفسیر الخازن، ج ۱ ص ۱۵۰.

۴-۴. ابی‌السعود، نوشته است: در بحث از «فکلوا منها» که التفتات از غیبت به خطاب است و به‌قربینه، چیزهایی محذوف؛ زیرا نیاز به تصریح نبوده است. تقدیر عبارت چنین است: «فاذکروا اسم الله علی ضحایا کم فکلوا منها». امر در فعل کُلُوا برای اباحه و از میان بردن حکمی است که در جاهلیت متداول بوده است. نک: تفسیر ابی‌السعود، ج ۴، ص ۱۱.

۵-۵. اقصى البيان، ج ۱، ص ۳۵۲.

ص: ۱۵۴

اعراب به علت تشخص و خود را تافته جدا بافته دانستن، از گوشت قربانی نمی‌خوردند ولی اسلام دستور داد اندکی هم که شده از گوشت قربانی بخورند تا میان اغنیا و فقرا مساوات و مواسات برقرار شود.

قرطبی در بحث از وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ؛ نوشته است: (۱)

فقیر صفت بئس است و بئس کسی است که بؤس و شدت فقر، او را فرا گرفته باشد. يقال: بئس، بیأس، بأسأ؛ اذا افتقر، فهو بئس. و گاه «بئس» بر کسی که حادثه‌ای برای او رخ داده باشد، اطلاق می‌شود.

بؤس، بیؤس، بأسأ؛ اذا اشتد. (۲)

نویسنده مسالک الأفهام، ذیل بحث از آیه مزبور، نوشته است: (۳) به قول زمخشری عبارت «وَيَذُكُّوا اسْمَ اللَّهِ» کنایه است برای ذبح و نحر؛ زیرا مسلمانان در هنگام ذبح و نحر، نام خدا را بر زبان می‌آورند و این خود دلیلی است بر این که غرض اصلی، تقرب به خدا و به یاد خدا بودن است.

دنباله آیه هم که گفته شده: ... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ می‌تواند قرینه‌ای باشد برای تأیید سخن زمخشری؛ زیرا امر به خوردن و خوراندن، معمولاً پس از ذبح و نحر است.

۱-۱ تفسیر جامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹

۲-۲ در آیه ۱۶۵ اعراف وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ... بیس؛ ای شدید. نک: تفسیر جامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۳۰۸

بئس؛ آن که به او بؤس و شدت رسیده باشد. فقیر؛ آنکه اعسار و تنگدستی او را ضعیف کرده باشد. نک: کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۱

فقیر؛ فهو الذی لا شیء له. بئس؛ فهو الذی ظهر علیه البؤس ضرر. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۹ ابن العربی.

۳-۳ مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۲۴

ص: ۱۵۵

در باب بائس و فقیر هم نوشته است:

بائس؛ الذی أصابَهُ بُؤْسٌ، أی شدّه.

الفقیر؛ (۱) محتاجِ نیازمندی که تنگدستی و نداشتنِ خرجی، او را شکسته باشد؛ «كَأَنَّهُ انْكَسَرَ فَقَرَّ ظَهْرَهُ»

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ (۲) وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا

۱-۱ الفقیر؛ هُوَ الَّذِي لَا شَيْءَ لَهُ. بائس. الَّذِي بِهِ ضَرَّ الْجُوعُ. نك: التبيان، ج ۷، ص ۲۴۷.

۲-۲ زجاج گفته است: قضاء تفت؛ کنایه از خروج از احرام است.

فَرَّاءٌ كَقَوْلِهِ: «وَأَمَّا التَّفَثُ فَحَرُّ الْبَدَنِ وَغَيْرَهَا مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ حَلْقُ الرَّأْسِ وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ اشْبَاهِهِ. نك: معانی القرآن، ج، ص

۲۲۴

جوهری در صحاح اللغة گفته است: «التفت في المناسك من قص الأظفار و حلق الرأس و العانة و رمي الجمار و نحر البدن و اشباه

ذلك. به نقل از تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۹

ابوالفتوح رازی از قول عبدالله بن عباس نقل کرده است که «قضاء تفت، وضع احرام باشد، از تقصیر و ناخن گرفتن و حلق کردن و

جامه دوخته پوشیدن» نك: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۰

قرطبی نوشته است: «وقال الأزهري: «التفت؛ الأخذ من الشارب و قص الأظفار و نتف الإبط و حلق العانة و هذا عند الخروج من

الإحرام. نك: تفسیر جامع لاحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹

زمخشري هم قضاء التفت را قص الشارب و الأظفار و نتف الإبط نوشته است. نك: كشاف، ج ۳، ص ۱۱

ابن العربی نوشته است: «تفت» لفظ غریبی است که در شعر عربی و اخبار دیده نشده است و در باره آن، معانی گوناگونی گفته

شده است:

۱- التفت؛ حلق الشعر، ولبس الثياب و ما اتبع ذلك مما يحل به المَحْرَم، ۲- مناسك حج، ۳- حلق الرأس، ۴- رمي الجمار، ۵- ازالة

قشف الاحرام من تقليم الأظفار و اخذ شعر و غسل و استعمال طيب نك: احكام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷

و از لحاظ شرعی، آن است که: چون حج گزار و یا عمره گزار قربانی خود را انجام دهد و سر خود را بتراشد و خود را پاکیزه

و تطهیر کند و جامه بپوشد، پس تفت به جا آورده است؛ «فيقضي تفته»، نك: احكام القرآن، ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۱

نویسنده «لسان التنزيل» ذیل بحث از لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ در ص ۱۲۳ نوشته است:

زایل کنند شوخ و ریم خود را؛ یعنی موی لب و ناخن چیدن و موی زیر بازو برکندن و موی فرو سوی ناف ستردن.

ص: ۱۵۶

بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ. (۱)

«سپس باید مو و ناخن بسترند (حلق و تقصیر به جای آرند؛ یعنی سربراشند و ناخن و یا موی بسترند، از احرام به درآیند) و به نذرهایشان وفا کنند و بر این خانه کهن، آزاد از ملکیت مردم، طواف برند.»

می‌دانیم که با قربانی کردن، حاج باید سر برتراشد و یا ناخن و موی بسترند، تا آنچه که در زمان احرام بر وی نا روا بود، روا شمرده شود.

عجیب است که باز هم، اسلام دستور مفید اجتماعی صادر می‌کند و امر می‌کند که انسانها عمل خیر انجام دهند، تا بهره‌اش به دیگران برسد؛ زیرا وفای به نذر، سودی به فقرا هم می‌رساند (... وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ ...) لام حرف تعلیل که بر فعل امر در آمده است، به اعتقاد قراء مدنی (عاصم و دیگران) ساکن است. بعضی هم این گونه لام‌ها را مکسور خوانده‌اند. (۲)

۱- ۱. حج: ۲۹.

۲- ۲. نك: معانی القرآن فواء، ج، ص ۲۲۴

و نیز می‌توان در باره لام حرف تعلیل، علاوه بر کتب قدما به کتاب «اللامات» تألیف الدكتور عبدالهادی الفضلی، چاپ دار القلم بیروت مراجعه کرد.

ص: ۱۵۷

در بحث از ... وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... نویسنده «اقصی البیان» در جلد یکم، صفحه ۳۵۳ نوشته است: این بخش از آیه، صراحت در امر به طواف دارد و دالّ بر وجوب طواف است و آیه، در مقام بیان اصل تشریح وجوب طواف است که به طور مجمل بیان شده و تبیین آن، از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» روشن می‌گردد.

وجه تسمیه بیت العتیق

«بَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ یعنی کعبه، به خاطر قدیمی بودنش آن را بیت العتیق گویند؛ زیرا اولین خانه‌ای است که برای عبادت ساخته شده است؛ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ. (۱)

و شاید بهتر است بگوییم:

از آن جهت کعبه بیت‌العتیق است که از ملکیت مردم آزاد است و به قول شیخ طوسی در جلد هفتم التبیان، ص ۲۷۶ از تملک جابره فرزندان آدم آزاد است و در تفسیر مجاهد هم (جلد ۲ صفحه ۴۲۳) در باب «البیت العتیق» نوشته شده است: «اعتقه الله عزّ و جلّ مِنَ الْجَبَابِرَةِ».

زمخشری (در جلد ۳ صفحه ۲۲ کشاف نوشته است: از آن جهت کعبه را بیت عتیق گویند که: «لَمْ يَمْلِكْ قَطُّ»

ص: ۱۵۸

در خلاصه تفسیر کشف الأسرار (جلد ۲ صفحه ۹۰) در ترجمه:

... وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... نوشته شده است:

«بر خانه آزاد از ستم جباران طواف نمایند.»

در کتاب «مختصر من تفسیر الإمام الطبری» (جلد یکم، صفحه ۴۸۲) بیت العتیق را بیت الله الحرام دانسته و افزوده است که «لأنَّه لَمْ يملكه احدٌ».

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ. (۱)

«این است احکام حج و هر کس چیزهایی را که خدا حرمت نهاده، بزرگ و محترم بشمارد، البته مقامش نزد خدا بهتر خواهد بود. و خدا چهارپایان را بر شما حلال کرده، مگر آنچه که برای شما خوانده شد (آن چیزهایی که در سوره مائده گفته شده که حرام است) پس، از پلیدی بت‌ها اجتناب کنید و از گفتار دروغ و قول باطل دوری گزینید.»

قرآن از انسان‌ها می‌خواهد که از منهیات الهی دوری جویند

ابوالبقاء عکبری، در بحث از این آیه گفته است: (۲)

«ذَلِكَ» خبر است برای مبتدای محذوف؛ یعنی «الأمر ذلک» و منظور

۱- ۱. حج: ۳۰.

۲- ۲. التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۰ و نک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۰ و تفسیر جلالین، ص ۴۴۳ و نک:

کشاف، ج ۳ ص ۱۱.

ص: ۱۵۹

این است که مناسک و عبادات و آدابی که برای حج مقرر داشتیم، این‌ها بود که گفته شد و به آنها اشاره شد. در این آیه، قرآن می‌خواهد مردم را به «حرمت‌الله» تشویق کند و از انسان بخواهد که از منہیات الهی دوری جوید. این است که گفته:

وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ (۱) خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ (۲) خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ (۳) «هو» در این جا ضمیر تعظیم است و در واقع بزرگداشت و تعظیم دستورات خدایی، نه تنها نزد خدا خوب خواهد بود، بلکه به قول سید قطب، (۴) از نظر وجدان و عقل نیز خوب خواهد بود؛ زیرا دستورات خدایی، حیات اجتماعی انسان‌ها را آرامش می‌بخشد، جامعه را اداره می‌کند و به مردم رفاه و آسایش می‌دهد (۵) و جالب این که در بخش

۱- ۱. حُرْمَاتِ اللَّهِ: احکامه ... أو ما يتعلّق بالحجّ. حُرْمَات: امثال ما امر به، واجتناب ما نهی عنه. فهو أى تعظیمها خيرٌ له عند ربّه ثواباً. نک: ۳۲۵ تفسیر شبر..

۲- ۲. فهو خيرٌ له: ای فالتعظیم خيرٌ له. نک: کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۲.

۳- ۳. التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۰ و نک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۰ و تفسیر جلالین، ص ۴۴۳ و نک: کشاف، ج ۳ ص ۱۱.

۴- ۴. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶.

۵- ۵. به قول نویسنده «کشف الأسرار»، «تعظیم حرمت‌ها کار جوانمردان و سیره صدیقان است.» نک: خلاصه تفسیر کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۲

«فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» یعنی: فاجتنبوا الرِّجْسَ الذى هو الأوثان.

و هو اشاره الى الشرك بالله. نک: اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۱۱

مکی بن ابی طالب قیسی هم «من» را برای بیان جنس دانسته و در تفسیر آن نوشته است:

«فاجتنبوا الرجس الذى الأوثان منه.» ولی اخفش «من» را برای تبعیض دانسته است و در ترجمه عبارت گفته است: «فاجتنبوا الرجس

الذى هو بعض الأوثان» نک: مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۷.

ص: ۱۶۰

پایانی آیه گفته است: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

که در واقع «فاء» در فعل «فاجتنبوا» فاء تفریع است و می‌خواهد بگوید؛ اجتناب از «اوثان» و بت‌ها و دوری گزیدن از سخن باطل، از مصادیق تعظیم حرمت الله است؛ زیرا این دو امر ناپسند، در میان اعراب جاهلی، معمول بود، لذا خدا می‌گوید: بت پرستی و سخن بیهوده گفتن را کنار بگذارید؛ زیرا شرک به خدا و پرستش بت، آلودگی باطن و پلیدی درونی ایجاد می‌کند و پاکی و نقاوت دل را از میان می‌برد.

خدای بزرگ، پس از تشویق و حث بر تعظیم حرمت، دوری گزیدن از دو چیز را، که عرب جاهلی بر آنها معتقد بود و اجتناب از آنها برای انسان بسیار مفید است، دستور داده است و چون «رجس» اعم است از «اوثان»، به این جهت مطلب با «من» بیانی ادا شده تا گفته شود که شرک به خدا و بت پرستی رجس است و با این که عبادت «اوثان» اصل زور و انحراف از طریق حق است، مع ذلک برای توضیح بیشتر و تعمیم بعد از تخصیص مطلب بیان شده و در واقع گفته

۱-۱. «من» برای بیان جنس است. نك: التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۱.

ص: ۱۶۱

شده است: (۱)

«فَاجْتَنِبُوا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ الَّتِي هِيَ رَأْسُ الزُّورِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ كُلَّهُ وَلَا تَقْرُبُوا شَيْئًا مِنْهُ...»

جالب توجه، این که: اجتناب از گفتار دروغ و انحراف از راه حق، از نظر اسلام آن اندازه اهمیت دارد که خدای بزرگ آن را در ردیف شرک به خدا قرار داده است:

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ (۲) مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ. (۳)

فاضل مقداد ذیل بحث از آیه مزبور (آیه ۳۰، از سوره حج)، درباره «فَهُوَ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّهِ» نوشته است: (۴)

در این جا «خیر» صفت تفضیلی نیست بلکه اسم مصدر نکره است؛ نکره بودن آن هم از لحاظ بلاغی مفید معنای تعظیم است. (برخی)

۱-۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۲ و نک: مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲-۲. الرجس؛ الشیء القدر، رجس بودن بت، وصف ذاتی بت نیست بلکه وصف شرعی و حکم ایمانی است؛ زیرا بت پیکره‌ای است، از چوب یا آهن یا طلا- و نقره و نظایر اینها که عرب‌ها آن را در مکانی نصب می‌کردند و می‌پرستیدند و چون در مکانی نصب می‌شده و ثابت در همان جا بوده، لذا بدان وثن گفته‌اند. نک: ج ۱۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لاحکام القرآن.

۳-۳. زور؛ آن است که از حق انحراف دارد و هر چه جز حق باشد کذب است و باطل است و زور. مدینه زوراء؛ آی مائله. نک: همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۵۵.

۴-۴. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۴ و قرطبی در این باره نوشته است: «التعظیم خیر له عند ربّه من التهاون بشیء منه»، نک: ج ۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لاحکام القرآن.

ص: ۱۶۲

هم کلمه خیر را افعال تفضیلی دانسته‌اند).

ارتباط معنایی آیات نیز حائز اهمیت است؛ زیرا در آیات قبلی یک سلسله احکام و دستوراتی را برای بهبود وضع مردم و نیز آداب و مراسم حج خدا گفته و سپس در این آیه، می‌گوید: اگر کسی احکام الهی را اجرا کند و حد آن‌ها را نگه دارد و خلاف ننماید، «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ».

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ. (۳)

«این است (مراسم و آداب واجب حج) و هر کس شعائر خدا را بزرگ و محترم شمارد، بداند که این (بزرگداشت) صفتی از صفات دل‌های باتقوا است.»

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ.

۱- ۱ شعائر، مفرد آن، «شعیره» بر وزن «فعلیه» از ماده شعرت است؛ یعنی دَرِيْتُ تَفَطَّنْتُ، علمْتُ، تحَقَّقْتُ که همه در اصل به یک معنی است.

شعائر؛ یعنی معالم ولی متعلقات آنها، در عرف مختلف است.

شعائر در شرع یعنی: عرفه، مزدلفه- صفا و مروه و تمام مناسک حج و تعظیم شعائر؛ یعنی استیفای آنها. جمع مناسک حج را شعائر حج گویند.

شعائر، گاه به معنای دین خدا و کتب خداست و تعظیم بدین شعائر؛ یعنی التزام بدانها. نک: احکام القرآن ابن العربی ج ۳، ص ۱۲۷۳.

۲- ۲ والتقوی؛ ای اتقاء ما نهام الله عنه. نک: مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳- ۳ حج: ۳۲.

۴- ۴ الی اجل مسمی؛ وقت نحرها. ثم محلها: مکان حل نحرها.

نک: ص ۴۴۴ تفسیر جلالین و ص ۳۲۶ تفسیر سید عبدالله شبر.

در جلد ۲، ص ۴۲۴ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «الی اجل مسمی؛ الی أن تسمى بُدْنًا» ابن عربی نوشته است درباره لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، برخی «منافع» را ثواب اخروی و بعضی هم آن را تجارت دنیوی دانسته‌اند تا روز قیام. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴

ابن عربی همچنین در بحث از تُمْ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ نوشته است:

یعنی منتهی می‌شود و به پایان می‌رسد به بیت العتیق؛ یعنی طواف. در واقع، «ان شعائر الحج کلها تنتهی الی الطواف بالبيت». نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴.

ص: ۱۶۳

«برای شما در این شعائر، سودهایی است تا زمان معین و آن زمان معین وقتی است که باید آن‌ها قربانی شوند و یا می‌توان گفت: پایان کار حج هنگامی است که طواف انجام گیرد.»

تقوا امری است معنوی و قائم به دل

اضافه شدن کلمه «تقوا» به کلمه «قلوب» حکایت از این می‌کند که تقوا امری معنوی و قائم به دل است و غایت و هدف اساسی از انجام مناسک حج و شعائر آن، تقوا است و انجام این مراسم، حکایت از توجه به ربّ بیت و صاحب خانه و اطاعت از او می‌کند.

(۱)

نظریه مفسران

ابن عربی در باره فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ نوشته است: (۲)

۱-۱ فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۸.

۲-۲ احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴ و تفسیر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۶ و کشف زمخشری، ج ۳، ص ۱۴

ابن قتیبه در بحث از «بیت العتیق» نوشته است:

«سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ عَتِيقٌ مِنَ التَّجْبِرِ فَلَا يَتَكَبَّرُ عِنْدَهُ جَبَّارٌ»

ابوالفتوح رازی درباره الی اجَلٍ مُسَمًّى نوشته است: یعنی: الی انقضاء ایام الحج، نک: ج ۸، ص ۹۳، تفسیر ابوالفتوح رازی.

ص: ۱۶۴

آنگاه که ظاهراً و باطناً، بنده را حالت تعظیم فراگرفت، اخلاص نیت در بنده به وجود می‌آید و روح او از ناپاکی‌ها زدوده می‌شود و تعالی روحی، در او ایجاد می‌گردد.

و چون تعظیم و بزرگداشت از مقوله کارهای قلبی و درونی است، لذا «تقوا» را به «قلوب» اضافه کرده؛ زیرا حقیقت تقوا، در دل است و چنانچه تقوا در دل جایگزین شد، به دیگر اعضا هم اثر می‌کند.

ابوالفتوح رازی (۱) در بحث از ذَلِّكَ وَمَنْ يُعَظِّمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ از قول سیبویه نوشته است: «ذَلِّكَ» مبتدایی است، محذوف الخبر. و تقدیر آن چنین است: «ذَلِّكَ الْأَمْرُ وَالشَّأْنُ».

قرطبی در این باره، نوشته است: (۲) تقدیر عبارت: «فرضکم ذلک» می‌باشد و یا «الواجب ذلک» و احتمال دارد که «ذلک» در محل نصب باشد به تقدیر: «امثلوا ذلک».

از آن‌جا که هدف اساسی اسلام در سفرِ خانه خدا سیر الی‌الله است،

۱-۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۳.

۲-۲. تفسیر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۳.

ص: ۱۶۵

حرکت به سوی صاحب خانه است و نه خانه به تنهایی و غرض اصلی تهذیب نفس و تربیت روح و روان است و می‌خواهد انسان‌ها را بسازد و بگوید: سالک الی‌الله باید مشتتهیات نفسانی و لذات جسمانی را کنار بگذارد و نفس اماره را بکشد و هواهای نفسانی را کناری نهد و تمام توجهش به سوی خدا باشد در هر فرصت انسان‌ها را به یاد خدا سوق می‌دهد و می‌گوید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ (۱) جَعَلْنَا مَنَسْكَ لِيُذْكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

«برای هر امتی، قربانی کردن (جهت تقرب به خدا) مقرر داشتیم تا قربانی کرده، نام خدای را ببرند که معلوم می‌شود قربانی کردن فقط به نام خدا و برای تقرب به خدا باید باشد.»

کلمه «منسک» را اگر به فتح سین بخوانیم (۲) مصدر است و اگر به کسر

۱- ۱. امت؛ یعنی گروهی از مردم که دارای یک آیین و مذهب و هدف مشترک باشند و به قول ابوالفتح رازی در جلد ۸، ص ۹۴ تفسیرش، امت جماعتی باشد بر یک دین ولی گاه «امت» به معنای دین به کار رفته است، همان طوری که در دو آیه سوره زخرف آمده است: بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ ... زخرف ۴۳: ۲۲ و زخرف: ۲۳ ... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ ولی کلمه «امت» در آیه ۱۲۰ سوره نحل، به معنای امام و پیشوای مردم آمده است: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

۲- ۲. یعنی اماماً یقتدی به الناس؛ لآنه ومن اتبعه امه، فسمی امه لآنه سبب الاجتماع. نک: تأویل مشکل القرآن، صص ۴۴۵ و ۴۴۶. ۲- ۲. تفسیر جلالین، ص ۴۴۴. منسک به معنای شریعت هم هست همان گونه که در آیه ۶۷ سوره حج آمده است: لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسْكَ هُمْ تَاسِكُوهُ ... نک: تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۷۹.

ص: ۱۶۶

سین بخوانیم، اسم مکان است و به هر دو طریق آن را می‌توان معنی کرد؛ یعنی خدای تعالی: «جَعَلَ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنَ الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ مُنْسَكًا».

تا این که به یاد خدا باشند و به یاد او قربانی کنند و هدف خدایی داشته باشند.

موضوع یاد خدا بودن و خدا را فراموش نکردن و هدف خدایی داشتن و ذکر خدا گفتن، چیزی است که در آیه بعد هم تکرار شده است و به این صورت گفته شده است:

«آنان که چون یاد خدا شود، دلهاشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی ...

خائف و هراسان گردد ...»؛ (۱) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. (۲)

آیه ۳۵ سوره حج

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. (۳)

«ونحر شتران فربه را، از شعائر خدا (به اعتبار این که قربانی برای خدا شده) مقرر داشتیم که در آن برای شما خیر است و صلاح، در حالی که آن شتران برپا ایستاده، نام خدا را ببرید و

۱-۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶.

۲-۲. حج: ۳۵.

۳-۳. حج: ۳۶.

ص: ۱۶۷

ذکر خدا به جا آرید و چون با پهلو به زمین بیفتند (کنایه از این که نحر شوند)، از گوشت آن‌ها بخورید و به فقیر و قناعت پیشه و سائل و معتز هم اطعام کنید.»

(امر در فعل) - «فکلوا منها» - برای اباحه و رفع ممنوعیت است و استحباب دارد تا فقرا بفهمند که گوشت آن حیوان خوب است ولی امر در فعل - اطعموا القانع - امر وجوبی است). این بهائم و چهارپایان را مسخر و مطیع شما ساختیم، شاید سپاس گزارید.»

نظریه مفسران

بُذْن جمع بَدَنه است (۱) مثل ثَمْرَةٌ ثَمْرٌ. بَدَنَةٌ؛ یک شتر. از ماده بَدَانه یعنی سَمَن و فربه. يقال: بُذِنَ الرجل بضم العين: اذا سمن و بَدَّن، اذا كبر و اسَنَّ. والبُذْن؛ هی الإبل. و الهَدْي؛ عام فی الإبل و البقر و الغنم.

منصوب بودن کلمه «بُذْن» در آیه، بنا بر فعل محذوف است؛ یعنی «وجعلنا البدن» بوده است که فعل مذکور پس از آن، فعل محذوف را تفسیر می‌کند.

از کلمه «مِن» که برای تبعیض است می‌فهمیم که «بُذْن» بعضی از شعائر است. (۲)

- ۱-۱. شتر را بدنه گویند برای بزرگی جثه و بدنش؛ مأخوذة من بَدَن بدانه نك: تفسیر ابی‌السعود، ج ۴، ص ۱۳. زمخشری هم بَدَن را مخصوص شتر می‌داند برای بزرگی جثه‌اش. نك: كشاف، ج ۳، ص ۱۴.
- ۲-۲. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶ و احكام القرآن ابن‌العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۹۴۲ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶ و كنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۳.

ص: ۱۶۸

«من شعائر الله»؛ أي من اعلام دينه التي شرعها الله تعالى.

در این آیه، مفعول دوّم فعل «جعلناها» است.

«لكم فيها خير» جمله مستأنفه است. تقدیر آن، «كائناً لكم فيها خيراً» می‌باشد.

«ولكم» ظرف لغو است. خیر مرفوع به ظرف است. به قول زمخشری، نکره بودن خیر افاده عموم می‌کند؛ یعنی منافع دینی و دنیایی

را شامل می‌شود و به قول ابن عربی سودهایی برای پوشش و لباس و زندگی و معاش و سواری و به کرا دادن در این شتر هست.

فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا ابن عربی، نوشته است: (۱) ذکر الله، اسمی است که کنایه از نحر و ذبح می‌باشد؛ زیرا در موقع قربانی و ذبح

گوسفند و نحر شتر، شرط است که نام خدا بر زبان رانده شود؛ «فصار ذكر الله كنايةً عن النحر و الذبح».

بنابراین فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ یعنی انحرورها.

ابی السعود هم در بحث از این بخش آیه، نوشته است:

«بأن تقولوا عند ذبحها: الله اكبر، لا اله الا الله، والله اكبر، اللهم منك و اليك».

۱-۱. احكام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۷.

ص: ۱۶۹

صواف (۱)؛ بعضی این کلمه را از ماده «صَفَّ» گرفته‌اند و معنای آن را ایستادگان و صف زدگان دانسته و برخی هم گفته‌اند کلمه مشتق از «صفا» است و کلمه را «صوافی» خوانده و معنای آن را «خالصهٌ لِلَّهِ مِنَ الشُّرُكِ» دانسته‌اند؛ یعنی آن را جمع «صافی» دانسته و گفته‌اند: قربانی از روی اخلاص و برای خدا باشد. (۲)

ابن قتیبه هم نوشته است: «صواف»؛ «ای قد صفت ایدیها و ذلك اذا قرنتا ایدیها عند الذبح».

نویسنده تفسیر التبیان نوشته است: (۳) صواف جمع صافه، حیوانی که راست ایستاده باشد. و در صفحه ۴۴۴ تفسیر جلالین و ۳۲۶ تفسیر سید عبداللّه شبّر هم نوشته شده است: «صواف؛ قائمات قد صففن ایدیهنّ و ازجلهنّ».

ابوالفتوح رازی نوشته است: (۴) صواف جمع صافه؛ یعنی به صف ایستادگان. «صواف؛ قائمه علی ثلاث قوائم»، «گفتند چون شتر بخواستندی کشتن یک دست او با بغل بستندی تا او بر سه پای قائم بایستادی ...».

... فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا ... وجوب؛ سقوط. «وجبت الشمس»؛ آفتاب افتاد؛ یعنی خورشید غروب کرد. جنوب جمع جنب به معنای

۱-۱ این کلمه منصوب است، بنابراین که حال است از ضمیر «ها، در علیها» و غیرمنصرف نیز هست؛ زیرا بعد از الف جمع، دو حرف وجود دارد. نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶

۲-۲ احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۹ و کشاف، ج ۳، ص ۱۴

۳-۳ تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳

۴-۴ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۵۰

ص: ۱۷۰

پهلوی است.

و جوب جُنْب؛ یعنی قربانی که با پهلوی به زمین افتد کنایه از آن است که بمیرد. (۱)

شیخ طوسی نوشته است: (۲)

«فاذا وجبت جنوبها؛ وقعت لئحرها. الوجوب؛ الوقوع وجب الحائط؛ اذا وقع. وجب القلب: اذا وقع فيه ما يضطرب به». فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ.

شیخ طوسی، نوشته است: (۳) خوردن مستحب است و خوراندن واجب.

ابن شهر آشوب مازندرانی گفته است: (۴)

از جمله «وَالْيَدُ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ» چنین استنباط می‌شود که خوردن گوشت قربانی واجب نیست، بلکه مستحب است؛ زیرا از عبارت فهمیده

۱-۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۶ در جلد ۲، صفحه ۴۲۵ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «اذا سقطت الى الأرض» و در جلد

۱ صفحه ۴۸۶ مختصر من تفسیر الامام الطبری نوشته شده است: «فاذا وجبت جنوبها»؛ یعنی اذا نحررت و ماتت.

در جلد ۴، صفحه ۱۳ تفسیر ابی السعود هم نوشته شده است: سقطت على الأرض وهو كناية من الموت.

۲-۲. تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۲. در تفسیر جلالین و تفسیر بشر هم نوشته شده است:

«وجبت جنوبها»، کنایه است؛ یعنی ماتت بالنحر نك: تفسیر جلالین، ص ۴۴۴ و تفسیر عبداللہ شبر، ص ۳۲۶.

۳-۳. تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۳۸۳.

۴-۴. متشابهات القرآن، ج ۲، ص ۲۰۹.

ص: ۱۷۱

می‌شود که انسان‌ها در خوردن این گوشت مخیر هستند.

القانع؛ کسی است که در «رضی بالشیء الیسیر» و یا به قول ابن یحیی محمد بن صمادح التجیبی: (۱) القانع؛ هو الذی یقنع بما أعطی و بما عنده و لا یسأل. و المعتر؛ هو الذی یتعرض لك و لا یسألک. شیخ طوسی هم نوشته است:

القانع الذی یقنع بما أعطی أو بما عنده و لا یسأل. و المعتر؛ الذی یتعرض لك ان تطعمه من اللحم.

شیخ طوسی اقوال مختلف دیگری نیز از قول ابن عباس و مجاهد و قتاده و دیگران نقل کرده است. (۲)

۱- ۱. مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، ص ۴۸۶ سید قطب نوشته است: المعتر: فقیر الذی یتعرض للسؤال نك: فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰. عکبری نوشته است: والمعتر؛ المعترض. عرهم واعتزهم وعراهم واعتراهم؛ اذا تعرض. نك: تفسیر التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۳.

۲- ۲. تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳، برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۶. در تفسیر ابی السعود، جلد ۴، صفحه ۱۴ نوشته شده است: والمعتر؛ ای المتعرض للسؤال. وقری؛ المعتری.

فراء نوشته است: القانع؛ الذی یسألک. والمعتر: ساکت یتعرض لك عند الذیحه و لا یسألک نك: معانی القرآن، ج ۲، ص ۲۲۶ ملا فتح الله کاشانی در تفسیر «واطعموا القانع و المعتر» نوشته است: «وبخورانید دراویش قناعت کننده ناخوانده را و سؤال کننده خواهنده را. نك: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۷.

ص: ۱۷۲

سرانجام در پایان آیه گفته شده است:

سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ؛ یعنی آن حیوان (شتر)، با درشتی و ضخیم بودن و نیرو داشتن، باز هم مسخر و مطیع شما شده و می کشید و می برید آنها را به هر جا که بخواهید و نگه می دارید و سپس هم می کشید.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ. (۱)

«گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی رسد، اما تقوای شما به خدا می رسد. لیکن راستی و پاکی به خدا می رسد (کنایه از این است که یعنی مورد قبول واقع می شود؛ به عبارت دیگر دارندگان تقوا هستند که به خدا تقرب می جویند) این حیوانات را خدا مسخر شما ساخت تا خدا را تکبیر و تسبیح گویند.»

(یعنی بدین گونه این حیوانات را زیر دست شما نرم و آرام ساختیم تا خدا را به آنچه به شما داده، به بزرگی یاد کنید و نیکوان را بشارت دهید) (۲) و تو ای رسول! نیکوان را، بشارت ده.

رسم عرب جاهلی بر این بود که در موقع قربانی، در برابر کعبه می ایستادند و خون‌های قربانی را به اطراف کعبه می پاشیدند، به گمان این که خدا از این خون‌ها استفاده می کند، لیکن قرآن گفت: این‌ها به خدا

۱-۱. حج: ۳۷.

۲-۲. خلاصه تفسیر عرفانی کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۱.

ص: ۱۷۳

نمی‌رسد؛ یعنی مورد قبول خدا نیست ولی تقوا آن حالتِ اخلاص و توجه است که به خدا می‌رسد. (۱)

هدف اصلی، هدایت انسان‌هاست به توحید

هدف اصلی در این آیه نیز، هدایت انسان‌هاست به توحید و توجه به گرایش به خدا و درک رابطه میان خدا و بنده. سرانجام هم که در آخر آیه گفته شده است وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ؛ یعنی نیکوکاران و اهل توحید را بشارت بده. خود تشویقی است برای این که انسان‌ها به سوی خیر و خوبی و فلاح و رستگاری گرایش پیدا کنند.

زمخشری در بحث از این آیه، نوشته است: (۲)

و دربخش نخستین آیه لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ. (۳)

باز هم، منظور تقرب به خدا و داشتن تقوا است و نیز باید دانست که مردم جاهلی، چون شتری را قربانی می‌کردند، خون شتر را به اطراف کعبه می‌پاشیدند برای تقرب به خدا، مسلمانان نیز می‌خواستند، چنین کنند که آیه، نازل شد و آنان منع شدند.

۱-۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰ و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مزبور.

۲-۲. کشف زمخشری، ج ۳، ص ۱۵ و نک: معانی القرآن فراء، ج ۲، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۳-۳. «التقوى مِنْكُمْ»؛ الموجبة لإخلاص العمل لله وقبوله منه. نک: تفسیر سید عبداللہ شبر، ص ۳۲۶ فراء در جلد ۲، ص ۲۲۷ معانی القرآن نوشته است در ذیل: «ولكن يناله التقوى منكم»؛ الإخلاص اليه.

ص: ۱۷۴

سیوطی هم نوشته است: (۱)

در جاهلیت پس از نحر شتران، خانه کعبه را به خون شتران آلوده می‌کردند و خون قربانی را به اطراف خانه کعبه می‌پاشیدند (۲)، مسلمانان هم می‌خواستند چنین کنند ولی این آیه آنان را از این کار باز می‌داشت و چون هدف اصلی تقواست، خدا گفت: لَنْ يَنْتَالَ اللَّهُ لُحُومَهُمْ، وَلَكِنْ يَنْتَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ یعنی با امتثال از اوامر الهی و خودداری و پرهیز از نواهی، رضا و خشنودی خدا حاصل می‌شود.

ابن عربی، نوشته است: (۳)

در بحث از لَنْ يَنْتَالَ اللَّهُ لُحُومَهُمْ (۴)

نیل، از الفاظی است که به خدا تعلق نمی‌گیرد و این یک تعبیر مجازی است و منظور از نیل در این جا، قبول کردن است؛ زیرا آن چه که به کسی می‌رسد، اگر موافق طبع و خوشایند او باشد می‌پذیرد و قبول می‌کند و چنانچه آن چیز مخالف باشد و ناخوشایند، نمی‌پذیرد و آن را ناخوشایند می‌شمارد و خلاصه می‌خواهد بگوید: خدای بزرگ، آن چه را که از شما می‌پذیرد. تقواست؛ وَلَكِنْ

۱-۱. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲-۲. ابن قتیبه هم نوشته است: خون حیوان قربان شده را در جاهلیت برای تقرب، به اطراف کعبه می‌پاشیدند، مسلمانان هم خواستند چنین کنند؛ فانزل الله تبارک و تعالی لَنْ يَنْتَالَ اللَّهُ لُحُومَهُمْ ... نک: تفسیر غریب القرآن، ص ۲۹۳.

۳-۳. احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۸۳.

۴-۴. فاعل فعل «لحوم» جمع مکسر است و چون میان فعل و فاعل، مفعول فاصله شده است، مذكر آوردن فعل جایز، بلکه بهتر است نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶.

ص: ۱۷۵
يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

ص: ۱۷۶

منابع و مأخذ

ص: ۱۷۷

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید: ترجمه آقای مهدی الهی قمشه‌ای، به خط حسن هریسی، سازمان انتشارات جاویدان.
- ۲- نهج البلاغه، من کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ضبط و تحقیق از: الدكتور صبحی الصالح، الطبعة الاولى، ۱۹۸۰ م، دار الکتب اللبنانی، بیروت.
- ۳- احکام القرآن: ابو بکر احمد بن علی الرازی المعروف بالجصاص متوفای ۳۷۰ هـ التزام عبدالرحمن محمد، چاپ مصر، میدان جامع الازهر، در سه مجلد ۱۳۴۷ هـ.
- ۴- احکام القرآن: ابوبکر عبدالله معروف به: ابن العربی، متوفای ۵۴۳ هـ.
- تحقیق علی محمد البجاوی، در چهار جلد، الطبعة الثانية، مصر، عیسی البابی الحلبي و شرکاه ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م.
- ۵- اسرار التکرار فی القرآن: تاج القراء محمود بن حمزة بن نصر الکرمانی، از علمای قرن ۵ هـ. تحقیق از عبدالقادر احمد عطا. الطبعة

ص: ۱۷۸

الاولی ۱۳۹۴ هـ. - ۱۹۷۴ م، قاهره، چاپ دار الاعتصام.

۶- اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد: سعید الحوری الشرتونی، چاپ بیروت، ۱۸۸۹ در سه جلد.

۷- اقصی البیان فی آیات الاحکام: الشیخ مسعود السلطانی در ۲ جلد، بدون تاریخ.

۸- المفردات فی غریب القرآن: ابی القاسم الحسین بن محمد معروف به: راغب اصفهانی متوفای ۵۰۲ هـ. تحقیق و ضبط از: محمد سید گیلانی، مکتبه المرتضوی، طهران.

۹- املاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات فی جمیع القرآن: ابی البقاء عبدالله بن الحسین بن عبدالله العکبری متوفای ۶۱۶ هـ، ۲ جزء در یک مجلد دار الکتب العلمیه، بیروت، الطبعة الاولى ۱۳۹۹ هـ. - ۱۹۷۹ م.

۱۰- البرهان فی تفسیر القرآن: سید هاشم بحرانی (بحرینی) متوفای ۱۱۰۷ هـ. چاپ تهران

۱۱- البیان فی غریب اعراب القرآن: ابوالبرکات بن الانباری، متوفای ۵۷۷ هـ. تحقیق از: دکتر طه عبدالحمید طه، در ۲ جلد، چاپ مصر، هیئة المصریة العامه للتألیف والنشر ۱۳۸۹ هـ. - ۱۹۶۹ م.

۱۲- تأویل مشکل القرآن: ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، متوفای ۲۷۶ هـ. شرح و تحقیق از: السید احمد صقر- الطبعة الثانية ۱۳۹۳ هـ. - ۱۹۷۳ م، قاهره، چاپ دار التراث.

۱۳- التبیان فی اعراب القرآن: ابی البقاء عبدالله بن الحسین العکبری،

ص: ۱۷۹

- متوفای ۶۱۶ ه. تحقیق از: علی محمد البجاوی، چاپ مصر، عیسی البابی الحلبي و شرکاه، در ۲ جلد، بدون تاریخ.
- ۱۴- تحف العقول: ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، از علمای قرن چهارم هجری، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة، بدون تاریخ.
- ۱۵- ترجمه تفسیر طبری به فارسی: به وسیله علمای ماوراء النهر، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۵۶، ۷ جلد در ۴ مجلد.
- ۱۶- تفسیر ابی السعود: المُسمی «ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم» تألیف ابی السعود محمد بن محمد العمادی ۸۹۶-۹۵۱ ه.
- تحقیق از: محمد محمد عبداللطیف، الطبعة الاولى ۱۳۴۷ ه. - ۱۹۲۸ م - الطبعة المصرية بالازهر الشريف بمصر.
- ۱۷- تفسیر التبیان: شیخ الطائفه طوسی، متوفای ۴۶۰ ه. تصحیح و تحقیق از: احمد حبیب قصیر العاملی - مکتبه الامین نجف اشرف، افست بیروت، لبنان، در ۱۰ جلد.
- ۱۸- تفسیر الخازن: مُسمى به لُبَاب التَّأْوِيلِ فِي مَعَانِي التَّنْزِيلِ، علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به: الخازن، سال تألیف ۷۲۵ ه. چاپ مصر، مطبعه مصطفی محمد، ۷ بخش در چهار مجلد.
- ۱۹- تفسیر الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ناشر: مکتبه الاسلامیه و مکتبه الجعفری بطهران و دار الکتب العراقیه کاظمیه، افست، مطبعه الإسلامیه در ۶ مجلد ۱۳۷۷ ه. ..

ص: ۱۸۰

- ۲۰- تفسیر العیاشی: ابی النصر محمد بن معسود بن عیاش السلمی السمرقندی معروف بالعیاشی، از علمای قرن سوم هجری، تحقیق و تصحیح از: سید هاشم رسول محلاتی، چاپ اسلامیه، تهران، در ۲ مجلد.
- ۲۱- تفسیر القرآن العظیم معروف به تفسیر ابن کثیر: اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی، متوفای ۷۷۴ ه. قاهره، مطبعه الاستقامه بالقاهره ۱۳۷۳ ه. - ۱۹۵۴ م، در چهار جلد.
- ۲۲- تفسیر القرآن العظیم معروف به تفسیر شبر: السید عبداللہ شبر متوفای ۱۲۴۲ ه. تحقیق از: الدكتور حامد حفنی داود، طبعه ثالثه، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۷ ه. - ۱۹۷۷ م.
- ۲۳- تفسیر القمی: ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، از علمای قرن ۳-۴ ه. تصحیح و تعلیق از: سید طیب موسوی جزائری در ۲ جلد مطبعه النجف، ۱۳۸۶ ه. ق.
- ۲۴- تفسیر الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الافاویل فی وجوه التأویل: معروف به تفسیر کشاف، ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، متوفای ۵۳۸ ه. افست تهران، انتشارات آفتاب در چهار مجلد.
- ۲۵- تفسیر المنار: الشیخ محمد عبده، فراهم آورنده: السید محمد رشید رضا، الطبعه الثانيه، افست، دار المعرفه، بیروت، لبنان، فقط ۱۲ جزء قرآن در ۱۲ جلد.
- ۲۶- تفسیر «انوار التنزیل و أسرار التأویل»: معروف به تفسیر بیضاوی، ابو سعید عبداللہ بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، متوفای ۷۹۱ ه.،

ص: ۱۸۱

مطبعة مصطفى محمد، مصر.

۲۷- تفسیر أسئلة القرآن المجید واجوبتها: محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر الرازی، متوفای ۶۶۶ ه. تحقیق و مقدمه از محمد علی انصاری قمی، چاپ قم، چاپخانه مهر، افسر.

۲۸- تفسیر بصائر یمینی: معین الدین محمد بن محمود نیشابوری، بازمانده از قرن ششم هجری به تصحیح دکتر علی رواقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۹.

۲۹- تفسیر ثعالی موسوم به: جواهر الحسان فی تفسیر القرآن: عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف الجعفری الجزائری، متوفای ۸۷۳ یا ۸۷۵ ه. از انتشارات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات در چهار مجلد، چاپ بیروت، لبنان.

۳۰- تفسیر جلالین: تألیف جلال الدین محمد بن احمد و جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، چاپ مکتبه العلوم الدینیة، بیروت، لبنان، ۱۳۹۹ ه. - ۱۹۷۹ م.

۳۱- تفسیر جوامع الجامع: امین الدین ابوعلی الفضل بن حسن الطبرسی، متوفای ۵۴۸ ه. مقدمه و تصحیح از: دکتر ابوالقاسم گرجی. اسفند ۱۳۴۷، جزء اول از انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران و جلد دوم از انتشارات دانشگاه تهران اسفند ماه ۱۳۵۹ ه. ش.

۳۲- تفسیر روح الجنان و روح الجنان: معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی، تألیف جمال الدین شیخ ابوالفتوح رازی از دانشمندان قرن ۵ ه.

تصحیح و حواشی از: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، انتشارات

ص: ۱۸۲

کتابفروشی اسلامیة.

- ۳۳- تفسیر سور آبادی: ابوبکر عتیق سور آباد، ظاهراً تألیف قرن ششم هجری است، چاپ عکسی، چاپخانه علمی، ۱۳۵۳.
- ۳۴- تفسیر غریب القرآن: ابی محمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه، متوفای ۲۷۶ ه. تحقیق از: السید احمد صقر، مصر، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبی و شرکاه، ۱۳۷۸ ه. - ۱۹۵۸ م.
- ۳۵- تفسیر مجاهد: ابوالحجاج، مجاهد بن جبر الملکی المخزومی، متوفای ۱۰۴ ه. تحقیق و تعلیق از: عبدالرحمن الطاهر بن محمد السورتی، در ۲ جلد، چاپ مجمع البحوث الاسلامیة، اسلام آباد، پاکستان.
- ۳۶- تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، متوفای ۹۸۸ ه.
- کتابفروشی اسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۴۷ ش، افست اسلامیة در ۱۰ جلد.
- ۳۷- الجامع لأحكام القرآن: معروف به تفسیر قرطبی، تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد الانصاری قرطبی، متوفای ۶۷۱ ه. الطبعة الثالثة، ۲۰ جزء در ۱۰ مجلد، چاپ دار القلم، عن طبعة دار الکتب المصریة، ۱۳۸۶ ه. - ۱۹۶۶ م.
- ۳۸- خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید: به فارسی، از کشف الأسرار ۱۰ جلدی، اثر خواجه عبدالله انصاری، خلاصه از امام احمد میبدی، برگزیده و نگارش حبیب الله آموزگار، شرکت نسبی اقبال و شرکا، چاپ دوم.

ص: ۱۸۳

- ۳۹- دائرة المعارف القرآن العشرين: محمد فرید وجدی، چاپ دار المعرفه، بیروت، لبنان، الطبعة الثالثة، ۱۹۷۱ م، در ۱۰ جلد.
- ۴۰- دلیل مباحث علوم القرآن المجید: محمد العربی الغروزی، منشورات دار الانصاف بیروت، ۱۳۷۵ هـ. - ۱۹۵۶ م.
- ۴۱- الصافی فی تفسیر القرآن: فیض کاشانی از علمای قرن ۱۱ هجری، انتشارات کتابفروشی اسلامیة در ۳ مجلد.
- ۴۲- فی ظلال القرآن: سید قطب، الطبعة الخامسة، ۱۳۸۶ هـ. - ۱۹۶۷ م. و دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان در ۸ مجلد.
- ۴۳- کشف اصطلاحات الفنون: شیخ مولوی محمد اعلی بن علی التهانوی، از منشورات شرکة خیاط للکتب و النشر، بیروت، لبنان، در ۶ جلد.
- ۴۴- کشف الحقائق عن نکت الآیات و الدقائق: میر محمد کریم، ترجمه حاج عبدالمجید صادق نوبری، چاپ چهارم، ۱۳۵۸ هـ. ش.
- ۴۵- کنز العرفان فی فقه القرآن: جمال الدین مقداد بن عبدالله بن عبدالله السیوری، متوفای ۸۲۶ هـ. تحقیق از: شیخ محمد باقر شریف زاده، طهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۴۳ ش - ۱۳۸۴ ق، ۲ جلد در یک مجلد.
- ۴۶- لسان التنزیل (: زبان قرآن): تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری، به اهتمام دکتر مهدی محقق، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۵ هـ. ش.
- ۴۷- لسان العرب المحیط: ابن منظور، اعداد و تصنیف: یوسف خیاط و ندیم مرعشلی، دار لسان العرب، بیروت، در سه مجلد.

ص: ۱۸۴

- ۴۸- متشابهات القرآن و مختلفه: ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، متوفای ۵۸۸ ه. از انتشارات بیدار.
- ۴۹- مجمع البحرین: فخر الدین الطریحی، متوفای ۱۰۸۵ ه. تحقیق از: السید احمد الحسینی، افسر تهران، از چاپ نجف اشرف، از منشورات مکتبه المرتضویه در ۶ مجلد.
- ۵۰- مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ابوعلی الفضل بن الحسن طبرسی متوفای ۵۴۸ ه.، تصحیح و تعلیق از: سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی اسلامیة طهران، ۱۰ جزء در ۵ مجلد.
- ۵۱- مختصر من تفسیر الامام الطبری: ابی یحیی محمد بن صیّماح التجیبی متوفای ۴۱۹ ه. تحقیق و تعلیق از: محمد حسن ابوالفرم الزفیتی، چاپ مصر، هیئة المصریة العامه للتألیف و النشر ۱۳۹۰ ه. - ۱۹۷۰ م در ۲ جلد.
- ۵۲- مسالك الأفهام الی آیات الأحکام: علامه جواد الکاظمی، متوفای اواسط قرن ۱۱ ه. تحقیق و تعلیق از: شیخ محمد باقر شریف زاده، کتابفروشی مرتضویه، طهران، بدون تاریخ، چهار جلد در ۲ مجلد.
- ۵۳- مشکل اعراب القرآن: مکی بن ابی طالب القیسى متوفای ۴۳۷ ه. تحقیق از: یاسین محمد السواس، دمشق، ۱۳۹۴ ه. - ۱۹۷۴ م.
- ۵۴- معانی القرآن: ابوزکریاء یحیی بن زیاد معروف به: مراد، متوفای ۲۰۷ ه. تحقیق از: الاستاذ محمد علی النجار، مصر، الدار المصریة للتألیف و النشر، ۱۹۶۶ م در سه جلد.
- ۵۵- معانی القرآن و اعرابه: زجاج، متوفای ۳۱۱ ه. شرح و تحقیق از:

ص: ۱۸۵

دكتور عبدالجليل عبده شلبى، از منشورات مکتبه المصریة، بیروت، صیدا، در ۲ جلد.

۵۶- معترك الأقران فى اعجاز القرآن: جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، تحقيق از: على محمد البجاوى، دار الفكر العربى، در ۳ مجلد.

۵۷- مفاتيح الاعجاز فى شرح گلشن زار: شيخ محمد لاهیجی از عرفای قرن نهم هجری، انتشارات کتابفروشی محمودی.

۵۸- مقدمه تفسیر مرآة الأنوار و مشکوة الاسرار: ابوالحسن عاملی فتوفی، از علمای قرن ۱۱ و ۱۲ ه. چاپ تهران، ۱۳۷۴، چاپخانه آفتاب.

۵۹- منتهی الأرب فى لغة العرب: عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور، از انتشارات کتابخانه سنائی، چهار جلد در ۲ مجلد.

۶۰- نکته‌هایی از قرآن مجید: محمد هادی فخر المحققین، شیراز، چاپ مصطفوی، بدون تاریخ.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

